دورهٔ تاریخ عمومی



جلد سوم

برای سال دوم متوسطه

قرون وسطی و جدید و تاریخ ایران

از صفاریان تا هجوم مغول

موافق پرگرام رسمی وزارت معارف



تألیف

میرزا عباس خان اقبال آشتیانی

معلم تاریخ و جغرافیا و ادبیات فارسی



طبع دوم

۱۳۰۵ شمسی

طهران در «مطبعهٔ شوروی» بطبع رسید

هجوم وحشیان اروپائی یعنی ژرمن ها که از ایام سرداری ماریوس شروع شده بود متعاقب شده است با هجوم چند دسته از وحشیان آسیائی نژاد (زرد پوستها و اسلاوها) که استیلای ایشان نیز بحرانی دوام دورهٔ تاخت و تاز وحشیان کمک کرده و با آنکه در قرن نهم میلادی فعلا برای اروپای غربی اسباب پیشرفت و ترتیب آسایش و ترقی آمده باز هجوم وحشیان جدید از ترقی تمدن و بسط امن و راحت جلوگیری نموده است و عاقبت نوبت هجوم مهاجرین آسیائی از قبیل بلغارها وعثمانیها رسیده واین طایفهٔ اخیر که یکدسته از زرد پوستان آسیای مرکزی بودند بالاخره درسنهٔ ۱۴۵۳ قسطنطنیه را تسخیر کرده دولت روم شرقی یعنی آخرین اثر ایام قدیم را از میان برداشتند .

مورخین فرنگی مدت هزار سالی را که بین تقسیم روم بدو دولت غربی و شرقی (۳۹۵) و انقراض دولت روم شرقی بدست عثمانیان (۱۴۵۳) است (قرون وسطی) میگویند و واضح است که این دوره واسطهٔ مابین دو دورهٔ قدیم وجدید میباشد .

از مختصر شرحی که داده شد معلوم میشود که قرون وسطی برای اروپا دورهٔ استیلای وحشیان وعصر تنزل و انحطاط بوده و در تمام اینمدت، سراسر قطعهٔ مزبور را جنگهای داخلی و جهل وتیرگی در تحت خود داشته و از اینجهت این دوره را خود اروپائیان دورهٔ تنزل عصر استیلای بربریت میخوانند . اما این تسمیه دربارهٔ ایران صحیح نیست ممکن جهت [illegible] مشرق در [illegible] چنین نبوده و [illegible] چنانکه در تاریخ ایران [illegible] عرب دیده ایم عصر [illegible]

دوره های درخشان تاریخ ترقی مشرق است وعصریست که در آن ملل اسلامی پیوسته در ترقی وتعالی بوده اند .

بنابراین شرح قرون وسطی بطور کلی دورهٔ هجوم ملل وحشی بر ممالك متمدنهٔ اروپا و عصر انحطاط و تنزل تمدن در آن قطعه است وزمان آن از تقسیم دولت روم است تا انقراض روم شرقی یعنی از ۳۹۵ تا ۱۴۵۳ میلادی



فصل اول

(گل وسکنه آن)

گل پیش از استیلای رومیان

دراینجا مقصود از گل همان کالیاتراس آلپس یعنی گل پشت کوه است که بحال پیرنه و آلپ و شط رن [1] و اقیانوس اطلس محدود بوده وفرانسهٔ حالیه وبلژیك وقسمتی از هلند و پروس غربی و نصفی از سویس را شامل میشده .

سکنهٔ گل در قدیم از نژادهای مختلفه بوده‌اند وهریك از ایشان برای خود حکومت و قشون وفرمانده مخصوصی داشته وغالباً برسر ممالك رقابی بایکدیگر به نزاع می پرداختند .

اشهر این اقوام عبارت بودند ازسلت‌ها [2] که دستهٔ از آریها هستند و در مرکز و شمال غربی سکونت داشتند و بلژها [3] که مخلوطی از سلتها و ژرمنها شمرده میشوند و درشمال از حدود حوضهٔ شص سن تاحوالی رن زیست میکردند .

اهالی گل مذهبی داشتند شبه بمذاهب رومی ویونانی وارباب انواعی را میپرستیدند که اهم آنها رب النوع آفتاب وربه النوع قمر ورب النوع فصاحت بود این مردم برای ارباب خود تقدیم نذورات و قربانی میکردند و پارهٔ اوقات هم مثل فینیقیها محکومین بقتل اسرای جنگی را برای جلب رضای خدایان قربانی مینمودند .

---

1 Rhin 2 Celtes 3 Belges

طبقهٔ روحانی یعنی علمای دین اهالی گلرا دروئید [۱] میگویند واین جماعت مذهبی غیر از مذهب عامه داشتند معمولا ازمیان جوانان نجبا انتخاب میشدند و قبول زناشوئی نمی نمودند قبائی بلند و سفید در بر داشتند و کفشی چوبی درپا میکردند و میلهٔ بلندی در دست میگرفتند که دراعمال سحر وغیبگوئی از آن استفاده میشد .

ازحقیقت آئین دروئیدها که علمای گل قدیم محسوب میشوند اطلاع صحیحی بدست نداریم همین قدر میدانیم که طایفهٔ مزبور ببقای روح عقیده داشتند وببعضی گیاهها خاصیتی عجیب نسبت می‌دادند از آن جمله گیاه مخصوص گی [۲] را خیلی محترم میشمردند و دوای هردردی میدانستند و آنرا [illegible] در روز ششم ماه آخر زمستان [illegible] باداس زرین می‌چیدند .

اهالی گل قبل ازاستیلای رومیان در وحشیگری وفقرومسکنت بسیار می زیستند و تقریباً زندگانی ایشان شباهت بزندگانی یونانیهای قبل از همرو رومیان اولیه داشت .

مسکن ایشان یعنی مملکت وسیع گل سراسر از جنگل و رودخانه و باطلاق مستور بوده و بهیچوجه شهر یا راه قابل ذکر نداشته وآبادیهای انجا منحصر ببعضی کلبه های چوبی یا گلی ازهمان نوع کلبه های کنونی دهاتیان ما بوده است .

مابین اهالی بهیچوجه مساوات وجود نداشت زیرا که فقرا طبقهٔ پست محسوب میشدند و قدرت و اعتبار از آن طبقهٔ جنگ آوران بود که برهمه حکومت می کردند و بعضی از ایشان رؤسای متبوعی نیز داشتند .

---

1 Druides 2 Gui

گل در زمان حکومت رومیان

چنانکه در تاریخ روم دیدیم رومیها ابتدا گالیا سیز آلپین یعنی گل پیش کوه را که همان لمباردی وجلگهٔ پو باشد تسخیر کردند وآنجارا جزء ممالك اصلی خود قرار دادند بعدها که برقسمتی از گل پشت کوه یعنی ناحیهٔ بین آلب وپیرنه و مدیترانه تسلط یافتند آنجارا بنام پروانس (۱) یعنی ایالت موسوم کردند واین اسم هنوز باقیست .

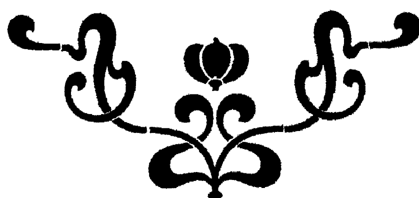
بقیهٔ گل را چنانکه خواندیم قیصر فتح کرد ودامنهٔ فتوحات خود را تا آنطرف شط رن و دریای مانش بسط داد ـ اهالی گل پس از فتوحات قیصر جز بتبعیت واختلاط بارومیان چارهٔ ندیدند یعنی‌خواهی نخواهی عادات واخلاق بومی خودرا ترك کرده بقبول آداب‌رومی پرداختند .

اهالی گل درطی این اختلاط تدریجاً زبان خودرا نیزازدست دادند و بهمان زبانی متکلم شدند که معمول سربازان رومی بوده و بهمین جهت یك شعبه از زبان لاتینی بین اهالی معمول گردید وزبان بومی ازمیان رفت این زبان همان است که السنهٔ لاتینی اروپا یعنی فرانسه و اسپانیائی و ایتالیائی ازآن اشتقاق یافته و فقط بعضی لغت از زبان اهالی گل در زبان فرانسه باقی مانده است .

پس ازاستیلای رومیان طوایف کوچك گل هریك مثل ایام قدیم تشکیل یك سیته (۲) دادند که بهمان اسم خود ایشان موسوم شد وبعدها بصورت شهر بزرك درآمد .

از اجتماع چند سیته یك ایالت تشکیل میشد واین ایالت حاکمی داشت که نمایندهٔ امپراطور روم بود وباقدرت مطلقه حکومت میکرد درولایت سرحدی یك عده ساخلو نظامی نیز وجود داشت که فرماندهی و سرداری ایشان با حاکم بود .

اهالی گل پس از استیلای رومیان بهیچوجه بسرکشی و طغیان نپرداختند وادعای استقلال و آزادی نکردند بلکه در نتیجهٔ اختلاط با ایشان تقریبا رومی شدند وبهمان درجهٔ که رومیان اصلی از امپراطور وقوانین مملکتی اطاعت داشتند مطیع بودند بهمین جهت دولت روم مجبور نبود که درممالك وسیعهٔ گل قشونی نگاه دارد وعدهٔ ساخلوی رومی در گل هیچوقت از ۳۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد این عده هم مقیم سرحدها بودند ورم را ازهجوم وتجاوز ژرمنها دفاع مینمودند.



فصل دوم

(هجوم وحشیان)

نظر اجمالی

چنانکه میدانیم ممالك رومی در اروپا از بحر شمال گرفته تابحر اسود محصور ومحدود بود بمسکن قبائل وحشی .

تا اواخر قرن چهارم دولت روم توانست با اتخاذ بعضی تدابیر واحتیاطها جلوی سیل هجوم وحشیان را بگیرد لیکن از سال ۳۸۷ میلادی ببعد وحشیها بممالك رومی راه یافتند و در تمام مدت قرن پنجم بغارت نواحی مختلفهٔ ممالك رومی وزحمت دولت مشغول شدند مدت صد سالی را که دولت روم و ممالك رومی تحت فشار و مورد حمله بوده دورهٔ استیلای وحشیان میگویند .

هجوم وحشیان در تاریخ اروپا اهمیت کلی دارد زیرا که اولا جلو پیشرفت تمدن رومی را گرفته حتی وجود آنرا در خطر انداخته است ثانیاً دولت رومرا بقسمتهای چند تقسیم کرده وبتدریج از آن قسمتها ممالك جدیدهٔ اروپا را تشکیل داده ثالثا سبب متمدن شدن وحشیان مهاجم شده و تدریجا آنها را در دائره انسانیت و تمدن داخل کرده است .

هجوم کنندگان اول قرون وسطی دو دسته بودند یك دسته وحشیان ژرمن که شروع حملات ایشانرا درتاریخ روم دیدیم دستهٔ دیگر هجوم کنندگان زردپوست آسیائی از نژاد هیاطلهٔ مشرق و قسمتی از

هنگری و بلژیك سکونت داشتند بعلاوه در شبه جزیرهٔ اسکاندنیا و هم عدهٔ از ایشان دیده میشد این مردم مثل اهالی گل دولت وتمدن و تشکیلات اداری نداشتند بلکه از بعضی جهات از ایشانهم پست تر بودند و بقبائل متعددهٔ چند تقسیم میشدند در موقع شروع مهاجمات قبائل عمدهٔ ژرمنها عبارت بودند از فرانك ها[۱] و آلامانها[۲] و بور کند ها[۳] ساکسن ها[۴] و واندالها[۵] و ویزیگتها[۶] و استروگتها[۷]

ژرمنها شباهت بسیار بهمسایگان هم نژاد خود یعنی اهالی گل داشتند مخصوصاً بهلژها خیلی نزدیك بودند صفات ممیزهٔ ایشان عبارت بود از تنومندی و پوست سفید و چشمهای آبی و شجاعت وتکبر و عدم پافشاری در موقع شکست قبائل ژرمن مثل تمام اقوام اولیه قوای طبیعت را میپرستیدند و در باب انواعی که مظهر آفتاب وماه ورعدو زمین بود اعتقاد داشتند لیکن مثل اهالی گل درمیان ایشان روحانیون معینی وجود نداشت فقط بعضی جادوگرها بودند که ادعای غیبگوئی از روی حرکت گلهٔ اسب یا امعاء حیوانات قربانی شده می کردند در ممالك ژرمنی افراد فقط مالك منزل و اسلحهٔ خود بودند زیرا اراضی زراعتی را هرسال بین خانواده های مختلفه قسمت میکردند و از اینرو کسی نمیتوانست صاحب ملك و ثروت شود وچون قدرت جمع آوری داشتند برای ازدیاد ثروت هرساله بغارت اطراف میرفتند ودرتحت سرکردگی سرداری تشکیل دستجاتی جنگی داده یا بخدمت دیگران قبول مزدوری میکردند و یا برای خود بچپاول میپرداختند رومیها در اواخر چون از جلوگیری ایشان عاجز شدند از

1 Franc[illegible] 2 A[illegible] 3 B[illegible]
5 Vandales 6 W[illegible] [illegible]

آن قبائل دستجاتی چند را بخدمت خود پذیرفتند و بواسطه اعطای اراضی و مسکن آنانرا در سرحد برای جلوگیری از قبائل ودستجات دیگر مقیم کردند این ترتیب چنانکه در تاریخ روم هم دیدیم مقدمهٔ برای هجوم ژرمنها بممالك رومی شد

هجوم ژرمنها

هجوم ژرمنها مثل حملات بعضی اقوام دیگر اردو کشی وسفر جنگی نبوده و تنها بقصد تصرف اراضی و تحصیل غنیمت اقدام نشده بلکه یکنوع مهاجراتی است که بازن وبچه و گله و دارائی بعمل آمده و بهیچوجه خیال بازگشت در آن وجود نداشته این مردم غالبا در پی مسکن مساعد و وسائل معیشت آماده همه چیز را بغارت میبردند وهمه جا را خراب میکردند

در ابتدای جمهوری گل طرف تهدید دوقبیله ازقبائل ژرمن یعنی سمبرها (۱) و تنها (۲) قرار گرفت و چنانکه دیدیم ماریوس سردار رومی از خطر استیلای ایشان جلوگیری کرد ـ چندی بعد قبیلهٔ دیگری موسوم به هلوتها (۳) بگل حمله بردند این مرتبه قیصر جلو ایشان را گرفت و نگذاشت استیلای آنان دوام یابد ـ بعد ازتقسیم دولت روم گل و شبه جزیرهٔ ایطالیا یعنی روم غربی طرف تهدید و هجـوم قبائل مختلفهٔ وحشیان واقع شد ولی قسطنطنیه و روم شرقی بواسطه وجود موانع طبیعی ودوری راه واستحکامات قسطنطنیه محفوظ ماند و در موقعی هم که مورد حمله واقع شد برای مهاجمین نتیجی بدست نیامد ایطالیا از ۳۹۵ میلادی به بعد در مدت نیم قرن بچهار

(1) Cimbri [illegible] (2) Teutons [illegible] (3) Helvet[illegible]

حملهٔ سخت گرفتار گردید بتفصیل ذیل :

۱ ـ تئودز در موقع تقسیم مملکت چون دوپسر خودرا هنوز کاملا صاحب رشد نمیدانست برای هریك قیمی معین کرد : قیم پسر کوچکتر اوهنریوس (۱) شخصی بود از وحشیان واندال موسوم به استیلیکن (۲) و قیم آرکادیوس (۳) یکی از اهالی گل ـ استیلیکن مردی شجاع و کافی بود ولی قیم آرکادیوس کفایت و عرضهٔ نداشت .

درسال ۳۷۸ قبیله گت شرقی یعنی ویزیگتها از شط دانوب عبور کرده وارد ممالك روم شرقی شدند و بعنوان مطالبهٔ مبلغیکه آرکادیوس بایشان وعده داده بود بغارت آنممالك پرداختند و تراس و مقدونیه و قسمت اعظم یونانرا زیروزبر کردند استیلیکن بکمك دولت روم شرقی قشون بیونان کشید و پادشاه قبیله گت را که آلاریك (۴) نام داشت در دوجنك شکستداد ولی مجبور بمراجعت بایطالیا شد و چندی بعد آلاریك عزیمت فتح ایطالیا کرد اما باز در سال ۴۰۲ از استیلیکن شکست یافت بار دیگر فتح شهر رم را در نظر گرفت ولی این بار هم استیلیکن جانب احتیاط را رها نکرده بوسیلهٔ دادن مبلغی اورا از این خیال منصرف نمود ورم نجات یافت

۲ ـ در سال ۴۰۵ هجوم بزرك ژرمنها شروع شد یکی از سرداران گت موسوم به راداگز (۵) سرداری قبائل سوئو (۶) بورگند و واندال وغیره وارد ایطالیا شد استیلیکن دفعهٔ دیگر هم رم را نجات داده در دامنهٔ جبال آپن راداگز را منهزم وسیل هجوم

---

1 Honorius 2 Stilicon 3 Arcadius 4 Alaric
6 Suèves 5 Radagaise

وحشیانرا بطرف گل متوجه ساخت قبائل مزبور مخصوصا واندالها بقتل و غارت شدید پرداختند و گل جنوبی و اسپانیا را زیرسم اسبان خود ویران ساختند سپس از آنجا هم تجاوز نموده شمال غربی افریقا (تونس و الجزایر) را بیاد غارت دادند ولیکن بورگندها از گل تجاوز نکرده در قسمت شرقی آن ناحیه و حدود رن سکونت اختیار کردند .

۳ - درسال ۴۱۵ آلاریك از نو بایطالیا حمله برد این مرتبه دیگر چون استیلیکن در نتیجهٔ سوء ظن هنریوس بقتل رسیده بود شخص کافی که از او جلوگیری تواند کرد وجود نداشت بخصوص که هنریوس نیز ازنادانی اطفال وزنان ویزیگت را کشته وغضب آلاریکرا برای هجوم بایطالیا بدست خود تحریك کرده بود .

آلاریك درسال ۴۱۰ شهر رمرا فتح کرد وسه روز آنجارابدست وحشیان غارتگر سپرد وفقطچون خوداو عیسوی بود کلیساهای عیسوی از تعرض مصون ماند لیکن مذهب قدیم رومی که تااینوقت تنها پناهگاه خود را در شهر روم قرار داده بود بواسطهٔ غارت آن شهردیگر از میان رفت و پیروان آن بکلی متفرق گشتند .

آلاریك اندکی پس از فتح رم درگذشت و برادرش به سرکردگی قوم مائل گشت و اوسوئو ها و واندالها را از جلو راه خود رانده قبیلهٔ ویزیگت را در اسپانیا و گل جنوبی مقیم کرد و دولتی تشکیل داد که تاورود مسلمین به اسپانیا (۷۱۱ میلادی - ۹۲ هجری) وجود داشت

۴ - در سال ۴۸۵ هرولها [۱] بسرکردگی ادآگر [۲]

---

1 Herules 2 Odoacre

بایطالیا هجوم کرده اندك مدتی آنجا را بتصرف خود گرفتند و در همین موقع سنای شهر رم وجود یك امپراطور را در ممالك روم کافی دانسته امپراطور روم شرقی را امپراطور کل ممالك رومی خواند و برای ادآکر از طرف مشار الیه حکومت ایطالیا را گرفت (۴۷۶) این پیش آمد دیگر روم غربی را بکلی از میان برد و آن دولت را منقرض کرد .

امپراطور روم شرقی پس از مدتـی به تئودریك (۱) پادشاه گت های غربی یعنی استرگت که سابقاً در قسمتی از مجارستان حکومت داشتند فرمان حرکت به ایطالیا داد و او پس از غلبه بر ادآکر در سال ۴۹۳ از طرف امپراطور فرمانفرمای ایطالیا گردید تئودریك از ۴۹۳ تا ۵۲۶ در ایطالیا بخوبی حکومت کرد و قلمرو حکومت خود را از داخلهٔ اسپانیا تا گل و ایطالیا امتداد داد و ویزیگت ها را تابع خود علم وادبرا تشویق کرد و مذاهب کاتولیکی و یهود را آزاد گذارد ـ تشکیل دولت استرگتها در ایطالیا ختم دورهٔ هجوم وحشیان اول قرون وسطی شمرده میشوند بنا بر این دورهٔ این هجوم ۳۷۸ ، ۴۹۳ امتداد داشته

استیلای قبیلهٔ هن

اگرچه علت عمدهٔ هجوم و مهاجرت ژرمنها فقر و پریشانی و همین تنگی معیشت ایشان بوده لیکن ممکن است در این اقدام محرك ایشان هجوم ملت دیگری بوده است که ژرمنها در مقابل آنها تاب مقاومت نیاورده و بطرف ممالک رومی فرار کرده‌اند این

وحشیانرا که زرد پوست و آسیائی و از همان جنس هیاطلهٔ مشرق بودند
هن[1] میخوانند .

هنها از قرن دوم میلادی ببعد در حوالی شط ولگا و اورال
و شمال بحر خزر و دامنهٔ جبال قفقاز اقامت اختیار کرده بودند
و در هر موقع که مجال وقدرت می یافتند بممالك اطراف خاصه
ایران هجوم میبردند .

وحشیان مزبور از قرن چهارم میلادی متوجهٔ مغرب یعنی ممالك
اروپا گردیده ابتدا با روسها (اسلاوها) و بعد باژرمنها مصادف شدند
و اولین تصادم بین ایشان و ژرمنها در سال ۳۷۴ اتفاق افتاده . هنها
اول دفعه با گتهای شرقی روبرو گردیدند این قبیله چون تاب مقاومت
و مقابله نداشتند بطرف ممالك مرکزی و غربی فرار نمودند و هنها
بتعاقب ایشان ازجبال کارپات عبور کرده قدم بحوضهٔ شط دانوب وجلگهٔ
مجارستان گذاشتند این هجوم هنها مثل هجوم ژرمنها در حکم مهاجرت نبود بلکه
بعنوان فتح اراضی وتسخیر ممالك شروع شده بود چنانکه بالاخره هم قوم
مزبور درایام سرداری آتیلا[2] درمقابل دولت روم دولتی تشکیل دادند .

آتیلا سرکردهٔ هنها بگفتهٔ یکی ازمورخین قدیم برای غارت دنیا
و وحشت زمین خلق شده بود و خود او خویشتن را بلای خدائی
میخواند و میگفت آنجا که پی اسب من برسد دیگر علف نخواهد
روئید باوجود این آتیلا مردی مدبر و باکفایت بود و غالباً ازاختلافات
سرداران ژرمنی بایکدیگر بنحوی استفاده میکرد

مدتی دولت روم به آتیلا مبلغی خراج میداد تا ازشر او آسوده
شد در سنه ۴۵۰ این خراج قطع شده امپراطور در جواب ه

گفت طلای من برای دوستان من است برای دشمنان هم آهن وجود دارد آتیلا به گل هجوم برد و در ۴۵۱ بایك کرور همراهان از رن گذشت و بلژیك را بباد غارت داد تاقلب گل پیشرفت اما یکی از سرداران رومی بزودی قوائی جمع آورده در همان سال به آتیلا که اسباب زحمت تمام مردم شده بود شکست سختی داد . آتیلا پس از شکست از رن گذشته با غنائمی که بچنك آورده بود فرار کرد لیکن سال بعد ایطالیارا مورد حمله قرار داد و میلان را گرفته بعزم رم حرکت نمود .

پاپ شهر رم چون مرکز خودرا درخطر دید بامبلغ گزافی پول پیش آتیلا آمد وبالحاح بسیار اورا ازتسخیر آن شهر بازداشت آتیلا مبلغ مزبور را گرفته بهنگری برگشت و در ۴۵۳ در آنجا وفات یافته مردم ممالك رومی را ازشر خود آسوده ساخت .

بعد ازفوت اوبین پنجاه پسرش برسر جانشینی پدر نزاع در گرفت وچیزی طول نکشید که اساس دولت او نیز ازهم ریخت و ازوجود او و قومش جز آثار خرابی وقتل و غارت نشانهٔ دیگری باقی نماند .



فصل سوم

(دولت فرانك)

پس ازشکست آتیلا گل بدست یکی ازسرداران جزء رومی افتاد و او درقسمت شرقی آن دولتی بعنوان خود تشکیل داد وسکنهٔ این قسمت ازهمان سکنهٔ مخلوط گل و روم بودند و عنصر خارجی کمتر در میان ایشان دیده میشد سایر قسمتهای گلرا سه قبیله در تصرف داشتند : اول قبیلهٔ ویزیگت درقسمت بین پیرنه وشطلوآر دوم قبیلهٔ بورگند دردرهٔ رن[1] وقسمت بین آن وشطلوار سوم قبیلهٔ فرانك دربلژیك حالیه وپروس غربی این سه قبیله اسماً تابع امپراطور روم بودند .

فرانکها از تمام ژرمنها که بگل آمده بودند ازحیث عدهٔ قلیل‌تر شمرده میشدند و تا آخر قرن پنجم میلادی هم از خود نام و نشانی نداشتند فقط درموقع جنك باآتیلا ریاست ایشانرا شخصی داشت موسوم به‌مروه[2] واعتبار ایشان‌هم از آنوقت شروع میشود درسال ۴۸۱ نوادهٔ مروه موسوم به‌کلویس[3] سلطنت فرانکها رسید واودرسال ۴۹۳ باوجود مشرك بودن زوجهٔ عیسوی گرفت و سه سال بعد در حینیکه باقبیلهٔ آلامان جنك مینمودنذر کرد که اگر فاتح شود آئین عیسوی اختیار بکند چون اتفاقا فتح کرد عیسوی شد و بتبع او سه هزار نفر هم از قبیله‌اش عیسوی مذهب گردیدند و دین مسیح قوت گرفت .

---

1 Rhôn 2 Merovec 3 Clovis

کلوویس پاریسرا مقر خود قرار داد در سال ۵۰۵ بورگند ها در سال ۵۰۷ پادشاه ویزیگت ها را مغلوب و این دومی را مقتول کرد و باین وسیله مبلغی بروسعت ممالك خود افزوده بالاخره در ۵۱۱ وفات یافت .

سلسلهٔ مرووتژینها(۱) سلسلهٔ را که کلوویس تشکیل داده اسم جد او مرووه سلسلهٔ مرووتژین میگویند و آن تا سال ۷۵۲ یعنی قریب دوقرن ونیم دوام داشته جانشین های کلوویس تاسال ۶۳۸ سلسهٔ پادشاهانی کاری و فعال بودند و علاوه بر حفظ اقتدارات خود دری هم مملکت گیری کردند اما ازاین تاریخ ببعد سلطنت بدست سلاطین کاهل افتاد که توانائی ادارهٔ امور شخصی خود را هم نداشتند کارهارا بتوسط یکنفر حاجب سالار که همه کارهٔ مملکت بود میگذراندند .

واقعهٔ عمدهٔ سلطنت مرووتژینها تجزیه دولت فرانك وتقسیم کل قسمتهای چندیست که هریك ازآنها سهم یکی از نوادههای کلوویس گردیده واین تجزیهوتقسیم بیشتر برضعف دولت فرانك افزوده است

✡ سلسله کارولنژین ها ✡

چنانکه گفتیم در اواخر سلطنت مرووتژینها حاجب‌سالارهای ملاحس کل بیشتر از شخص پادشاه قدرت یافتند و کار بعضی‌ازایشان به آنجا رسید که شغل حاجبی‌را در خاندان خود ارثی کردند .

از جملهٔ این اشخاص شخصی هریستال(۲) نام که حاجب سالار یکی از ملاحس کل بود برپادشاه و خاندان مرووتژین تفوق‌حاصل کرد و ... مؤسس خاندان وسلسلهٔ شد که بعداز او بسلطنت رسیدند

1 Merovingiens 2 H[illegible]

شخص اول این سلسله که پسر هریستال است پپن[۱] (۶۸۷-۷۱۳). نام دارد و او پدر شارل مارتل[۲] فاتح جنك پواتیه[۳] است واین شارل چنانکه میدانیم هماست که در سال ۷۳۲ جلو پیشرفت مسلمین را در گل گرفته وایشانرا عقب نشانده است

✿ پپن قصیر[۴] ✿

پس از فتح پواتیه شارل مارتل اشتهار و اعتباری حاصل کرد بطوریکه پاپ اورا بکمك خود طلبید وپیش او سفیر فرستاد این کیفیت اهمیت خاندان هریستالرا که پس از شارل مارتل به خانواده کارولنژین یا کارلوونژین[۵] موسوم شده‌اند زیاد کرد وراه را برای تصویب سلطنت ایشان که خود آنرا عملا بدست آورده بودند باز نموده است

اول کسیکه از این خاندان رسما بسلطنت شناخته‌شد پسر شارل مارتل موسوم به پپن است که او را بمناسبت کوتاهی قد قصیر لقب داده است این شخص بتصویب پاپ در سال ۷۵۲ رسماً قبول مقام سلطنت کرده و اختیرات سلطنتی را از آخرین پادشاه کاهل مروونژی گرفته سلسلهٔ کارلوونژین را شروع نمود پپن تا سال ۷۶۸ که حیات داشت تمام گل را تابع و مطیع خود کرد در جنوب مسلمین را بطرف جبال پیره عقب راند وقسمتی از جلگهٔ پو را که لمباردها در سال ۵۸۰ تصرف کرده بودند از چنك ایشان بیرون آورده تقدیم پاپ کرد و پاپ از این تاریخ صاحب املاك نیز شد .

✿ شارل کبیر (۷۷۱ - ۸۱۴) ✿

پپن در سال ۷۶۸ مرد و مملکت او میان دو پسرش منقسم

۱ ... ۲ ... M... P...

شد اما یکی از آنها در سال ۷۷۱ وفات کرد و تمام ممالك بدیگری که شارل کبیر یا شارلمانی[1] نام داشت رسید این شخص بزرگترین پادشاه جنك آور و فاتح اروپا در قرون وسطی است و در مدت سلطنت خود قریب ۵۳ یا ۵۵ لشکر کشی کرده و در نتیجهٔ خردمندی و وسعت نظر بآبادی ممالك وبسط واشاعهٔ علوم وادبیات نیز پرداخته است

سلطنت شارل کبیر را بدو قسمت باید کرد : یکی قسمت مملکت گیری و دیگری قسمت مملکت داری .

۱ – سلطنت شارلمانی وارد و کشی های او تنها راجع بتاریخ فرانسه نیست بلکه بتاریخ تمام ملل اروپای مرکزی ارتباط دارد چه شارلمانی دولت بزرگی که متضمن اسپانی و فرانسه و بلژیك و هلند و آلمان و سویس و اطریش ومجارستان و ایطالیا بود تشکیل داده و در غالب این ممالك آبادیها کرده و در اوضاع سیاسی و تاریخی آنها دخالت داشته است لیکن نواحی که بیشتر میدان جنك وعرصهٔ بروز عملیات او بوده ایطالیا و اسپانیا وساکس است .

در ایطالیا اردو کشی شارلمانی برای سرکوبی پادشاه لمباردها بود که هم با شارلمانی دشمنی داشت وهم باپاپ پادشاه فرانك بزودی او را مغلوب و معزول نمود و تاج آهنین سلطنت لمباردی را خود بر سر گذاشت و ایطالیا و اراضی ملکی پاپ که پپن باو داده بود دولتی تشکیل داده بیکی از پسران خود سپرد .

در اسپانیا شارلمانی اقدامات پدرخود پپن را برضد مسلمین تعقیب کرد و درظرف بیست سال هشت بار لشکر بدانجا کشید لیکن پیشرفت زیادی نکرد فقط یك ولایت سرحدی بین مدیترانه و پیرنه ومتصرفات

---

1 Charlemagne

مسلمین تشکیل داد که بارسلن شهر عمدهٔ آن بود و درمراجعت از سفر اول نوادهٔ اورولان[۱] معروف دریکی ازمعابر پیرنه گرفتاردشمن شده بقتل رسید داستان این لشکر کشی وقتل رولان از وقایع مشهورهٔ اروپا است و شعرای قدیم ایشان آنرا بنظم نیز درآورده‌اند

از زمان کلوویس ببعد فرانکها چندین دفعه بعزم فتح ولایت ساکس که قسمت معتبری از ژرمانی بود لشکر کشیده بودند لیکن نتیجهٔ زیادی حاصل نکرده ـ شارلمانی در مدت سی سال و کسری (۷۷۲ـ۸۰۴) هیجده لشکر کشی بساکس کرد و ساکسهٔ آن جا یعنی ساکسونها که با سختی تمام از مملکت و مذهب شرك خود دفاع میکردند دست وپنجه‌ها نرم کرد عاقبت درسال ۷۸۵ سردار ورئیس شجاع ایشانرا بکیش خود آورده تصرف مملکتشان موفق شد وآنها را باداب و اخلاق اهالی گل که خود ماخوذ ازرومیان بود آشنا کرد .

پس از تصرف ژرمانی شارلمانی با دو طایفه از وحشیان جدید مقابل شد : یکطایفه اسلاوهای سفید پوست ساکن ممالك شرقی شط آلب دیگر طایفه آوار[۲] از بقایای هیاطلهٔ مشرق در مجارستان پادشاه مزبور برای حفظ ممالك خود از شر استیلای این دوطایفه مجبورشد ولایات سرحدی چندی تشکیل دهد که بین متصرفات او و مساکن ایشان فاصله باشد اهم آنها یکی ولایتی بود بنام ولایت سرحدی قدیم[۳] که بعدها مبنای دولت پروس گردید دیگر ولایت سرحدی شرقی یا استرریش[۴] که دولت اطریش از آن نتیجه شده و لفظ اطریش مشتق از کلمهٔ مزبور است .

1 Roland 2 Avars 3 Vieille marche 4. Osterreich

۲ ـ جنگهای شارلمانی با جنگهای سلاطین دیگر فرانك كه
قبل از او بوده اند تفاوت بزرك دارد چه محاربات شارلمانی مثل
محاربات سابق فرانکها برای قتل و غارت وچپاول نبوده بلکه تا اندازهٔ
بتقلید از قشون کشی های رومی اقدام میشده یعنی سربازان شارلمانی
علاوه برحمله یا دفاع بساختن راه و انشاء بلاد میپرداختند ودر نتیجه
تمدن و وسائل آبادی را بممالك وحشیان انتقال میدادند. خودشارلمانی
در سنه ۸۰۰ میلادی برم رفت ودر کلیسای آن از طرف پاپ بمقام
امپراطوری انتخاب شد چون دراین موقع امپراطوری روم شرقی در
دست زنی بود شارلمانی هم بیشتر ممالك امپراطوران قدیم روم را تسخیر
کرده پاپ او را امپراطور رومیان و جانشین قیاصرهٔ قدیم خواند ومثل
ایشان بلقب اگوست که معنی معظم دارد عطا کرد

شارلمانی از نظر ایمان شدیدی که بمذهب عیسوی داشت از
ادبیات و معارف که در آن تاریخ تقریباً جزء مذهب وآداب معمولهٔ
روحانیین عیسوی بود تشویق و حمایت کرد و امر داد در هر کلیسا و
صومعه مدرسه مخصوصی برای تعلم و تعلیم ترتیب دهند گاهی هم خود
او در موقع درس حضور بهمرسانید ـ اطفال خردسال دراین مدارس
مذهبی خواندن و نوشتن زبان لاتینی و قوانین وآداب مذهبی را تعلیم
میگرفتند و پیش استادان خود که روحانیین باشند بائین مسیح کاملا
آشنائی حاصل میکردند شارلمانی هم اساقفه و کشیشان ممالك خودرا
از میان اشخاص انتخاب مینمود .

شارلمانی دانش و اهل علم وفضل را دوست میداشت وهمیشه دردربار
خود از ایشان مجمعی تشکیل میداد اما باتمام این مساعی و تشویقها
اشخاص مهم بی وسعهٔ و بهیچوجه سربتعلیم و تربیت فرود نمی آوردند

وهیچ چیز جز آداب معمولهٔ وحشیان ایشانرا سرگرم و محظوظ نمی کرد بهمین علت کوششهای شارلمانی دراحیای ادبیات ومعارف بکلی عقیم ماند واروپای غربی ومرکزی بعد از او بیش ازپیش رو بتوحش و بربریت رفت

پایتخت شارلمانی درشهر اکسلا شاپل[1] از بلاد پروس غربی قرار داشت واین شهر مقر اقامت او درایام صلح بود

درمواقع صلح ازممالك اطراف (انگلیس - اسپانیا - جزایر کرس و ساردنی وبالثار) سفرا و نمایندگانی برای عرض تبریك و تقدیم مراتب اطاعت وتسلیم هدایا باکسلا شاپل می‌آمدند وغالباً اورا پادشاه پادشاهان اروپا وسلطان متبوع بخود میخواندند .

شارلمانی معاصر بود بامعروفترین خلفای عباسی یعنی هرون‌ـ الرشید همصیت اشتهار شارلمانی بگوش هرون رسیده وهم شارلمانی از شکوه دربارهرون خبر شده بود برای استقرار روابط ودادیه شارلمانی سفرا و هدایائی پیش هرون ببغداد فرستاد هرون هم در عوض کلید مقبرهٔ حضرت مسیح را بایکعدد ساعت و شطرنج بعنوان تحفه پیش شارلمانی ارسال داشت .

تجزیه دولت فرانك

لوئی بی آزار - دولت وسیعی که شارلمانی تأسیس کرده بود پس ازمرك اوچندان دوامی نکرد وتقریباً درمدت سی‌سال (۸۱۴-۸۴۳ رو بضعف وتنزل رفت و عاقبت بسه مملکت قسمت شد لیکن چیزی طول نکشید که هریك ازاین ممالك سه‌گانه هم به یکعده تقسیمات

---
[1] Aix-la-Chapelle

دیگری مجزی گردید وتدریجاً کار بجائی کشید که مرکزیت از میان رفت و یکعده ممالك کوچکی که همه باصول ملوك الطوایفی اداره میشد تشکیل یافت .

بعد از شارلمانی سلطنت به پسرش لوئی رسید این شخص مردی جوانمرد و عادل و حلیم بود معاصرینش اورا پرهیزکار و مورخین بی آزار[1] لقب داده اند

لوئی بی‌آزار باداشتن تمام مزایا مردی ضعیف النفس بود و بهمین جهت به تنهائی ممالك وسیعهٔ پدررا نتوانست اداره کند برای حسن جریان کار ممالك پدری را بین سه پسر خود لوئی و لوتر[2] و پپن تقسیم نمود لیکن ادارهٔ عمومی مملکت و سرپرستی امور را برای خود نگاهداشت و در واقع هریك از سه پسر را در قسمتی از مملکت عامل خویش قرار داد .

درسال ۸۲۳ لوئی پسر دیگری یافت موسوم به شارل خواست برای او نیز سهمی از ممالك خود قرار دهد و برای اینکار مجبور شد از اراضی هریکی از پسران دیگر قسمتی‌را مجزی کند وبشارل دهد برادران زیر بار نرفتند وبرپدر شوریدند .

بعد از کمی سه پسر اول پدررا حبس کردند و درمقابل یکی از کلیسها اورا مجبور نمودند خودرا مسبب تمام خونریزیها و قتل وغارتهای ممالك شارلمانی بداند و از سلطنت استعفا کند . لوئی نیز چنین کرد وپسران مزبور پس از وارد آوردن این‌اهانت بپدر برسر سیادت بایکدیگر به نزاع برداختند وپپن ولوئی از قبول سیادت وبرتری لوتر سر پیچیدند .

1 Louis le pieux ou le Debonnaire 2 Lothaire

درسال ۸۳۴ لوئی بی‌آزار دوباره بسلطنت انتخاب شد و پپن نیز اندکی بعد مرد وپدر سهم پپن را بشارل پسر کوچکتر که نصیبی نداشت بخشید لیکن برادران دیگر ازشناختن آن ابا کردند و باز نزاع از نو شروع شد درسال ۸۴۰ پدر وفات کرد وشارل ولوئی باهم اتحاد کرده برضد برادر خود لوتر قیام وسال بعد شکست عظیمی باو وارد کردند وبرای پیش بینی آینده اندکی بعد درشهر استراس بورك باتحاد ومخالفت بالوتر قسم یاد نمودند و قسم نامه خودرا بسه زبان لاتینی و زبان معمولی گل ویك زبان دیگر نوشتند ، این قسم نامه درتاریخ فرانسه اهمیت زیادی دارد زیرا که اول اثر کتبی موجود اززبان فرانسه است ،

درسال ۸۴۳ لوتر تقاضای صلح کرد : طرفین درشهر وردن[1] جمع آمده عهد نامه هائی که جامع شرایط عادلانه بود بستند و ممالك شارلمانی را بین خود بسه قسمت ازقرار ذیل تقسیم نمودند :

۱ — ازتمام ممالك ساحل یمین شط رن سهم لوئی گردید و چون شامل مسکن ژرمنها میشد آنرا مملکت ژرمنی نامیدند .

۲ — ایطالیا و دورهٔ شطوط موزورن با دو پایتخت روحانی و سیاسی ، رم واکسلاشاپل ، سهم لوتر شد .

۳ — قسمت مجاور دریا ودوره های شطوط سن ولوار وگارون یعنی مملکت فرانسه نیز بشارل رسید .

عهد نامهٔ وردون ممالك دولت فرانك‌را قطعاً تجزیه کرد و مخصوصا دوقسمت شرقی وغربی‌را که به فرانسیا[2] یعنی مملکت فرانکیها موسوم شده بود بکلی ازیکدیگر جدا نمود زیرا که

1 Verdun 2 Francia

متصرفات لوتر بین آن دو قسمت فاصله شد قسمت شرقی را که سهم لوئی بود از آن ببعد فرانسیای شرقی وقسمت غربیرا که نصیب شارل میشد فرانسیای غربی نامیدند .

ممالکت حالیهٔ آلمان ازقسمت اول ومملکت کنونی فرانسه از قسمت دوم نتیجه شده (کلمه فرانسه هم که هنوز اسم مملکت دوم ست ازهمین لفظ فرانسیا اشتقاق یافته) .

مابین دو قسمت ژرمنی و فرانسه از دریای شمال تاحوالی ناپل متصرفات لوتر قرار داشت که بقسمتهای چند تقسیم میشد اهم این قسمتها یکی مملکت ایطالیا بود و دیگری قسمت لوتارنژی[1] بنام لوتر و این قسمت همان است که بعدها لورن[2] از آن نتیجه شده وسالها مایه النزاع دولتین ژرمنی و فرانسه بودچنانکه هنوزهم هست .

هجوم وحشیان جدید

تجزیهٔ ممالک فرانک در مغرب سوء اثر بخشید زیرا ازیکطرف روحانیون را که برای ادارهٔ امور سیاسی مثل امور روحانی یکنفر حکمفرمای مطلق میخواستند ضعیف و ناراضی کرد وازطرفی دیگر وحشیون اطراف را بواسطهٔ ضعف اداره وعدم مرکزیت بتاخت وتاز در ممالک فرانک جسور نمود هجوم این وحشیان جدید بکلی رشتهٔ اتصال مملکت شارلمانی را بهم زده وآنرا بیك عده ممالك جزء تقسیم کرده ست مجمیین و وحشیین بعداز شارلمانی ازتمام اطراف بممالك فرانک هجوم کردند و یکدفعه تمام حدود ممالك مزبوره را صرف تهاجم قرار دادند .

1 Lotharingie 2 Lorraine

۱ ــ از سمت مشرق ژرمنی طرف تعرض طایفهٔ اسلاو قرار گرفت و از میان این طایفه یکدسته که چکها[1] در ولایت بوهم نفوذ یافته و در همانجا چنانکه هنوز هم هستند ساکن شدند . بعد ازاین دوطایفه طایفهٔ ازنژاد زرد بنام هنگروا[2] یامجار بجلگهٔ دانوب هجوم بردند و در آنجا دولتی راکه بعدها بنام ایشان بهنگری یا مجارستان موسوم شد تشکیل دادند این هنگرواها ازنژاد همان هنهای اول قرون وسطی هستند و بهمان آداب و اخلاق متصف بوده‌اند .

۲ ــ از سمت جنوب مسلمین اسپانیا چون ضعف دولت فرانک را مشاهده کردند بجنوب گل وایطالیا و سویس و جزایر غربی مدیترانه هجوم بردند و قسمتی از آن نواحیرا از چنگ عیسویان بیرون آورده خود متصرف شدند و آبادی و بلاد بسیار در نواحی مزبور ساختند

۳ ــ از طرف شمال ومغرب ممالک شارلمانی بیشتر صدمه‌دید زیرا که از اینطرف با هجوم دزدان بحری شمال مواجه شد که از همان اعقاب ژرمنها بودند و از دریا بممالک اطراف هجوم میبردند این وحشیانرا چون ازشمال یعنی ازطرف شبه‌جزیرهٔ اسکاندیناوودانمارک می آمدند نورمان[3] (بمعنی مردم شمال) میگفتند نرمانها چون مردمی فقیر و بی‌چیز بودند بممالک اطراف دریا از روسیه گرفته تا اروپای شمالی و سواحل فرانسه و اسپانیا و ایطالیا و انکلیس هجوم میکردند وعینا مثل این بود که برای درو و برداشت محصول رفته باکشت و دسترنج خود مراجعت میکنند

اندکی بعد از تجزیهٔ دولت فرانک نرمانها از دهنهٔ شطوط فرانسه

---

1 Tchèques 2 Hongrois 3 Normands

وارد قسمتهای داخلی آن مملکت شدند و از داخل مجرای سن ولوآر و کارون و رن و غاب بلادکنار رودخانها را غارت کردند واز ۸۴۵ تا ۸۸۵ چهار دفعه تاپاریس پیش آمدند و هر دفعه با گرفتن مبلغی خراج برگشتند و یکدفعه هم در ۸۸۶ آنرا محاصره نمودند

بیست و پنجسال بعد قریب ۲۰۰۰۰ نفر نرمان دردرهٔ سفلای سن سکونت اختیار کردند و درآنجا صاحب نفوذ بسیار شدند پادشاه فرانسه که نوادهٔ شارل بود تمام اراضی را که نرمانها در آنجا ساکن بودند بپادشاه ایشان بخشید بشرط آنکه قبول دین مسیح کند وپادشاه فرانسه را برخود متبوع شناسد رئیس نرمانها قبول کرد و دختر خود هم بزوجیت بپادشاه فرانسه داد قسمتی را که پادشاه فرانسه بخشیده بود بنام ایشان نرمندی موسوم شده و نرمندی که هنوز هم اسم یکی از ولایت فرانسه در ساحل بحر مانش است ازآن ببعد تدریجا محل مهاجرت نرمنها واقع شد و روز بروز از جهت جمعیت ترقی و اعتبار یافت .

دولت روم شرقی

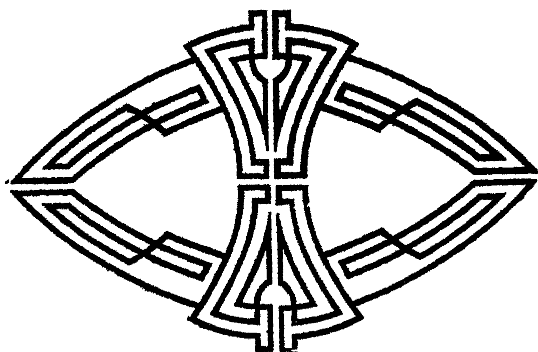
چنانکه دیدیم هروپا درسال ۴۷۶ سرکردگی ادآگر دولت روم شرقی را از میان برداشتند و شرلمانی هم باتمام مجاهداتیکه کرد موفق شد دولت مزبور را مدت طویلی بحال قدیم رجعت دهد لیکن دولت روم شرقی که آنرا امپراطوری بیزانس[1] یا امپراطوری یونانی یا دولت روم سفلی میگفتند مقابل هجوم وحشیان مقاومت کرد و قریب هزار سال بعد ازمرگ تئوودز نیز باقی ماند .

---

1 Empire Byzantin

مشهور ترین تمام امپراطوران روم شرقی ژوستی نین است (۵۲۷-۵۶۵) که در مشرق معاصر پادشاه بزرگ ایران انوشیروان ودرمغرب معاصر اولاد کلوویس بود و او در مدت ۳۸ سال امپراطوری خودقلیل مدتی ممالك اطراف مدیترانهٔ شرقی را در تحت یك حکومت آورده وترتیب ادارهٔ امور کشوری ممالك خود را نسبتاً اصلاح نموده است. کلیسای ایاصوفیه از بناهای اوست .

جانشینان معروف ژوستی نین عبارتند از موریس یا موریقوس [۱] (۵۸۲-۶۰۲) وفکاس [۲] (۶۰۲-۶۱۰) و هراکلیوس [۳] یا هرقل (۶۱۰-۶۴۱) که هرسه با خسرو پرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸) معاصر بوده اند وتاریخ روابط ایشانرا باپادشاه مزبور درتاریخ ایران خوانده ایم



1 Maurice 2 Phocas 3. Heraclius

فصل چهارم

(ترتیب فئودالیته)

بعد از تجزیهٔ دولت شارلمانی چون پادشاهان دیگر برای جلوگیری از تعرضات مهاجمین و دفاع مملکت قـدرت نداشتند ملاکین مصمم دفاع از خود گردیدند و برای اینکار هر کدام ازایشان عدهٔ سرباز تهیه کرده استحکامات وقلاعی نیز فراهم نمودند باین ترتیب ممالك معتبرهٔ اروپ که زیر دست ژرمنها افتاده بود بتدریج دارای قلاع مستحکمهٔ فراوان و ملاکین قدرِ صاحب قوتّ گردید و قدرت پادشاه کم کم از میان رفت .

برای ملاکین جزء ورعایائیکه ازترس غارت وحشیان ودزدان جرأت زراعت نداشتند چارهٔ نماند جز آنکه خودرا درپناه ملاکین تحت قرار گذاشته و خویشتن را مطیع فرمان و تحت الحمایهٔ آنان معرفی شده و اضطرارا برای ایشان بزراعت بپردازند ودرموقع لزوم نیز بخدمت اردو [illegible] این ترتیب شخص تحت الحمایه رعیت واقعی ملاك [illegible] قرار میگرفت این نوع اربابها را سنیور[1] میگفتند مردم نسبت [illegible] رعیت مستقیم و نسبت بپادشاه رعیت غیر مستقیم بودند زیرا [illegible] در صورت دوم باید بتوسط سنیور ها باشد [illegible] حکام قسمتهای مختلفهٔ مملکت یعنی دوکها[2] [illegible][3] نیز چون این حال را دیدند درحوزهٔ حکومتی خود همان

دستور سنیور ها را پیشه کردند و هریك از ایشان مملکت کوچکی
برای خود ترتیب دادند و چون از زمان شارل لوشو به بعد اعمال
دولتی ارث از پدر به پسر میرسید اقتدار وسلطهٔ دوکها و کنتها نیز
ارثی شد و قدرت عزل و نصب آنها نیز ازپادشاه ساب گردید
پادشاه دیگر بهیچوجه قدرت و نفوذ نداشت و فقط اسما نسبت
سیورها و دوکها و کنتها متبوع میشد و تنها باین دلخوش بود که
اراضی مزبوره را او بعنوان استفاده بعمال وملاکین مزبور واگذاشته
این نوع اراضی واگذاشته را فیف[1] یافئود[2] میگویند کسیکه اراضی
را می گذاشت متبوع[3] و کسی که آنرا می گرفت تابع[4]
محسوب میشد .

جنك آوران و کسانیکه قبول تبعیت دیگریرا میکردند جلو
متبوع خود حاضر میشدند و قسم یاد میکردند که همه وقت نسبت باو
خدمت گذار باشند و برای او جنك کنند شخص متبوع اظهارات ایشانرا
میپذیرفت و تابع و متبوع هردو در گذراندن زندکانی یکدیگر متحد
میشدند رئیس متبوع جنگی تابعرا خدمتگذار[5] و تابع خودوشخص
تابع متبوعرا سنیور خویش میخواند .

چون هر سنیور نسبت بسنیور فوق خود تابع و نسبت بملاك جزء
زارعین متبوع بود در آن واحد هم سنیور بود وهم تابع وجمیع اراضی
باین ترتیب حکم فیفرا حاصل میکرد : این نوع حکومترا که در
قرون وسطی در غالب ممالك اروپ معمول و تقریباً شبیه بیت قسم
ملوك الطوایفی بوده فئودالیته میگویند .

1 Fief 2 Feod 3 Suzerain 4 Vassal 5 Homme

فروسیت و مبارزه

از زمان شارلمانی ببعد اشخاصی آزاد شمرده میشدند که اهل سلاح وجنك باشند کسانیکه جنك آوری و مبارزه نمیداستند جزء جامعه بحساب نمی‌آمدند .

ازقرن نهم ببعد رسم شده بود که‌جنگیهای قرون وسطی‌بااسب بجنك زوند این نوع جنکیها را بهمین مناسبت شوالیه[1] یعنی سوار (فارس) میگفتند

شوالیه‌ها برای جنك قداره و نیزه و سپر و خودداشتند وچون خود بتنهائی نمی‌توانستند این همه اسلحهٔ سنگین را با خود ببرند مستخدمی نیز همراه می‌بردند — درقرن نهم سواران طبقهٔ‌مخصوصی شدند بطوریکه پسر یکنفر شوالیه بارث شوالیه میشد و دخترش نیز بکسی جز شوالیه شوهر نمیکرد . همچنین کسی که پسر شوالیه نبود نمیتوانست بلباس شوالیه ها درآید .

شوالیه‌ها تدریج برای خود حیثیت شرافت و نجابتی نیز قائل شدند و بالاخره کار را بجائی رساندند که علاوه برانحصار حق آزاد بودن خویش را طبقهٔ اصیل و صاحب شرافت جامعه خواندند و از قرن سیزدهم ببعد کلمهٔ شوالیه علاوه بر سوار بمعنی آزاده وشخص نجیب نیز استعمال میشد حتی مستخدمین شوالیه‌ها هم خودراازاینجهت در ردیف ایشان بشمار آوردند .

شوالیه‌ها بروستائیان و دهاقین هیچ فرقی نداشتند زیرا که مثل ایشان از خواندن و نوشتن و آداب لازمهٔ امتیاز محروم بودند

---

1 Chevalier

جز خوردن و شکار کردن و جنگیدن کاری نمی‌دانستند غالبا مردمی بی رحم و خون‌خوار و درنده‌خو محسوب میشدند ونسبت بمغلوبین و و اسرا با کمال وحشیگری رفتار میکردند ولی با تمام این‌احوال از بعضی صفات بدویت و سادگی مثل شجاعت و غیرت و جوانمردی و مناعت محروم نبودند .

شوالیه‌ها چون‌خودرا آزاد و شجاع و جوانمرد وصاحب‌غیرت و مناعت میدانستند فوق العاده باین مراتب خرد اهمیت میدادند بهمین جهت کسی جرأت نداشت یکی از آنها را انکار کند یا نسبت بیکنفر شوالیه توهین یابدگوئی نماید اگرچنین اتفاقی برای یك‌شوالیه میافتاد بغیرت او برمیخورد وشوالیهٔ مزبور پیش شوالیه های دیگر باشرافت محسوب نمیشد مگر آنکه انتقام خودرا بکشد درصورتیکه دونفر ملاك یا دو نفر شوالیه با یکدیگر اختلاف یا مرافعه حاصل میکردند برای آنکه ازجنك احتراز کنند محکمهٔ ازبعضی شوالیه‌های نواحی مجاور و اشخاص دیگر بجهت ختم دعوی تشکیل میداد لیکن‌شخص محکوم بجای آنکه بحکم محکمه راضی‌شود دست بکار جنك‌میزد و مرافعه را دوباره تجدید مینمود دراین قبل محاکم قضاة دوشوالیه را که مرافعه داشتند تن بتن بجنك وامیداشتند و آنکه غلبه می کرد حق با او بود این قبیل مبارزات تن بتن را دوئل[1] میگویند .

ترتیب دوئل کم کم بمردم دیگر از قبیل دهاقین و کسبه نیز سرایت کرد و پس ازمسوخ‌شدن در محاکم برای ختم مسائل‌شرافتی معمول گردید کسیکه از دیگری ادعای شرافت میکرد اورا بدوئل دعوت مینمود شخص غالب بعقیدهٔ خود شرف لکه دار شدهٔ خود را پس‌ازمغلوب ساختن طرف تطهیر میکرد وانتقام خودرا ازاو میکشید .

---

1 Duel

✿ سرف ها ✿

سنیورها یعنی ملاکین و شوالیه‌ها در قصرهای مستحکم سنگی منزل داشتند و چنانکه گفتیم جز بجنگ و اعمال وحشیانهٔ دیگر مثل جنگ‌انداختن مردم برای تفریح وشکار وغیره بکاردیگرنمی‌پرداختند. تهیهٔ لوازم معیشت و انجام کارهای زندگی بعهدهٔ غلامانی‌بود که آنها را سرف[1] میگفتند.

سرفها که از اولاد غلامان رومی بودند مثل ایشان‌ملك سنیورها بشمار میامدند و نمیتوانستند از زمینی که درآنجا ساکنند بمحل‌دیگر بروند سنیور میتوانست سرفهای خودرا بزند و بفروشد و یا بازمین بدیگری واگذار نماید درصورتیکه یك نفر سرف بین‌چندسنیورمشترك شود باید اولاد اورا تقسیم کنند تنها حقی که سرفها داشتند این‌بود که کسی نمیتوانست زمین ایشانرا بگیرد چه حق زراعت آن ارثا مال خود ایشان بود ولی در عوض مالیات ثابتی بمالك میدادند بعلاوه باید بمیل سنیور هرسری مبلغی مالیات شخصی باو بدهند و هر چند روزی را هم که سنیور میخواهند مجانا برای او کار کنند این کار مجانی را بیگاری[2] میگویند.

قحطی‌های متوالی ودستبردهای متعددهٔ راهزنها بتدریج سرفهارا بستوه آورد بصوریکه درقرن دوازدهم فشار بی‌پولی‌وبعضی علل‌دیگر سنیور ها را مجبور کرد که قدری نسبت بسرفها گذشت پیدا کنند و به آنها اجزه دهند که آزادی خودرا بخرند یااقلا آنها را درترتیب گرفتن مختار نمایند بابن ترتیب بتدریج سرفها مبلغ مالیات شخصی را که سابقاً بمیل سیورها بود محدود کردند ومدت بیکاریرا نیزتقلیل دادند حتی تا اندازهٔ در حمل سلاح هم آزاد شدند

---

1 Serf 2 Corvée

فصل پنجم

(تاریخ فرانسه)

چنانکه درتاریخ دولت فرانك گفتیم پس از آنکه ممالك شارلمانی تجزیه شد قسمت غربی بنام فرانسیای غربی سهم شارل نوادهٔ شارلمانی گردید و این همان قسمت است که بعدها فرانسه شد .

شارل چون درمقابل هجوم وحشیان بکلی ضعیف و بی‌قدرت شده بود شخصی را که ربر[1] نام داشت بجلوگیری رمانها فرستاد او نیز در جلوگیری ایشان امتحانات خوب داد لیکن غفلتاً تیری گرفتار و کشته شد و پسرش اد[2] بحکومت پاریس و جلوگیری نرمانها تعیین گردید (۸۶۸)

✡ سلسلهٔ کاپسین ها ✡

(۹۸۷-۱۳۲۸) — اد در محاربات نرمانها شجاعتهای بسیار بخرج داد و مشهور شد و بالاخره هم در ۸۸۷ چون تحت سلطنت فرانسه بی‌صاحب ماند بپادشاهی انتخاب گردید ولی ازین زمان تاسال ۹۸۷ تاج و تخت آلت دست ومطمح نظر صاحبان نفوذ و اقتدار گردید و باآنکه دراین گیرودارها باز یکنفر از کارولنژین ها بپادشاهی رسید دیگر سلطنت بطور قطع از آنخاندان خارج شده بخانوادهٔ کاپسین[3] منتقل گشت

مؤسس سلسلهٔ کاپسین شخصی بود موسوم به هوك و ملقب بکاپه[4] که جد او نیز هوك نام داشته و نوادهٔ اد و ازمدعیان سلطنت

1 Robert 2 Eud 3 Capetiens 4 Hughues Capet

بوده ـ این شخص در سال ۹۸۷ بپادشاهی انتخاب‌شد ومؤسس سلسلهٔ معتبری گردید که از ۹۸۷ تا ۱۳۲۸ سلطنت فرانسه رادردست داشتند

✿ وقایع عمدهٔ دورهٔ سلطنت کاپسین ها ✿

در دورهٔ فؤدالیته پادشاه فرانسه هم مثل یکی از سنیورها مالك اراضی و قلاع مستحکمه و شهرهائی بود که از اجداد خود ارث برده بود ـ مجموع املاك شخصی پادشاه فرانسه از قسمت کوچکی از ولایت پاریس و ارلئان تجاوز نمیکرد در صورتیکه در آن مملکت سنیورهائی بودند که املاکشان خیلی بیشتر ازاین وسعت داشت .

در این پادشاه دیگر مثل زمان شارلمانی برتمام فرانسه تسلط بود حکم او را جز در املاك خود او در جای دیگر نمیخواندند و از مردم کسی غیر از رعایای شخصی از او اطاعت نداشت بهمین جهت هوك کاپه و جانشینان او تایك قرن بهیچوجه قدرتی نداشتند . از لوئی هفتم (۱۱۳۷ـ۱۱۸۰) قدرت پادشاه رو بافزایش گذاشت زیرا که پادشاه دختر یکی از دوکهای‌مغرب فرانسه را تزویج کرد وبوسیلهٔ این ازدواج اراضی دوك مزبور را که بارث بدخترش میرسید براملاك خود افزود و از جهت وسعت اراضی اول ملاك فرانسه گردید اما چندی بعد زن خود را رها کرد و زن املاك خودرا پس گرفته‌بیکی از تبعین پادشاه فرانسه یعنی هانری پلانتاژنه [1] شوهر نمود و املاك این هانری پس از ازدواج هفت هشت برابر ازاملاك پادشاه زیادتر گردید و هانری مزبور چیزی طول نکشید که بنام هانری دوم بپادشاهی انکلیس انتخاب شد .

---

1 Henri Plantagenet

از موقع این انتخاب تا یکی دوقرن بعدبین دوخانوادهٔ کاپسین و پلانتاژنه رقابت و جنك شروع شد و یك رشته جنگهای مفصلی اتفاق افتاد که بجنگهای صد ساله معروف است .

سلاطین معروف سلسلهٔ کاپسین سه نفر اند : فیلیپ اگوست (۱۱۸۰ - ۱۲۲۳) و سن لوئی (۱۲۲۶ - ۱۲۸۵) و فیلیپ لبل (۱۲۸۵ - ۱۳۱۴)

☼ فیلیپ اگوست ☼

در ۱۵ سالگی بسلطنت رسید پادشاهی شجاع و عاقل و مدبر و فعال و صلح طلب بود هیچوقت بجنك نمی پرداحت مگر آنکه احتیاجی در آن بیند یانفعی در نظر گیرد و با این حال در مدت ۴۳ سال سلطنت خود دائما با خانوادهٔ پلانتاژنه درجنك بود

پسر هانری پلانتاژنه موسوم به ریشار شیر دل باین عنوان که پدرش از تسلیم مقداری از املاك خود در فرانسه باو امتناع کرده به فیلیپ پناهنده شد فلیپ هم اورا بملاطفت پذیرفته بهانری اعلان جنك نمود و او را در ۱۱۸۹ شکست داد هانری چون پس ازاین شکست دانست که پسر دیگرش ژان هم بافیلیپ و ریشار همدست است از غصه ناخوش شد ومرد بعد از وفات هانری سلطنت انگلیس بریشار شیر دل رسید ریشار در سال ۱۱۹۰ بافیلیپ اگوست معاً برای جنك صلیبی با مسلمین عازم فلسطین گردیدند لیکن فیلیپ در سال بعد بفرانسه برگشت وقبل از عزیمت پیش ریشار قسم خورد که املاك اورا در فرانسه مثل املاك شخصی خود حفظ کند ربش . وقتیکه ازجنك مشرق برمیگشت درآلمان گرفتار شد فیلیپ اگوست مبالغی بامپراطور آلمان داد

که ریشار را در حبس نگاهدارد و درهمانحال ژان برادر ریشار اتحاد کرده اورا بپادشاهی انگلیس شاخت بشرط آنکه او از ایالت نرماندی که جزء املاك خانوادهٔ پلانتانه در فرانسه بود صرف نظر کند ژان نیز چنین کرد و بپادشاهی شناخته شد

ریشار بالاخره در مقابل مبلغ گزافی از آلمان خلاص شد و خودرا بعجله بانکلیس رساند ژان از ترس فیلیپ را رها کرد و جنك بین ریشار و فیلیپ درگرفت فیلیپ در مدت پنجسال صدمات بسیار دید و شکست های چند خورد ولیکن عاقبت در سال ۱۱۹۹ طرفین بوساطت پاپ متارکه مجبور شدند

چند هفته پس از متارکه ریشار کشته شد و ژان جانشین او گردید . فیلیپ از ژان جداً خواست که املاك خانوادهٔ پلانتاژنه را در فرانسه بپسر برادر ارشد خود واگذارد چون ژان ابا نمود فیلیپ اورا بان عنوان که رعیت پادشاه فرانسه است بمحکمهٔ سلطنتی فرانسه برای محاکمه طلبید ژان حاضر نشد قضاة هم اورا خائن ومقصر و عاصی گفتند و بفلیپ حق دادند که باملاك او حمله کند فیلیپ نیز بروتی نرماندی و چند قسمت دیگر را تسخیر کرد و ژان در سال ۱۲۰۸ مجبور بصلح شد چون ژان قسمتی از املاك خود را از دست داد به ژان بی زمین ملقب گردید .

شش سال بعد ژان باچندنفر ازسنیورها تابع پادشاه فرانسه واهالی نواحی دیگر و اتن چهارم[1] امپراطور آلمان اتحاد کرد و بفیلیپ اگوست حمله نمود جنك متحدین وقشون فرانسه در ۱۲۱۴ درمحل بووین[2] واقع و فتح درخشانی نصیب فیلیپ گردید

---
1 Otton 2 Bouvines

فرانسویها فتح بووین‌را اول فتح ملی تاریخ خود میدانند زیرا که این اول دفعه بود که پادشاه فرانسه با پادشاهان ممالك دیگر دیگر جنگیده و فتح کرده

جنك بووین چنانکه خواهیم دید در تاریخ آلمان وانکلیس نیز تأثیر کلی کرده چه از طرفی درانکلیس مردمرا بر ژان شورانده و از طرفی آتون را در آلمان ازتخت انداخته است

✿ سن لوئی ✿

پس از فیلیپ اگوست پسرش لوئی هشتم و بعداز او نواده‌اش لوئی نهم یا لوئی مقدس (سن‌لوئی) با هانری سوم پسر ژان پادشاه انکلیس بجنك پرداختند واورا چندبار شکست دادند ولی جنك ختم نشد تاآنکه در ۱۲۸۵ وقتیکه سن‌لوئی از جنك هفتم صلیبی مشرق برگشت بخیال افتاد بین اولاد خود وخانوادهٔ سلطنتی انکلیس‌دوستی و صلح برقرار کند و باینجهت در پاریس باهانری سوم‌معاهدهٔ بست و حاضر شد اراضی را که‌پدرش لوئی‌هشتم فتح کرده‌بود بهانری واگذارد و هانری هما راضی‌را که فیلیپ‌اگوست فتح کرده رسما جزء املاك پادشاه فرانسه بشناسد هانری قبول کرد وپاپ سن‌لوئی را بفرشتهٔ صلح ملقب ساخت .

سن‌لوئی پادشاهی حلیم و صلح طلب ومقدس بود وتقریبا همان صفاتی را داشت که حضرت عیسی برای یکنفر عیسوی واقعی معین کرده بودغالباً بعیادت مریض‌میرفت . بکارهای‌سخت‌وپست می‌پرداخت دست و پای گدایان را می‌شست بالاخره هم در ضمن ناخوشی نذر کرد که بجنك مسلمین برود وچون شفا یافت بنذر خود وفا کرد ولی

چنانکه خواهنم دید ازاین سفر تیجهٔ نبرد ومغلوب ومحبوس مسلمین.
شد عاقبت بزحمت خودرا بفرانسه رسانده معاهـدهٔ پاریس را منعقد
کرد و بقیهٔ عمررا بصلح و مسالمت گذراند تا آنکه در جنك هشتم،
صلیبی گرفتار طاعون شده جان سپرد .

✿ فیلیپ لبـــل ✿

فیلیپ‌لبل برخلاف سن‌لوئی پادشاهی جنگجو بود وبرای آنکه
تمام فرانسه را درتحت یك‌حکومت آورد چندبار با سلاطین انکلیس
و مخالفین دیگر جنگید و غالباً هم فاتح بود با پاپ اختلاف حاصل
کرد و چون باو اجازهٔ دخالت در امور داخلی فرانسه نداد اوفیلیپ
را تکفیر کرد . فیلیپ هم درسال ۱۳۰۳ پاپرا توقیف نمود وپس از
مرك او یکی از روحانیون فرانسه را بمقام پاپی برقرار کرد .

فیلیپ دراصلاحات امور داخلی مملکت نیز قدمهائی برداشت.
از یکطرف سنیورها ونجبارا ازجنگهای خصوصی که اسباب خرابی.
ونا امنی دائمی بود باز داشته واز طرف دیگر ترتیب مالیات مملکت.
را منظم نموده است .



فصل ششم

(تاریخ انگلیس)

سکنهٔ اولیهٔ انکلیس ـ انکلیس باوجود آنکه بواسطهٔ دریا از قطعه اروپا بکلی مجزی است باز از هجوم قبائل مهاجم محفوظ نمانده است .

درقرون قبل از میلاد جزیرهٔ بزرك بریتانیا و ایرلند مورد هجوم یکی از دستجات آرینهای اروپائی یعنی سلت‌ها واقع شد واین هجوم کنندکان سلت که ازگل آمده گائلها و [۱] برتن ها[۲] بودند دستهٔ دوم که اندکی بعد هجوم کردند دستهٔ اول را بطرف شمال راندند (جزیرهٔ بریتانیا بنام این‌دستهٔ اخیر است) قیصرسردار معروف رومی در سرکوبی این طوایف به جزایر انکلیس قشون کشیده است بعد ازقیصر رومیها از دفع گائلها که بکوههای شمالی انکلیس پناه برده بودند عاجز شدند و بعد ازآن هم پیشرفتی حاصل نکردند

هجوم انکلیسها وساکسونها

پس از رفتن رومیها گائلهای کوهستانی که در مقابل هجوم برتنها بکوه‌ها پناهنده شده و از طرف رومیها به پیکت[۳] موسوم شده بودند بخیال تسخیر ممالك و ساکن خود افتادند و چون در مقابل برتنها قدرت کافی نداشتند از دوطایفــه از ژرمنهای ماورای الب یعنی از انگلها وساکسونها کمك خواستند و این دو طایفــه مقارن اواخر

---

1 Gaeles 2 Bretons 3 Pictes

قرن پنجم (درایام سلطنت کلوویس) تمام خاك انگلیس یعنی قسمت مسطح و جلگهٔ بریتانیا را تسخیر کردند و برای خود دولتی تشکیل دادند و سلت‌ها در مقابل ایشان بمرتفعات اسکاتلند و گال پناه بردند این قسمت که ژرمنها در آن ساکن شدند بسر زمین انگلها[1] موسوم گردید و در همین موقع دعاة پاپ هم بدعوت وحشیان مزبور بدین مسیح پرداختند وایشان را به آئین عیسوی درآوردند .

✡ هجوم نرمانها واهالی دانمارك ✡

دوقرن بعد اقارب همان وحشیانیکه باسم نرمان بممالك شارلمانی هجوم برده بودند بنام اهالی دانمارك یادانوا[2] بانگلیس هجوم کردند و بقتل وغارت پرداختند و بالاخره برای خود در نزدیکی نهر همبرت[3] مملکتی ترتیب دادند .

آلفرد کبیر پادشاه انگلیس و جانشینان او اگرچه مدت یکقرن جلو هجوم دانواها را گرفتند لیکن ایشان بار دیگر مقارن انتخاب هوك کاپه بسلطنت فرانسه به هجوم بزرگتری پرداختند بطوریکه تا مدتی سلطنت‌را از خانوادهٔ آنها منتزع گردند . تادوباره یکی از آن خانواده بنام ادوآرد بانگلیس هجوم کرد و بار دیگر سلطنت را بدست آورد وایندفعه تمام مشاغل عمدهٔ درباری و روحانیرا نرمانها که اقوام مادری او میشدند داد این مسئله اسباب شکایت اعیان ساکسونی گردید و یکی از رؤسای ایشان پادشاه را به بیرون کردن نرمانها مجبور نمود و پس‌ازاو پسرش نام‌هارلد[4] تخت سلطنت‌را مالك گردید

---

1 England -- Angleterre 2 Danois 3 Humbert 4 Harold

✿ ویلیام فاتح ✿

چون هارلد بتخت سلطنت انکلیس جلوس کرد ویلیام یا گیوم[۱] دولت نرماندی که برادرزادهٔ ادوارد بود بادعای آنکه جانشین حقیقی ادوارد است قیام نموده و در همراهی او قسم خورده پاپ هارلد را تکفیر کرد و سلطنت انکلیس را حق ویلیام دانست بهمین علت اهالی نواحی مجاور نرماندی برای اطاعت حکم پاپ و بعنوان جهاد داخل اردوی ویلیام شدند و او نیز بایشان وعدهٔ پاداشهای خوب از قبیل واگذاشتن اراضی و تقسیم غنائم و غیره داد — در سال ۱۰۶۶ ویلیام با ۱۴۰۰۰ سواره و ۵۴۰۰۰ پیاده های متحد ویلیام بانکلیس عازم شد و چون هارلد هم برای جلوگیری از نروژی های متحد ویلیام که بانکلیس هجوم کرده بودند بطرف شمال رفته بود کسی نبود که از او جلوگیری کند ، ویلیام در محل هاستینك[۲] با اردوی هارلد که با فتح وفیروزی از جلو نروژیها برمیگشت مقابل شد و جنك درگرفت پس از یکروز کشمکش سخت هارلد کشته شد وساکسونها با هزیمت تمام متفرق گردیدند .

ویلیام بعد از سه ماه تاجگذاری کرد و املاك شخصی خانوادهٔ سلطنتی را تصرف نمود سربازهای خودرا بوضع فرانسه بشوالیه مدن ساخت و اراضی مفتوحه را بعنوان فیف برؤسای لشکری خودوا گذاشت و آنهارا بهمان القاب کنت وبارن[۳] ملقب کرده مشاغل روحانی رااز ساکسونها گرفته بنرمانها داد

1. William Guillaume 2 Hastings 3 Barons

✿ خانواده پلانتاژنه ✿

ویلیام در اواخر عمر دچار طغیان یکی از فرزندان خود شد که بکمك پادشاه فرانسه قیام کرده بود پادشاه درصدد کینه کشی از فرانسه بود ولی از اسب بزمین خورده سخت مجروح شد و کمی بعد مرد .

بعد از ویلیام سه پسر او هیچکدام نتوانستند مالك تمام متصرفات پدر شوند و بکفایت او حکومت کنند بهمین جهت اوضاع مختل شد ـ عقبت دختر یکی از پسران او که برئیس خانوادهٔ پلانتاژنه یعنی ژوفروا پلانتاژنه[1] شوهر کرده بود بایکی از نوادههای دختری ویلیام بجنك پرداخت و ختم نزاع باین ترتیب شد که پسر ژوفروا یعنی هانری بپادشاهی انکلیس شناخته شود و این همان هانری دوم است که ذکر او در تاریخ فرانسه گذشت .

هانری دوم مؤسس سلسله پلانتاژنه است او چنانکه دیدیم بواسطه ارثی که از پدر ومادر زن خود (دختر یکی ازدو کهای معتبر فرانسه میبرد مالك انگلیس و نصف فرانسه بود ـ مدت طولانی سلطنت او ۱۱۵۴ ـ ۱۱۸۹ بنزاع با لوئی هفتم وفیلیپ اگوست پادشاهان فرانسه ورفع شورش پسرانش ریشار شیر دل وژان گذشتهاست .

جانشین او ریشار شیر دل (۱۱۸۹ ـ ۱۱۹۹) از پادشاهان شجاع و منهور و مشهور است مدت سلطنت این پادشاه هم یك نیمه بجنگهای صلیبی مشرق گذشته و نیمهٔ دیگر در نزاع بافیلیپ اگوست مصروف شده است .

---

1 Geoffroy Plantagenet

☼ ترتیب مشروطیت انگلیس ☼

چنانکه در تاریخ فرانسه دیدیم ژان برادر ریشار شیر دل در جنگ با پادشاه آن مملکت ولایت نرماندی و قسمتی دیگر از متصرفات خانوادهٔ پلانتاژنه‌را در فرانسه ازدست داد و بهمین جهت به بی زمین ملقب گردید بعد هم با پاپ اختلاف حاصل کرد وچون از طرف پاپ تکفیر شد قسم خورد که مسلمان شود ولی بعد برای بدست آوردن سلطنتی که از دست داده بود مجبور باطاعت ونقض قسم گردید .

ژان در دورهٔ دوم سلطنت طرف تعرض فیلیپ اگوست واقع واقع شد و شکستی مهم در ۱۲۱۳ بخود او و در ۱۲۱۴ درمحل بووین بمتحدین او وارد آمد بدینجهت درمقابل سیورها وروحانیین انگلیس ناچار شد شرایطی را که ایشان بعنوان تحدید حدود سلطنت پیشنهاد باو کرده بودند تصویب کند واجرای آنرا تقید قسم متعهد گردد فرمانیرا که ژان درسال ۱۲۱۵ تصدیق کرده فرمان کبیر[1] میگویند مواد عمدهٔ فرمان کبیر از اینقرار است :

۱ — پادشاه نمیتواند بدون رضایت شورای کبرای سلطنتی هیچنوع مالیاتی برعایا تحمیل کند این شوری مرکب خواهد بود از سقف‌ها وکنت‌ها وبارنها که در هردفعه چهل روز قبل پادشاه باید ایشانرا دعوت کند .

۲ — پادشاه نمیتواند بوسیلهٔ صاحبمنصبان یا مامورین خوداز هیچ یک از مالکین چیزی بگیرد مگر آنکه قیمت آنرا بصوریکه خود مالکین معین مینماید بپردازد .

1 Grande Charte

۳ ـ هیچیك ازمردم‌را نمیتوان توقیف یاحبس کردمگرموافق قوانین مملکتی .

۴ ـ برای اطمینان از اجرای تعهدات پادشاه باید ۲۵نفربارن بعنوان محافظ انتخاب شوند : اگر پادشاه تعهدات خورا نقض نماید بارنهای مزبورحق دارند قصرها و اراضی پادشاه را تا موقع جبران تصرف نمایند

باین ترتیب فرمان کبیر بانگلیس ها آزادی شخصی و انتظام داد ژان درآخر کار نقض قسم کرد و از کردهٔ خود پشیمان شد ولی سنیورها مقاومت کردند واگر مرگ ناگهانی او نبود سلطنت از خانوادهٔ پلانتاژنه خارج میشد .

بعد از ژان سلطنت به پسرش هانری سوم رسید و او با آنکه ز در بیشتر شیستگی داشت مردی ضعیف‌النفس بود ـ جماعتی از فرانسویان طماع منفعت پرست‌را دور خود جمع کرد و بواسطهٔ زر پرستی ایشان و بدی سیاست خارجی خود همه وقت دچار فقر مالی بود و درهر سال شورای کبیر را برای تهیهٔ پول دعوت میکرد این شوری ازسنه ۱۲۳۹ بعد به پارلمنت[1] موسوم گردیده بود ـ درسنه ۱۲۵۷ زراعت انگلیس خوب نشد و قحطی بروز کرد سال بعد که هانری پارلمنت‌را منعقد کرد سنیورها بریاست سیمون دومنفر[2] اسلحه حاضر شدند و از هانری تصویب و تصدیق تعهدات جدیدی را بعنوان تکمیل فرمان کبیر درخواست کردند این تعهدات جدید بقوانین اساسی اکسفرد[3] موسوم شد .

بموجب قوانین اکسفرد پارلمنت هرسال سه بار باید افتتاح شود

1 Parlement 2 Simon de Monfort 3 Statuts d'Oxford

وزرا را تعیین کند بمالیات و تقاضاهای شخصی پادشاه رأی و وزرا را مسئول خود قرار دهد یعنی ایشانرا مجبور کند که پس ازعزل حساب خود را تصفیه نمایند ـ تمام حکام یعنی مامورین شاه را خود ولایات انتخاب کنند و در صورت بد رفتاری چهار نفر شوالیه شکایات را بپارلمنت آورند .

در سال ۱۲٦۵ هانری سوم قوانین اکسفرد را نقض نمود سیمون او را حبس کرد و پارلمنتی فوق العاده تشکیل داد ولی این باراسقفها و بارانهارا دعوت ننمود در عوض عامه یعنی روستائیان و سکنهٔ دهات‌را بانتخاب وکلا امرداد بعلاوه ازهرولایت کنت نشینی [1] هم دونفر شوالیه دعوت کرد مجمع این شوالیه ها و وکلای عامه به مجلس عامه یامجلس پست ومجمع بارنها واسقفها بهمجلس اعیان[2] یامجلس عالی موسوم گردید و امروز هم چنانکه میدانیم پارلمنت انگلیس از این دو مجلس مرکب است سی سال بعد یعنی درعهد ادوارد اول (۱۲۹۵) ترتیب مجلس عامه بکلی منظم و انتخابات آن قانونی و مرتب گردید و عامهٔ ملت از آن بعد توانستند بروفق قانون درانتخب مبعوثان شرکت کنند .

از ترتیب فوق معلوم میشود که اساس مشروطیت انگلیس دوچیز بیش نیست یکی فرمان کبیر ژان بی‌زمین و دیگری قوانین اکسفرد هانری سوم اجرای این فرمان و قوانین از قرون وسطی انگلیس را قبل ازتمام ملل آزاد امروزی صاحب مشروطیت کرده و چنانکه خواهیم دید حکومت آن بعدها برای ملل دیگر سرمشق شده است .

---

۱ Comte

۲ این اعیان را بانگلیسی لرد [Lord] میگویند

فصل هفتم

امپراطوری آلمان

✿ اوضاع آلمان قبل از امپراطوری ✿

آلمان چنانکه دیدیم مثل فرانسه از تجزیهٔ دولت شارلمانی نتیجه شده و پس از معاهدهٔ وردون بفرانسیای غربی موسوم گردیده است .

اسم فرانسیای غربی چندان وقتی باقی نمانده زیرا که درعهد لوئی پسر شارل بژرمنی تبدیل گردیده و لوئی هم بهمین جهت به لوئی ژرمنی[1] ملقب شده است .

ژرمنی قدیم ، محدود بالب ورن وآلپ و بوهم ، که قسمت عمدهٔ آن همین آلمان جنوبی امروزی است بواسطهٔ وجود کوههای حصار مانند بقسمت های طبیعی مجزی منقسم بودهٔ و مثل یونان تشکیل نواحی جداگانه میداده که در هریك قبیلهٔ از ژرمنها با آداب مخصوصی زیست میکردند اهم این قبائل پنج طایفه بودند ۱ – آلمانها ۲ – صوابها[2] ۳ – باواریها[3] (در اطراف آلپ وداوب وبهم) ۴ – فرانکنی ها[4] (درمرکز) ۵ – ساکسونها (درشمال تاحوالی دریا)

فرانکها چنانکه دیدیم از زمان کلوویس تاعهد شارلمانی ژرمنی را بتدریج فتح کردند و مبلغین عیسوی هم مقارن همان اوقات سکنهٔ بت پرست آنسرزمین را بآئین مسیح آوردند بطوریکه پس ازشارلمانی ژرمنی مطیع فرانکها بود و مردم آن پیرو کیش عیسی بشمار میامدند

---

1 Louisle germanique 2 Souabe 3 Bavaro[illegible] 4 [illegible]

ژرمنی در عهد شارلمانی بچهاردوشه یعنی بچهار ناحیهٔ دولت‌نشین منقسم بود ازاینقرار :

۱ - دوشهٔ سوآب ۲ - دوشهٔ باویر ۳ - دوشهٔ فرانکنی ۴ - دوشهٔ ساکس

سلطنت آلمان تا ۹۹۱ دردست خانوادهٔ کارلوونژین یعنی اولاد ژرمنی قرار داشت چون دراین سال طفلی از نوادههای لوئی بسلطنت رسید دوکها و اسقفها در امر تاج و تخت دخالت کردند بالاخره سلطنت انتخابی شد و فرزندان هیچیك از سلاطین جزء نتوانستند ارثاً مالك تاج وتخت شوند بهمین علت سلطنت آلمان غالباً دردست امرای ساکسون و فرانکنی و سوآب میگشت ومملکت روز بروز رو بضعف وهرج و مرج میرفت تا آنجا که بکلی مرکزیت رخت بربست وآلمانرا مدتها درحال تجزیه وعدم مرکزیت نگاهداشت

دولت ژرمنی مثل دولت فرانسه کمی پس از تشکیل دچار هجوم وحشیان گردید از یکطرف اهالی دانمرك از شمال از طرفی دیگر چك‌ها از سمت بوهم بر آن حمله کردند یکن ازهمه‌خطرناکتر مجارها یا هنگرواها بودند که درجلگهٔ هنگری قرار داشتند و مثل آنها و آوارها از آسیا آمده بودند .

✡ سلسلهٔ ساکسون واتن کبیر ✡

دولت ژرمنی درمقابل این مهاجمین جز قبول خراجگذاری و دادن خراج چارهٔ نداشت بهمین‌جهت تا سال ۹۶۹ آلمانیها هر سال مبلغی بمجارهای مهاجم خراج میدادند .

درسال ۹۱۹ دولت ولایت ساکس که هانری نامداشت سلطنت

تحصب شد و اومردی فعال و کاری بود روستائیانرا باجتماع در شهرها
مر داد — برای مرکز عملیات جنگی قلاع مستحکمه ومتعدده در
زرمنی ساخت شوالیه‌های آلمانی را تحت نظم آورد وقشونی کارآمد
یه دید مجارها را در ۹۳۳ شکست سختی داد ولی هنوز جنگیات
زبور قدرتی داشتند.

انهزام کلی مجارها کارپسر هانری یعنی اتن کبیر است که
در ۹۵۵ بکلی دست ایشانرا از ژرمنی کوتاه کرده وراه هجوم آینده
را نیز برآنها سد نموده است — اتن کبیر (۹۳۶—۹۷۳) شوالیهٔ شجاع
بیباک و زیرک بود مدت سلطنت خود را دقیقهٔ آرام ننشست یا بجنگ
بدعین مشغول بود یا بگردش در ممالك خود — ژرمنی را که در
نتیجهٔ هجوم مجارها بتقسیمات زیاد مجزی شده بود موقتاً در تحت
یك حکومت آورد ایتالیای‌شمالی‌را که بعداز اوتنر متنازع فیه بود تسخیر
کرد وتاج آهنین سلطنت لمبارد را برسر گذاشته برم رفت و از پاپ
لقب شارلمانی یعنی لقب امپراطور گرفت (۹۶۲) دولت ژرمنی ازاین‌تاریخ
موسوم شد بدولت مقدس رومی و ژرمنی و رسم و ترتیب ادارهٔ آن
مملکت دولتی تا ۱۸۰۵ باقی بود

از ۹۶۲ ببعد امپراطوران آلمانی سه تاج برسر میگذاشتند اول
تاج نقره در اکس‌لاشاپل بعنوان سلطنت ژرمنی دوم تاج آهنین لمباردی
بعنوان سلطنت ایتالیا. سوم تاج طلای رم بعنوان امپراطوری ودرصورتی
امپراطور شناخته میشد که برم آمده تاج اخیر را نیز برسر گذارند
در آخر سلطنت اتن پاپ ژان دوازدهم برضد او بتحریکات مشغول شد
اتن برم آمده وپاپ را معزول کرده دیگر برا بجای او نصب کرد — این

عمل اتن اول قدمی است که امپراطور ها در راه مطیع ساختن پاپها برداشته اند.

سلسلهٔ فرانکنی ✿

پنجاه سال بعد سلطنت از خانوادهٔ اتن خارج شده بیکی از ویریه رسید و کمی بعدهم بقبیلهٔ فرانکنی تعلق یافت این قبیله سلسلهٔ تشکیل داده اند که مدت یکقرن (۱۰۲۴-۱۱۲۵) طول کشیده ومشهورترین پادشاهان آن هانری چهارم (۱۰۵۶-۱۱۰۶) است که تقریباً از همان اوان تاجگذاری بر سر انتخاب اسقف ها با پاپ گرگوار هفتم[1] نزاع پیدا کرد و کار نزاع بجنگ مهمی بین طرفداران او و پاپ کشید که در تاریخ قرون وسطی اهمیت زیاد دارد. نتیجهٔ این جنگها و منازعات بالاخره آن شد که هانری برای جلب رضای پاپ واستغفار از کرده های خود درسال ۱۰۷۷ از اچاری بمقر اقامت او یعنی کانوسا[2] آمد و درزمستان انواع مشقت وسختیها تحمل کرد تا بخشیده شد ومجدداً به امپراطوری رسید - بر علیه هانری و پاپ از برای اشراف آمدن که منحصر سلب قدرت از سلسلهٔ فرانکنی بودند موقع خوبی تهیه نمود بهمین جهت کشمکش بین ایشان و فرانکنیها شروع شد تا بالاخره همین منازعات درسال ۱۱۲۵ در زمان هانری پنجم سرهانری چهارم سلسلهٔ فرانکنی را منقرض کرده باید دانست قدرت کامل پاپا و روحانیین و مخاصمت سلاطین با شان که وقایع عمدهٔ تاریخ قرون وسطی را تشکیل میدهند در زمان این سلسله ها بظهور رسید و معروفترین پادشاهای مقتدر سه فرقه :

1 (Gregoire VII) 2 (Canossa)

گرگوآر هفتم — ایوسن سوم وبنیفاس هشتم[1]

✿ سلسلهٔ هوهنشتوفن [2] ۱۱۳۷ - ۱۲۵۰ ✿

بعد از هنری پنجم امپراطوری آلمان یکی از امرای ساکس رسید که تا ۱۱۳۷ سلطنت کرده چون امیر مزبور وفات یافت دونفر بدعوی جانشینی او برخاستند یکی هانری ولف[3] از اهالی باویر دیگری کنراد[4] از اهالی سواب وازخانوادهٔ هوهنشتوفن که بلقب دولت وایبلینگن[5] ملقب بود بالاخره کنراد بامپراطوری انتخاب شد و پس از سلسلهٔ فرانکنی امپراطوری آلمان بخانوادهٔ سواب یعنی سلسلهٔ هوهنشتوفن که اولاد او باشند رسید لیکن هنری ولف هنوز از ادعای خود دست برنداشته ودرمخالفت باقی بود . نزاع بین طرفداران ولف و کنراددولت وایبلینگن بایطالیا منعکس شد و مردم آنجا و آلمان را بدو دستهٔ بزرگ منقسم کرد : طرفداران امپراطور را مردم وایبلینگنها یا ژیبلینها[6] وطرفداران ولف راکه پاپ همجزء ایشان بود یا بعبارة اخری طرفداران پاپ را ولفها یا گلفها[7] میگفتند نزاع بین این دودسته مدتها در ایطالیا دوام داشت

✿ فردریك ریش قرمز ۱۱۵۲ - ۱۱۹۰ ✿

جانشین کنراد برادر زادهٔ او فردریك اول است که بمناسبت موها و ریش دراز خرمائی رنگ بریش قرمز [8] ملقب شده واو یکی از امپراطوران زرنگ و بزرگ و محبوب آلمان و در حقیقت شوریده و پهلوان نام آوری بودهٔ که درراه احیای قدرت

1 Boniface 2 Hohenst[illegible] [illegible]
[illegible] Weibl[illegible] [illegible]

سلطنتی آلمان و بسط نفوذ خود خیلی زحمت کشیده است .

فردریك بس از انتخاب بامپراطوری عزم ایطالیا شد که تاج امپراطوری روم را برسر گذارد لیکن ایندفعه کار مثل سابق آسان نبود زیرا که شهر های ایطالیا غالباً بواسطهٔ داشتن تجارت و صنعت و ثروت علیحده هریك برای خود جمهوری تشکیل داده بودند و از خود قشون چریکی داشتند مخصوصاً اهالی رم مثل دورهٔ قدیم روم جمهوریتی برای خود درست کرده وسنای رومی‌را تشکیل نموده بودند و روی بیرقهای خود شعار جمهوری روم قدیم یعنی S.P.Q.R. (سنا و ملت روم) را نوشته بودند .

وقتیکه فردریك برم نزدیك شد (۱۱۵۴ م) یکی از نمایندگان پیش او آمده گفت ما حاضریم بنام ملت روم تاج امپراطوری را تقدیم کنیم لیکن امپراطور باید قول دهد که مراسم قدیمه را حفظ کند . فردریك گفت امپراطوری را که شما امروز میخواهید بمن ببخشید اجداد من در خیلی پیش آنرا بدست آورده‌اند من قانوناً مالك آن هستم و بازوی من نمایندهٔ زور هرکول است هرکس جرات دارد آنرا از من بگیرد پیش آید .

فردریك وارد رم شد و تاجگذاری کرد ولی چون اهالی روم اسلحه داشتند مجبور شد باایشان بجنگد وعدهٔ را بقتل رساند — چهار سال بعد پادشاه مزبور بلمباردی آمد و جمهوریهای کوچك ایطالیای شمالیرا از میان برداشته خود را جانشین قانونی امپراطوران قدیم معرفی نمود ولی وقتی که بآلمان برگشت میلان شوریده فردریك هم مراجعت کرده در ۱۱۶۲ آنشهر را ویران نمود . پاپ الکساندر سوم از مردم بلاد مختلفهٔ لمباردی اتحدیهٔ بنام اتحادیهٔ لمباردی بر ضد امپراطور

تشکیل داد این اتحادیه قشون فردریك‌را دوباره شکست‌دادندواندکی بعد میلان را تعمیر کرده شهر جدیدی هم بافتخار الکساندر بنام آلکساندری ، درلمباردی ساختند .

فردریك پس از شکست درسال ۱۱۷۶ مجبوربصلح شد وقبول کرد که جمهوریهای کوچك ایطالیا در امور داخلی ازقبیل ضرب‌سکه و داشتن قشون و ادارهٔ حکومت آزاد باشند بهمین‌نظر عنوان پادشاه ایطالیا برای امپراطوران آلمان دیگر چندان معنی نداشت . فردریك اگرچه درایطالیا درآخر کارشکست خورد لیکن درآلمان به‌پیشرفتها خوب نائل شد هانری واصل‌را محکوم ومطیع وبعدازآلمان تبعید کرد . روس وساکس واراضی او را تصرف نمود دزدان راهزن را مقهور ساخت راهها امن و آلمان‌را قرین آسایش و آرامی کرد و بهمین‌جهت بشدت محبوب آلمان شد واز همین نظر بود که آلمانها مدتها پس‌از آنکه خبر غرق‌شدن او را در رودخانهٔ قزل ایرماق آسیای صغیر در جنگ سوم صلیبی شنیده بودند (در۱۱۹۰) باز مردن اوزاباور نمیکردند

☼ فردریك دوم ☼

۱۲۱۸ — ۱۲۵۰ — پسر فردریك اول هانری ششم نام داشت این شخص تقریبا تا آخر عمر دائما گرفتار کشمکش بود چون وفات کرد پسر چهار ساله‌اش فردریك دوم مالك تاج وتخت سیسیل شد لیکن در آلمان سلطنت اورا تصدیق نکردند جماعتی عموی اورا بسلطنت برگزیدند وجماعتی هم یکی از اعضای خانوادهٔ ولف که اتن موسوم بود امپراطور خواندند پاپ سلطنت اتن را تصدیق کرد و او بنام اتن چهارم امپراطور شد .

چندی بعد پاپ از اتن رنجید و اورا تکفیر کرد وفردریك جوان پادشاه سیسیل را بامپراطوری آلمان پذیرفت — اتن چهارم بعد از تکفیر پاپ وشکست ازفیلیپ اگوست درمحل بووین مجبور شد از سلطنت کناره کند و امپراطوریرا بنوادهٔ فردریك ریش قرمز یعنی بفردریك دوم واگذارد .

فردریك دوم یکی از بهترین پادشاهان اروپا در قرون وسطی است زیرا که برخلاف تمام حکمفرمایان آندوره مردی تربیت شده وتعلیم یافته بوده و ذوق غریبی بعلم و آثار تمدنی داشته در دربار او همیشه محل اجتماع علما و فضلای یهود و عرب بوده و پادشاه غالباً با ایشان شور میکرده وتوسط آنها بترجمهٔ کتب میپرداخته — نسبت بمذهب کسی کاری نداشته است مخصوصاً بمسلمانها محبت زیادی اظهار می کرده چنانکه برای ایشان درسیسیل مسجدی ساخته وحکم داده است پس از وفات کتیبهٔ قبر اورا نیز بعربی نویسند .

قبل از آنکه پاپ امپراطوری اورا تصدیق کند فردریك متعهد شد که بجنك صلیبی بامسلمین بآسیا رود و سلطنت دو سیسیل را به پسر خود واگذار نماید وپاپ قیم او باشد .

فردریك پس از استقرار بتخت امپراطوری چون نسبت بمسلمین محبت داشت بجنك ایشان نرفت وسلطنت دوسیسیل را هم رها نکرد وبهمین جهت بین او وپاپ نزاع درگرفت واین نزاع دوام کرد تا فردریك مرد وپسرش کنراد بسلطنت رسید .

✡ فترت کبیر وهرج ومرج در آلمان ✡

پس از وفات فردریك دوم پاپ سلطنت پسرش کنراد را که

اولاد افمی مینمید تصدیق کند تصدیق نکرد وطرف جماعتی را گرفت که یکی از امرای آلمان را میخواستند امپراطور کنند بالاخره نزاع بین دو مدعی در گرفت و عاقبت کار بجائی کشید که اسقف‌ها و امرا تخت امپراطوری را بمعرض فروش در آوردند — و در نتیجه یک دورهٔ ۲۳ ساله در تاریخ آلمان بسم دورهٔ فترت کبیر پیش می‌آید

درمدت فترت کبیر هرج ومرج قوت یافت . امرا وشوالیه ها و اسقفها هریک برای خود تشکیل مملکتی دادند و استقلالی پیدا کردند بطوریکه آلمان بچهار صد مملکت منقسم شد و بهمین علت فرانسویان در آنوقت دیگر آن ممالک را آلمان نمی گفتند بلکه همه وقت آنرا بصیغهٔ جمع آلمانها یاد میکردند .



فصل هشتم

(جنگهای صلیبی مشرق)

✿ علل جنگهای صلیبی ✿

مقصود از جنگهای صلیبی یکرشته جنگهائی است که عیسویان اروپا درقرن یازدهم ودوازدهم‌وسیزدهم‌میلادی برای گرفتن بیت‌المقدس و بیرون آوردن از چنك مسلمین با مسلمانان مشرق کرده‌اند چون هریك از عیسویانکه باین جنگها میامدند شکل صلیبی از پارچه های قرمز روی دوش میدوختند خود ایشان بصلیبیون[1] و جنگهای ایشان با مسلمانان بجنگهای صلیبی[2] معروف شده است در جنگهای صلیبی مخصوصاً در جنگهای اولیه آن عموم عیسویان از ایطالیائی و آلمانی و فرانسوی وغیره دخالت داشتند وهمه بدون تشخیص ملیت بنام عیسوی بودن بجنك میرفتند ولیکن بهمه جهت درتمام جنگها باستثنای جنك ششم رتبهٔ مقدم ازآن فرانسویان بود . از زمانیکه مسلمین بیت‌المقدس را فتح کرده بودند تااواخر قرن یازدهم میلادی برای رفت و آمد عیسویان وزوار ایشان بانشهر گرفت و گیری نبود . مسلمین همه‌وقت قسمتی را که بعقیدهٔ عیسویان مقبرهٔ حضرت عیسی آنجاست محترم میداشتند حتی چنانکه دیده‌ایم هرون‌الرشید وقتی کلیدهای آنرا برای شارلمانی باروپا فرستاد .

زمانیکه ترکان سلجوقی در ایران و آسیای صغیر استیلا یافتند و

---

1 Les Croisés 2 Les Croisades

سلسله های چندی تشکیل دادند عدهٔ از ایشان که بسلاجقهٔ روم یا
سلاجقهٔ آسیای صغیر معروفند مقداری از اراضی روم شرقی را در
آسیای صغیر تسخیر کردند وحتی نزدیکی قسطنطیه نیز رسیدند و
و امپراطور آنرا طرف تهدید قرار دادند .

در سال ۱۰۷۸ میلادی (۴۷۱ هجری) سلاجقه بیت‌المقدس
را گرفتند و برخلاف مسلمین سابق به آزار و اذیت عیسویان پرداختند
و کم کم کار را بجائی رساندند که راه زیارت را نیز برایشان سد کردند
و مانع آمدن آنها به بیت‌المقدس شدند . چون عیسویان عقیده‌داشتند
که بیت‌المقدس درب آسمان است ومردن برای حضرت عیسی انسانرا
در بهشت صاحب مقامی مشخص خواهد کرد از این حرکت ترکان
سخت متألم و خشمناك شدند و تشویق و ترغیب روحانیین و مبلغین
عیسوی عزم گرفتن آن شهر مقدس از دست مسلمانان گردیدند اگرچه
علت عمدهٔ جنگهای صلیبی همان جلوگیری ترکها از زوار عیسوی و
حد عیسویین در استخلاص بیت المقدس بود ولی بعضی علل و اسباب
دیگر نیز در توسعهٔ دامنهٔ آن دخالت کرده : چون دراروپا شوالیه‌ها
و سنیورها جز جنگ و زد و خورد کاری نداشتند وقتیکه قضیه
جنگهای صلیبی پیش آمد برای آنکه اظهار شجاعت و هنرنمائی کرده
باشند عازم مشرق شدند و عدهٔ از ایشان هم بامید تحصیل ثروت
ممالك زرخیز اسلامی توجه کردند مخصوصاً روستائیان و عامه چون
از فشار سنیورها و تنگی معشت بجان آمده بودند برای نجات خویش
و ترفیه حال راه مشرقرا شکل مهاجرت پیش گرفتند و ازاین جماعتها
گذشته سیورها هم برای اینکه اراضی وسیعهٔ جدیدی جهت حکمرانی
استفادهٔ خود تحصیل کند و راه تازهٔ برای بسط اقتدار خویش تهیه

نمایند عازم مشرق شدند و باین خیال در جنگهای صلیبی دخالت کردند

✿ هشت جنگ صلیبی

جنگ هائی که عیسویان با مسلمین مشرق کرده اند یعنی جنگ های صلیبی هشت جنگ است در جنگ اول و چهارم هیچیک از سلاطین اروپا دخالت نداشتند فقط سپورها بودند که بر صلیبیون فرماندهی میکردند شش جنگ دیگر از طرف پادشاهان ممالک مختلفهٔ اروپا شروع شده و بهمین نظر جنگهای دولتی حسب میشود .

جنگ اول از ۱۰۹۶ — ۱۰۹۹ م . مطابق ۴۹۳ — ۴۹۵ ه .
چنانکه گفتیم از طرف رعایای عیسوی غالب ممالک و به تشویق وموعظهٔ پ اورین دوم[1] شروع شده و بالاخره بفتح بیت المقدس وتشکیل دولتی فرانسوی از طرف عیسوین در فلسطین ختم گردیده است

جنگ دوم از ۱۱۴۷ — ۱۱۴۹ م . مطابق ۵۴۲ — ۵۴۴ ه .
از طرف لوئی هشتم پادشاه فرانسه و کنراد سوم[2] امپراطور آلمان برای کمك رسیدن فرانسوین فلسطین اقدام شده لیکن چنانکه گفته شد در مقابل شجاعتهای نور الدین زنگی که از اتابکان موصل است به نتیجهٔ نرسیده بلکه در ۱۱۴۹ م — ۵۴۴ ه . دچار شکست سختی گردیده واندکی بعد سلطان صلاح الدین ایوبی تمام متصرفات آسیائی عیسویان و بیت المقدس را تسخیر و دولت عیسوی فلسطین را منقرض کرده درمقابل خیلات دور و دراز عیسویان سد محکمی ایجاد نموده است .

جنگ سوم از ۱۱۸۹ — ۱۱۹۲ م . مطابق ۵۸۵ — ۵۸۸ ه ر

1 Urbain II 2 Conrad III

را فردریك ریش قرمز و فیلیپ اگوست و ریشار شیر دل شروع کرده اند برای آنکه بیت المقدس را از دست صلاح الدین ایوبی بگیرند وانتقام عیسویانرا از او بکشند ـ فردریك درنهر قزل‌ایرماق غرق شد و ریشار وفیلیپ اگوست هم اگر چه عکارا گرفتند لیکن بفتح بیت المقدس قادر نیامدند .

جنك چهارم ۱۲۰۲ ـ ۱۲۰۴ م . مطابق ۵۹۹ ـ ۶۰۱ ه .)

را سینورهای فرانسه واهالی ونیز شروع کرده وبکلی راهی خلاف راه صلیبیون سه جنك اول پیموده اند یعنی بجای حملهٔ بمصر وفلسطین بقسطنطنیه هجوم کرده و دولت روم شرقی را موقتاً از میان برداشته اند وبجای آن دولتی لاتینی تأسیس کرده .

جنك پنجم ۱۲۱۷ ـ ۱۲۲۱ م . مطابق ۶۱۴ ـ ۶۱۸ ه .)

جنك پادشاه مجارستان ویکی از امرای فرانسه است باایوبیان مصر . دراین جنك نیز پیشرفتی نصیب عیسویان نشد وایوبیان بخوبی مصررا دفاع کردند .

جنك ششم (۱۲۲۸ ـ ۱۲۲۹ م . مطابق ۶۲۶ ـ ۶۲۷ ه .)

حقیقةً جنك نیست بلکه سفریست که فردریك دوم برای رفع تکفیر پاپ ازخود بمشرق کرده وبمسلمین از در صلح درآمده و در نتیجهٔ مصالحه برای عیسویان اجازه زیارت بیت المقدس را گرفته است .

جنك هفتم ۱۲۴۸ ـ ۱۲۵۴ م مطابق ۶۴۶ ـ ۶۵۲ ه .)

و جنك هشتم (۱۲۷۰ م . مطابق ۶۶۹ ه) جنگهای لوئی نهم یا سن لوئی است با مسلمین افریقا در جنك هفتم سن لوئی و عدهٔ زیادی از شوالیه های همراه او اسیر شده و بالاخره بدادن مبلغ

گزافی پول ورد کردن نذر دمیاط بمسلمین مصر خلاصی یافته اند .
درجنك هشتم سن لوئی به توس حمله برده لیکن دچار طاعون شده و در پایان همان مرض زندگانی را وداع کرده است . جنگهای صلیبی مشرق بمرك سن لوئی ختم میشود .

در میان جنك های صلیبی بصر تاریخ اروپا دو جنك اول و چهارم اهمیت خاصی دارد

✿ جنك اول

جنك اول که در نتیجهٔ شوق عیسویان نزیارت بیت المقدس و برای استخلاص آن از چنك مسلمین شروع شده عیسویان را بمنتهی آرزوی ایشان که فتح اورشلیم باشد رسانده و بتشکیل دولتی بنام دولت لاتینی بیت‌المقدس موفق کرده است

درسال ۱۰۹۵ پاپ اوربن دوم دریکی ازبلاد فرانسه شورائی از عیسویان تشکیل داد و درخاتمهٔ جلسه نطق غرائی کرد و مظالمی را که‌از طرف ترکان آسیای صغیر بعیسویان وارد میشد بیان وعیسویان را بجنك بامسلمین دعوت نمود خود او نیز در مرکز وجنوب فرانسه بدعوت مردم پرداخت و تمام اسقفها را بترغیب عامه امرداد روحانیین فرانسه غالباً باجرای دستور پاپ شروع کردند هریك در حوزه های اقتدار خود دستجاتی از صلیبیون را برای جهاد حاضر نمودندویکی از معتبر ترین وجدی ترین این روحانیون شخص پیرلرمیت[1] بود -

در نتیجهٔ موعظه این روحانیین از فرانسه قریب ۴۰۰۰۰ الی ۵۰۰۰۰ زائر و مجاهد از جوانان و پیرمردان زن‌ومرد ازشظ رن

1. Pierre l'Ermite

گذشته وارد آمن شدند و از آلمانها و مجارها وصربها وبلغارها
ویونانیها نیز درضمن راه عدهٔ بایشان پیوستند تابالاخره پس اززحمات
و مشقات بسیار بقسطنطنیه رسیدند .

امپراطور روم شرقی از ترس آنها را بزودی باسیا فرستاد و
ترکان آسیای صغیر همه را کشتند . درهمین موقع پاپ در اروپا از
عیسویان اردوئی فراهم ساخت و بسر کردگی چندنفر ازامرا باسیافرستاد
اردوی مزبور که از تمام مال عیسوی اردوها مرکب بودند
بقسطنطنیه وارد شدند . امپراطور روم شرقی از ترس آنکه مبادا آبادی
وثروت قسطنطنیه نظر ایشانرا جلب کند بزودی عدهٔ ازسپاهیان خودرا
با ایشان همراه کرد و باینشرط که صلیبیون پس از تسخیر بلاد آسیای
صغیر آنرا بدولت روم شرقی واگذارند ایشانرا باسیا فرستاد

عیسویان در تحمل مصائب بیشمار از قبیل تحمل قحطی وخوردن
گوشت حیوانات و تشنگی و تلف شدن بالاخره در ۱۰۹۹
باورشلیم رسیدند در صورتیکه بیش از ۴۰،۰۰۰ نفر از ایشان باقی
نمانده بود و بقیه که قریب ۶۰۰،۰۰۰ نفر میشدند از قسطنطنیه تا
بیت المقدس تلف گردیده بودند

بعد از فتح اورشلیم عیسویان دولت لاتینی بیت‌المقدس را تاسیس
کردند و تاج سلطنت را بیکی از امرای شجاع خودموسوم به گدفروا
دوبویون[1] دادند و در خرابات شام و انطاکیه و اردن هم سه
امیر نشین عیسوی درست کردند ابتدا با مسلمین بوحشیگری تمام
رفتار کردند لکن بالاخره با ایشان مخلوط و مأنوس شدند .

یکدسته از شوالیه های بیت المقدس یا سواران مهمان نواز[2]

1. Godeffroy de Bouillon 2. Ho[illegible]

یکدسته حافظین معبد مقدس[1] و یکدسته از سواران ژرمنی بنام سواران توتن[2] دستهٔ اول مأمور پذیرائی و سرپرستی زوار ودستهٔ دوم سواران ساخلو بیت المقدس ودستهٔ سوم سواران جنگی بودند. دولت لاتینی بیت‌المقدس را چنانکه دیدیم درسال ۱۱۸۷ صلاح‌الدین ایوبی منقرض کرد و بلاد شام و فلسطین منجمله خود اورشلیم‌را از چنك عیسویان بیرون آورد .

✿ جنگ سوم و چهارم ✿

پس از انقراض دولت لاتینی بیت المقدس فردریك ریش قرمز امپراطور آلمان و فیلیپ اگوست پادشاه فرانسه و ریشار شیردل پادشاه انگلیس عزم مشرق شدند فردریك زودتر آمد و ابتدا در محل قونیه ترکان را شکست داده از تروس گذشت لیکن دریکی از شعب قزل ایرماق غرق گردید و قشونش به اردوی ریشار و فیلیپ پیوستند فیلیپ وریشار پس ازفتح جزیرهٔ قبرس بمحاصرهٔ عکا پرداختند و یکسال تمام آنرا محاصره کردند لیکن در مقابل دفاع مردانه صلاح الدین کاری از پیش نبردند تا عاقبت پس از یکسال محافظین مسلمان قلعهٔ انطاکیه از گرسنگی ازپا درآمدند وانطاکیه تسخیرشد .

فیلیپ اگوست چنانکه در تاریخ فرانسه دیدیم بزودی بفرانسه برگشت لیکن ریشار دوسال درفلسطین ماند و با قهرمان هم نبردخود صلاح الدین دست وپنجه ها نرم کرد ولی باتمام شجاعتی که بروز داد بتسخیر بیت المقدس قادر نیامد وبالاخره دولت لاتینی بیت المقدس

---

1. Templiers 2. Chevaliers Teutoniques

در نتیجهٔ جنك سوم صلیبی منحصر شد باراضی فنیقیه قدیم با پایتختی عکا پنجسال بعد از مراجعت ریشارپاپ اینوسان سوم بتهیهٔ مقدمات جنك صلیبی چهارم پرداخت لیکن درینمحاربه چون پادشاهان فرانسه و انکلیس سرگرم جنك با یکدیگر بودند در جنك صلیبی دخالت نکردند

صلیبیون ابتدا خیال حملهٔ بمصر را داشتند ولی چون مالك کشتی نبودند باهالی و نیز متوسل شدند وایشان با گرفتن مبلغی پول پیشکی بردن آنها را قبول کردند .

در موقعی که صلیبیون عازم حرکت بودند پسر یکی از امپراطوران روم شرقی که پدرش را از امپراطوری خلع کرده بودند ایشان را بکیج کردن راه و آمدن بقسطنطنیه وادار نمود و وعده داد که درصورت همراهی باپدرش درپس گرفتن سلطنت بایشان مبلغی پول و مقداری کمك بدهد صلیبیون هم قبول کردند و و راه قسطنطیه را پیش گرفتند .

پس از ورود صلیبون بقسطنطنیه بین امپراطور وفرماندهان عیسوی از طرفی و بین یونانیهای روم شرقی و لاتنها از طرف دیگر نزاع درگرفت صلیبیون قسطنطیه را تسخیر و غارت کردند و امپراطوری روم شرقی را منقرض نمودند .

لاتنها پس از انقراض امپراطوری روم شرقی کنت ولایت فلاندر[1] (از ولایت شمال شرقی فرانسه) را که بدوئن[2] نام داشت بسلطنت روم شرقی و دولت لاتینی قسطنطیه که خود تشکیل داده بودند برقرار کردند و ولایت دیگر راکه بالکاراهم بامرای لاتینی دیگر سپردند و قریب نیم‌قرن در آنجا حکومت کردند بالاخره در

1 Flandre 2 Baudouin

١٢٦١ یکی از امپراطوران همان خاندان قدیم روم شرقی که پس از آمدن لاتنها پایتخت خود را باسیای صغیر برده بودند قسطنطنیه را فتح و دولت لاتینی آنرا منقرض ساخت .

✿ نتایج عمدهٔ جنگهای صلیبی مشرق ✿

درصورت ظاهر نتایج نتیجهٔ عمدهٔ که ازجنگهای صلیبی مشرق عاید عیسویان شد همان دو دولت لاتینی بیت‌المقدس وقسطنطنیه است که چندان زمانی هم طول نکشیده و بزودی از میان رفته است ولکن جنگهای مزبور باطناً اروپائیان را نتایجی رسانده است که اهمیت و عظمت آن بمراتب بیشتر از اهمیت دودولت فوق‌الذکر است .

درهمان مدتیکه بیت‌المقدس وبلاد دیگرشام وفلسطین درتصرف عیسویان بود هرسال ازممالك مختلفهٔ اروپا دستجات زیادازمردم بومی آن ممالك بزیارت باسیا میامدند و بامسلمین خلطه و آمیزش میکردند و درینضمن بسی چیزها میدیدند و میاموختند که در اروپا نظیر آن بنظر نمیرسید .

برای نقل و انتقال کشتیهای تجارتی بنادر جنوبی ایطالیاوفرانسه مخصوصاً بلاد مارسی ونیزوژن وسائل عمدهٔ بود وچون این رفت‌وآمد بین بنادر شمالی مدیترانه و شرقی آن مدت یکقرن دوام داشت کار تجارت را نیز در اینمدت کفایت میکرد مشرق زمین امتعه ومحصولات و مصنوعات بسیاری داشت که دراروپا بهیچوجه نظیر آنها دیده نمیشد و بهمین جهت هم فوق‌العاده مطلوب و گران بود ، تجار ونیزوژن وپیز[1] و بلاد دیگر ایطالیا به بنادر شام و آسیای صغیر ومصر میامدند و امتعهٔ

1 Pise

عزیزهٔ چین و هند و ایران و شام و مصر را برای فروختن باروپائیان از مسلمین میخریدند .

امتعهٔ مطلوبهٔ مشرق عبارت بود از ادویهٔ هند (فلفل - دارچین - زنجبیل خردل وغیره) عاج و پارچه های ابریشمی چین - منسوجات و قالی و پنبهٔ ایران - کاغذ و قند و اسلحه و ظروف وامثال اینها .

بیشتر از جنگهای صلیبی تجارت بین مشرق و مغرب از طریق بحر سیاه و بتوسط شط دانوب انجام میگرفت . لیکن پس‌ازاستقرار روابط از راه مدیترانه خط تجارتی عبارت شد از خطیکه ازاسکندریه مصر بونیز و از آنجا از طریق معابر آلپ بداخلهٔ آلمان و اروپای مرکزی متوجه میگردید باین ترتیب می بینیم که جنگهای صلیبی مشرق مقدمهٔ شده است برای جلب نظر عیسویان جاهل مغرب بتمدن مشرق ودرنتیجه یکی از مشوقین ایشان برای قدم گذاردن دردائرهٔ مدنیت گردیده است .

جنگهای صلیبی یك نتیجهٔ بزرك دیگر نیز داده‌است که باز بترقی اروپ کمك کرده و آن از بین رفتن قدرت ا را و سنیورها و فقیر شدن ایشان است در ضمن قشون کشی‌ها و مسافرت های مشرق - در نتیجهٔ این ضعف چنانکه بعد خواهیم دید از یکطرف رعایا و افراد طبقات توانسته‌اند خودرا ازغلامی وبندگی آنها خلاص کنند و از طرفی دیگر پادشاهان ببرقراری مرکزیت و کاستن قدرت ایشان و بالجمع بخراب کردن اساس فئودالیته قادر آمده‌اند .

فصل نهم

(جنگهای صد سالهٔ دوم)

✿ خانوادهٔ والوا[1] ✿

بعد از فیلیپ ابل مدت چهارده سال سلطنت فرانسه‌راچهارپسرش اداره کردند لیکن هیچیك ازین چهار پسر فرزند ذکور نداشتند و چون از سال ۱۳۲۲ مجمعی از نجبای آنمملکت تصمیم گرفته بودند که بعد از پسران فیلیپ ابل اولاد اناث سلاطین حتی پسران ایشان هم نتوانند بسلطنت برسند تحت سلطنت فرانسه را بنواده‌های دختری فیلیپ ندادند بلکه بفیلیپ دووالوا[2] برادر زادهٔ فیلیپ واگذاشتند و او پس از پادشاه شدن بفیلیپ ششم موسوم گردید .

خانوادهٔ والوا یعنی اولاد فیلیپ ششم اگر چه از اولاد همان خانوادهٔ کاپسین هستند لیکن بمناسبت انتقال سلطنت ازپسران فیلیپ ابل بعموی ایشان فیلیپ دووالوا معمولا سلطنت کاپسین های اصلی را بسلطنت اولاد فیلیپ ابل ختم میکنند و از فیلیپ ششم بعد والوارا اسم سلسلهٔ سلطنتی فرانسه محسوب میدارند .

خانوادهٔ والوا از ۱۳۲۸ تا ۱۴۹۸ یعنی کمی بیش‌از یکقرن و نیم در فرانسه سلطنت کرده و هفت پادشاه داشته‌اند که معروفترین ایشان شارل پنجم (۱۳۶۴ — ۱۳۸۰) و لوئی یازدهم (۱۴۶۱ — ۱۴۸۳) است .

---

1. [illegible] 2. Philippe de Valois

بطور کلی سلاطین والوا آن بزرگی و تدبیر وکاردانی کاپسین ها را ندارند تنها شارل پنجم ولوئی نهم بنظر سلاطینی قابل ملاحظه هستند ولی هیچگاه بپایهٔ فیلیپ اگوست وسن لوئی نمیرسند .

در مدت سلطنت پنج پادشاه اول والوا (۱۳۳۷ — ۱۴۵۳) فرانسه دچار یکرشته جنگهای طویل دیگری باانکلیس شده که بجنك های صد سالهٔ دوم معروفست ، در این مدت فرانسه حقیقة بحران بزرگی را تحمل کرده زیرا که دراین ایام نزدیك بوده است استقلال آن از بین برود و جزء مستعمرات انکلیس شود .

جنگهای صدساله دوم

پس از استقرار فیلیپ ششم بتخت سلطنت ادوارد سوم پادشاه انکلیس که نوادهٔ دختری فیلیپ لبل میشد بادعای جانشینی خالو های خود (پسران فیلیپ لبل) برخاست وچون هنوز سلاطین انکلیس در فرانسه خاك داشتند فیلیپ ششم او را دعوت کرد که بترتیب هماژ رفتار کند و فیلیپ را متبوع خود شناسد — ادوارد بالاخره در ۱۳۳۱ پس از گفتگو های بسیار و تهدید بجنك حق فیلیپ را شناخت لیکن شش سال بعد هماژ را انکار و مجددا ادعای ارث فیلیپ لبل را نمود .

پیش آمدن این ترتیب و رقابتی که از قدیم بین دو خانوادهٔ سلطنتی انکلیس و فرانسه بود جنگ صدسالهٔ دوم را باعث شد .

جنگهای صدساله دوم ۱۱۶ سال (از ۱۳۳۷ تا ۱۴۵۳) طول کشید لیکن تمام این مدت را بین دولتین فرانسه وانکلیس جنك نبوده زیرا که دراین بین سالهای متوالی متارکه وجود داشته است بررویهم

فرانسه و انکلیس ٥٥ سال این مدت را در جنك و ٦١ سال آنرا در حال متارکه بوده اند .

انگلیسها درزمان فیلیپ ششم بحریهٔ فرانسه را منهدم کردند و بسرواری ادوارد سوم در محل کرسی[۱] در (۱۳۴۰) فتح بزرگی نمودند وبندر کاله را در ۱۳۴۷ پس از محاصره گرفتند ولی بواسطه دخالت پاپ جنك را متارکه نمودند .

در ۱۳۵۵ زمان ژان‌لبن باز جنك شروع شد ایندفعه‌هم‌انکلیسها در محل پواتیه فتح‌نمایایی نمودند (۱۳۵٦) ژان بیچاره اسیر شد و اضطراراً مقداری از اراضی فرانسه را بانگلیس واگذاشت .

پادشاه بعد ازژان یعنی شارل پنجم بهمراهی یکی‌از شوالیه‌های معروف فرانسه ددوگکان[۲] ابتدا شورشهای داخلی‌را که‌پس‌ازشکست پوآتیه ظاهر شده بود خوابانید بعد بقشون انکلیس حمله برد و در مدت سلطنت خود تمام شهرهائیرا که ژان‌لبن بانکلیسها واگذاشته‌بود گرفت بطوریکه درسال ۱۳۸۰ که سال‌فوت شارل پنجم‌است انکلیسها غیر ازپنج بندر نقطهٔ دیگری از فرانسه‌را در تصرف نداشتند .

بعد از شارل پنجم چون انکلیس دچار تغییرسلطنت شدوخاندان پلانتاژنه منقرض گردید مدت ۳۵ سال بین فرانسه و انکلیس جنك نبوده — در سال ۱۴۱۳ که ایام‌سلطنت شارل ششم است دوباره‌جنك شروع شدو بلاانقطاع ۳۱ سال (تا ۱۴۴۴) طول کشید

درینموقع فرانسه دچار جنکهای داخلی‌بود پادشاه سفیه آن‌شارل ششم نیز بهیچوجه کفایت آنرا نداشت که ازامرای مخالف وپادشاه انکلیس جلوگیری کند ، هانری‌پنجم پادشاه انکلیس در ۱۴۱۵فتح

1 Grecy 2 Dugesclin

بزرگی کرد و بطرف داخلهٔ فرانسه پیش آمد و در ۱۴۲۰ بموجب معاهدهٔ مخصوص دختر شارل ششم بزوجیت بهانری پنجم پادشاه انکلیس داده شد .

در سال ۱۴۲۲ هانری پنجم وشارل ششم هردو وفات کردند وهانری ششم پسر هانری پنجم و نوهٔ شارل ششم مالك دو تاج فرانسه وانکلیس وپادشاه مشترك آن دومملکت گردید وشارل هفتم پسر شارل ششم باین ترتیب ازسلطنت فرانسه محروم شد .

چون انکلیس ها خاك فرانسه را تاشط لوآر در تصرف داشتند شارل هفتم ناچار خود را پادشاه قسمت جنوبی فرانسه خواند انکلیسها در ۱۴۲۸ بمحاصرهٔ اورلئان پرداختند تابدان وسیله راه لوآر را باز و اراضی شارل هفتم را فتح کنند .

✿ ظهور ژان دارك ✿

درزمان سلطنت سفیهانه شارل ششم بواسطه فشاریکه ازهرطرف برمردم نواحی مختلفه فرانسه وارد می‌آمد افراد آن مملکت احساس کردند که ایشان قبل ازهرچیز سکنهٔ یك مملکت واحد وعضو یك جامعهٔ مخصوصند وهمه درحفظ آن مملکت وجامعهٔ واحد که فرانسه باشد وظیفه دارند این مردم در نتیجهٔ پیدا کردن همین قبیل حسیات بسختی باانکلیسها دشمن شدند ودرصدد دفاع فرانسه درمقابل ایشان برآمدند نمونهٔ کامل وطن پرستان این‌دوره دختریست مسماة بژاندارك

ژاندارك دختری زاهد ودین دار بود غالباً برای عبادت بکلیسا میرفت این دختر آنطور که فرانسویها روایت میکنند درسن ۱۶ از غیب ندائی شنید که اورا برفتن بارلئان ونجات آن شهر از محاصره

انکلیسها دعوت می کند . ژان با اینکه پدرش راضی نبود باردوی شارل هفتم آمد و بکمك مردم دیگری که گرداو جمع آمده بودند در سال ۱۴۲۹ ارلئانرا از محاصره انکلیسها خارج کرد و بهمراهی شارل تا پاریس پیش راند اما درمقابل پاریس شکست خورده بدست یکعده از فرانسویان مخالف شارل افتاد و به انکلیسها فروخته شد انکلیسها هم باین عنوان که مشارالیها مرتد است اورا در ۱۴۳۱ زنده زنده آتش زدند .

بعد ازین واقعه شارل بایکی از دوکهای مقتدر فرانسه که مخالف بود صلح کرد وبلاد فرانسه نیز بتدریج برانکلیس شوریدند بطوریکه در ۱۴۳۶ شارل هفتم بگرفتن پاریس موفق شد و تا ۱۴۵۳ بکلی انکلیسها را از فرانسه خارج کرد فقط بندرکاله در دست ایشان باقی ماند وباین ترتیب جنگهای صد ساله دوم بفتح فرانسه خاتمه یافت . اگرچه جنگهای صد ساله از جهت خرابی و قتل و غارت ضررهای بسیار برای فرانسه داشته لیکن درعوض دولت مزبور را بنتایج بزرگی رسانده که مهمترین آنها یکی اخراج انکلیسها از فرانسه و دیگری بیدار شدن حس ملی و علاقهٔ بوطن پرستی درمیان مردم آنمملکت است .



فصل دهم

(احوال ممالك اروپا در اواخر قرون وسطی)

✿ انگلیس ✿

دورهٔ جنگهای صد سالهٔ دوم برای انگلیس دورهٔ ترقی و بسط قدرت تجارتی بوده زیرا که در این دوره انگلیسها آزادانه‌توانسته‌اند با فلاندر تجارت کنند و در ضمن قشونکشیهای بفرانسه از بلاد مختلفه آن منفعت بسیار ببرند :

چون بموجب فرمان کبیر سلاطین انگلیس مجبوربودند که مالیات را بتصویب پارلمنت از مردم بگیرند روز بروزقدرت عامه و دخالت ایشان در کارهای سیاسی و دولتی بیشتر شد .

بعداز ادوارد سوم مسبب اصلی جنگهای صد سالهٔ دوم وفاتح کرسی سلطنت به‌ریشار دوم (١٣٧٧ - ١٣٩٩) رسید . چون پارلمنت از طرز حکومت اوراضی نبود ازدادن پول باو استنکاف کرد ریشار هم ٣۴ نفر از اعضای آنرا متهم ساخت وبالاخره پارلمنت در١٣٩٩ مجبور شد ریشار را از سلطنت خلع کند و تاج وتخت پادشاهی را به پسر عموی او هانری که ازخاندان لانکاستر[1] بود واگذارد این شخص پس از رسیدن بمقام سلطنت به هانری‌چهارم (١٣٩٩-١۴١١) معروف شد .

در زمان سلطنت هانری چهارم و پنجم انگلیسها چنانکه دیدیم

---

1 Lancastre

در جنگهای صد ساله فتح کردند لیکن در عصر هانری ششم بکلی مغلوب شدند و متصرفات خودرا درفرانسه ازدست دادند .

بعدازشکست خوردن هانری ششم ازفرانسه یکی ازبنی‌اعمام‌او بنام ریشار ملقب بدوك ولایت یرك[1] هیئتی را بر ضد او شورانید و در نتیجه این قیام بین اعضای دو خانواده لانکاستر طرفداران هانری ویرك و طرفداران ریشار یکدوره‌جنگهای سی ساله (۱۴۵۵-۱۴۷۵) واقع‌شده که‌بجنگهای دو گل‌معروف است بجهت آنکه شعارطرفداران ریشار گل سفید و شعار طرفداران هانری گل سرخ بوده است .

مدت جنگهای دو گل برای انگلیس دورهٔ هرج و مرج‌وقتل و غارت و بی نظمی است چون درین جنگها هم هانری از بین‌رفت و هم ریشار شخص‌دیگری که از خاندان یرك بود بنام ریشار سوم با کشتن نواده های خود بتخت سلطنت رسید لیکن او هم مغلوب یکنفر دیگرازخاندان لانکاستر بنام هانری تودر[2] شد و این‌شخص اخیر عاقبت مؤسس سلسلهٔ شده است که بنام سلسله تودر تا ۱۵۰۳ یعنی قریب یکقرن در انگلیس سلطنت کرده اند از جنگهای دو گل نتیجهٔ مهمی عاید انگلیس شده چه در این ضمن غالب سنیورها از میان رفتند و اراضی ایشان بتصرف پادشاه در آمده مملکت بطرف مرکزیت سیر کرد .

✿ آلمـــان ✿

چنانکه سابقاً دیدیم آلمان درآخر قرن سیزدهم برخلاف فرانسه که رو بمرکزیت میرفت در نتیجهٔ هرج و مرج حکومتی به بیش

---

1. York 2 Henri Tudor

از چهار صد مملکت تقسیم گردید و این حالت در آن سرزمین تاقرون چهاردهم و پانزدهم باقی بود .

در ۱۲۷۳ امرای آلمان برای رفع هرج ومرج یکی‌ازامرای فعال سویس که ردلف[1] و از خانواده هابسبورك[2] بود بسلطنت انتخاب کردند و او پس از انتخاب بسلطنت عنوان امپراطوری نیزیافت بعلاوه چون پادشاه بهم از قبول تابعیت او سرپیچید اطریش وعدهٔ از ولایات مجاور آن را از چنك او بیرون آورده آنهارا اراضی شخصی خانوادهٔ هابسبورك که از آن بعد بخانوادهٔ اطریش معروف شده قرار داد ،

بعداز ردلف دوماه هرج و مرج شد پیش ازآنکه امپراطوری بار دیگر بخانواده‌هابسبورك برگشت کند یکی‌از امپراطوران خانوادهٔ لوکزامبورك معروف بشارل چهارم (۱۲۳۷ - ۱۳۷۸) در زمان امپراطوری خود در ۱۳۵۶ فرمانی صادرکرد بنام فرمان زرین[3] وترتیب حکومت آلمان‌را مشخص‌نمود بموجب فرمان زرین قرارشد که بعدها امپراطور آلمان را هفت‌نفر ازامرای نامدار آنمملکت انتخاب کنند سه نفر از روحانیین وچهارنفر دیگر غیر روحانی بشرط آنکه بکلی در حوزهٔ حکومت خود استقلال داشته باشند هفت‌نفر مزبور را ازآن تاریخ ببعد انتخاب کنندگان الکتور[4] می گفتند

امپراطور آلمان بموجب فرمان زرین مجبور شد مثل پادشاه انگلیس بمشورت مجلسی که دیت[5] نامداشت سلطنت کند . این مجلس مرکب بود ازسه مجمع : مجمع انتخاب کنندگان ، مجمع

---

1 Rodolphe 2 Habsbourg 3 Bulle d'or 4. Electeurs
5 Diete

امرا وسنیور های دیگر ومجمع شهرها ـ امپراطور نمیتوانست بدون شور بااین مجامع قانونی وضع کند یامالیات وسرباز بگیرد بنابراین جز اجرای رأی دیت اقتدار دیگر نداشت

✿ ایطـــالیـــا ✿

ایطالیا اززمان تجزیه شدن دولت شارلمانی دیگر دولت واحدی بخود ندید بلکه تانیم قرن پیش مانند یونان بیك عده دولتهای کوچك که بهیچوجه ارتباطی بین آنهــا وجود نداشت مجزی ماند . فقط ازین میانه دولت ناپل یادولت دوسیسیل تامدتی معتبر شمرده میشد و سلطنت آنرا چنانکه پیش هم دیدیم ابتدا نرماند ها داشتند و بعد به خانوادهٔ هوهنشتوفن رسید و چون این خاندان هم در نزاع با پاپها از میــان رفت سلطنت مزبور از طرف پاپ وقت بیکی از برادران سن‌لوئی واگذار شد . غیر ازین شهر شهرهای فارانس و ونیزوژن و رم هر کدام بسببی معروف بودند فارانس بواسطه آنکه شهر صنعتی بود و خانوادهٔ دولتمند مدیسی[۱] بر آن حکومت میکرد و بعدها فرانسوی‌ها بااین خانواده وصلت نمودند ژن و ونیز چون دو شهر تجارتی بودند و امتعهٔ مشرق توسط آنهــا باروپا می رسید اما ممالك شرقی اروپا در دست قبایلی بود که هر کدام دولتهای کوچك بالکان ودولت روسیه ولهستان را در قرون جدیده تشکیل میدهند .



1. medicis

تاریخ قرون جدیده

از ۱٤٥۳ تا ۱۷۸۹ میلادی

(مقدمات)

فتح قسطنطنیه در ۱٤٥۳

عثمانیها که یکدسته از قبایل ترك سلجوقی بوده اند از قرن هفتم هجری ببعد در آسیای صغیر بتشکیل دولت معتبری شروع کردند و بتدریج سواحل آسیائی دریا های سیاه ومرمره را تسخیر وشهر (بروسه) راپایتخت خود قراردادند وسلطان مشهور ایشان ایلدرم بایزید خان پس از تکمیل فتوحات خود در آسیا بفتح شبه جزیرهٔ بالکان وبلاداطراف قسطنطنیه پایتخت روم شرقی پرداخت ولی بواسطهٔ حملهٔ امیرتیمور بآسیای صغیر باآنکه در بالکان فتوحات بسیار کرده بود دامنهٔ پیشرفتش متوقف وکار فتح آن شبه جزیره ناتمام ماند .

در اوایل قرن پانزدهم میلادی (زمان سلطنت میرزا شاهرخ در ایران) سلطنت عثمانی بسلطان مرادخان ثانی رسید واین سلطان که مردی لایق وکافی بود ممالك عثمانی‌را مجددا درتحت استیلای خود آورده شبه جزیرهٔ بالکان‌را دوباره طرف حمله قرارداد و در ۱٤۲۲

بمحاصره قسطنطنیه پرداخت و چندبار باعیسویان صربستان و مجارستان جنك کرد ولی تا ۱۴۵۱ کەزنده بود بگرفتن قسطنطنیه موفق نشد .

بعد از اوسلطنت نصیب سلطان محمدخان ثانی شد واو دراول قدم تصمیم گرفت که بهرقیمت باشد قسطنطنیه را فتح کند و این آخرین اثریرا که ازدولت قدیم روم باقیست براندازد ـ سلطان‌مزبور باین عزم در ۱۴۵۳ با ۱۶۰۰۰۰ سپاهی وتوپخانهٔ قوی خود بحصارهای مستحکم قسطنطنیه حمله برد عیسویان شهر هشت هفته مقاومت کردند ولی سلطان محمد آخرین امپراطور روم‌شرقی را در ضمن محاربه کشت و فاتحانه وارد شهر گردید ـ قسطنطنیه از این تاریخ پیش عثمانیها به اسلامبول و سلطان محمد هم بفاتح مشهور گردید .

این سلطان فاتح پس ازورود بقسطنطنیه حکم دادمؤذنین برفراز کلیسای سنت صوفی اذان بگویند و آثار عیسویت را از آن کلیسای تاریخی محو و آنرا بمسجد تبدیل کنند و بر دیوارهای آن نام‌خلفای اربعهٔ راشدین را بنویسند ـ مسجد ایاصوفیهٔ امروزی همان کلیساست که پس از ورود سلطان محمد باسلامبول بمسجد تبدیل شده

فتح قسطنطنیه در۱۴۵۳ بدست عثمانیها آخرین واقعهٔقرون‌وسطی است واروپائیها از آنجهت که پیش‌آمدن آن در تاریخ ترقیات اروپا تاثیرات مهم کرده و باوقایع دیگری که آنها هم در زندگانی مردم آن قطعه مؤثر شده اند مقارن گردیده تاریخ آنرا که ۱۴۵۳ باشد ابتدای دورهٔ جدیدی برای خود میشمارند یعنی تاریخ قرون وسطی را باین واقعه ختم و تاریخ قرون جدید رااز‌ابتدای آن‌شروع‌میکنند وما ذیلا بذکر اهمیت های فتح قسطنطنیه بنظر تاریخ اروپاوتاثیرات مهمهٔ آن میپردازیم :

۱ ـ بعد از انقراض روم غربی و استیلای ژرمنها براروپا و تشکیل دول جدیده بکلی اوضاع قدیمهٔ اروپا عوض شد وحالت تازهٔ پیدا کرد که در ضمن تاریخ قرون وسطی دیدیم فقط قسمت روم شرقی بهمان شکل قدیم باقی ماند و وضع سابق را حفظ نمود ـ فتح قسطنطنیه این تنها اثر قدیم را هم از بین برده ودولت روم شرقی را منقرض کرده است .

۲ ـ دورهٔ قرون وسطی چنانکه دیدیم دورهٔ استیلای اقوام وحشی سفید پوست و زرد پوست بر اروپا بوده و در تمام مدت این دوره که قریب ده قرن است مهاجرین درچند کرت باین قطعه حمله کرده اند بطوریکه بعضی قرون وسطی را دورهٔ استیلای وحشیان براروپا تعریف میکنند ـ چون هجوم عثمانیها آخرین این مهاجمات است پس باید قرون وسطیٰ را بهجوم ایشان ختم شده دانست .

۳ ـ هجوم عثمانیها بقسطنطنیه سبب شد که علما واهل صنعت وهنرمندان روم شرقی ازترس جان خود آن شهر را ترک کنند وآنچه از آثار قدیمهٔ تمدن رومی مثل پرده های نقاشی ومجسمه ها و کتب را میتوانند با خود بممالك دیگر ببرند و میان مردمی که تازه براثر جنگهای صلیبی مشرق و استقرار امنیت و مرکزیت مایل بعلم وتمدن شده بودند منتشر کنند .

۴ ـ هجوم عثمانیها بممالك شرقی اطراف مدیترانه واستقرار ایشان در بالکان تجارتی را که در اواخر قرون وسطی از راه بنادر شام ومصر بین مشرق ومغرب برقرار شده بود بهم زد وامتعهٔ نفیسه ایران وهند و آسیای شرقی در اروپا کمیاب و گران شد ـ بهمین جهت عدهٔ از تجار وطالبان نفع در صدد بر آمدند از طرف مغرب اروپا

یا از جنوب افریقا راهی به آسیای جنوب شرقی پیدا کند و چنانکه خواهیم دید در نتیجهٔ سفرهای همین مردم امریکا وراه بحری هند وبسی نقاط دیگر کشف شده بطورکلی هجوم عثمانیها بممالك بالکان و اطراف مدیترانهٔ شرقی علاوه بر آنکه استیلای مهاجمین را باروپا ختم وروم شرقی را منقرض کرده سبب بعضی نهضت ها در آن قطعه شده و آن نهضت ها که از حسن اتفاق با وقایع دیگری هم‌مقارن گردیده اروپا را در مرحلهٔ جدیدی از زندگانی وارد کرده است و وقایع مزبور که همه مقدمات خوبی برای ترقی بودند عبارتند از نتایج جنگهای صلیبی مشرق و ختم فئودالیته و جنگهای صد سالهٔ دوم و قوت مرکزیت و پارهٔ اختراعات و اکتشافات .

(اختراعات ابتدای قرون جدیده)

✿ باروت ✿

باروت‌را چینیها ازقدیم میشناختند و درآتش‌بازی بکارمیبردند — ایرانیهای زمان ساسانی دررفت و آمد بچین استعمال آنرا از اشان آموختند و در میان خود معمول داشتند بعدها مسلمین آنرا ازایرانیها گرفتند و درجنگها بکار بردند و آلات مخصوص ناریه برای‌استعمال آن درست کردند .

در اوایل قرن چهاردهم میلادی عیسویان استعمال باروت را از مسلمین یاد گرفتند

شیوع استعمال باروت در اروپا علاوه برآنکه صورت جنگهارا بکلی تغییر داده سلاطین را قادر کرده است که بوسیلهٔ توپهای‌سنگین

قلاع مستحکمهٔ نجبا و سنیورها را خراب کنند و اساس فئودالیته را بکلی بر اندازند .

✿ قطب نما ✿

چینیها از خیلی قدیم میدانستند که عقربهٔ مغناطیس همه وقت متوجه جهت شمال است وبهمین‌جهت در بحر پیمائی و شناختن‌جهات از آن استفاده میکردند ـ ایرانیها قبل از قرن ششم هجـری در ضمن معاملات تجارتی با چین این معرفت را هم از چینیها آموختند و بمسلمین دیگر نیز یاد دادند بطوری که در اواخر قرون وسطی بحر پیمایان مسلمان بخوبی از عقربهٔ مغناطیس استفاده مینمودند .

در موقعیکه تجارت بحری بین بنادر ایطالیا و بنادرشام ومصر برقرار بود ایطالیائیها از مسامین خاصیت عقربهٔ مغناطیس را فرا گرفتند و در ابتدا قطعهٔ از آن را روی مقداری کاه که روی آب ساکن ریخته شده بود قرار میدادند تاعقربه پس از مدتی تزلزل بسمت‌شمال ایستد عاقبت یکی از ملاحان ایطالیائی آن‌را روی محوری قرارداده بوضع امروزه‌جعبهٔ‌برای آن‌ساخت وقطب‌نمارا درست کرد قبل‌ازاختراع قطب‌نما ملاحان روزها میتوانستند در کنار خشکی‌ها و شب‌های صاف بمددستارهٔ قطبی سفر کنند و کسی جرات قدم گذاشتن بوسط اقیانوسها را نداشت معمول شدن قطب‌نما امر ملاحی را ترقی کای‌داد و سبب کشف اراضی وسیعهٔ شد که سابقا کسی بوجود آنها مخبرنبود .

✿ کاغذ ✿

کاغذ نیز از اختراعات چینیهاست که ایرانیان قبل از اسلام

طرز ساختن آنرا از ایشان اقتباس کرده و پیش از استیلای عرب برای تهیهٔ آن در بعضی شهرها کارخانها داشتند درزمان بنی‌عباس ساختن کاغذ در بغداد ومصر و مغرب معمول شد بعدها از اسپانیا باروپا منتقل و در آخر قرون وسطی در آن قطعه معمول گردید .

سابقاً کاغذهای معمول اروپا پوستی بود که خیلی گران تمام میشد و هم استعمال آن دشوار بود اختراع کاغذ معمولی بانتشار کتب و پیشرفت کار چاپ که آن هم در همان ایام معمول شد خیلی کمك کرد .

✿ چاپ ✿

سابقا در چین و ایران و بعضی ممالك دیگر اقسامی ازچاپ سنگی و غیره معمول بود ولی هیچکدام از آنها بچاپهای حروفی امروز شباهت نداشت

در ابتدای قرن پانزدهم درهلند چنین معمول کردند که برای برداشتن نسخه های متعدد از یك کتاب یایك تصویر هرصفحه از آنرا روی تختهٔ حك کنند و باین ترتیب کتابهائی‌هم ترتیب دادند ولی چون این ترتیب چندان سهولت نداشت و برای هر صفحه حکاکی یك تختهٔ مخصوص لازم بود بخیال افتادند حروف مجزا از یکدیگر متحرك درست کنند و چنین نیز کردند لیکن چون در ابتدا حروف چوبی بود زود از کار می افتاد و چندان نتیجه نمیداد در ۱۴۵۵ یعنی دو سال بعد از فتح قسطنطنیه گوتنبرك[1] آلمانی از مخلوطی از سرب و آنتیموئن حروف با دوامی ساخت که هنوز هم معمول است

1 Gutmberg

و باین ترتیب او مخترع چاپ معمول امروز شد .

اختراع چاپ و مطبعه نتایج بزرك داد چه ازیك طرف کتب خطی نادرالوجود قدیم را که هرآن بیم تلف شدن آنها میرفت بوسیله زیاد کردن نسخه از نابود شدن حفظ کرد و از طرفی دیگر بوسیلهٔ همین متعدد کردن نسخه ها و ارزان شدن کتب عموم مردم توانستند آنها را بخرند و مطالعه کنند و علم و سواد را که سابقاً انحصار بروحانیین داشت بین عامه انتشار دهند .



فصل اول

(اکتشافات جغرافیائی در ابتدای قرون جدیده)

در ابتدای قرون جدیده قریب یك نصف از کرهٔ زمین که تا آن تاریخ برای مردم مجهول بود معلوم و مکشوف شد و محرك این اکتشاف چنانکه گفتیم دو چیز بود اول استقرار عمانیها درسواحل مدیترانه شرقی و بسته شدن راه تجارت آسیا از طریق مصر و شام و کمیابی امتعه چین و هند دوم اختراع قطب نما .

در ابتدای قرون جدیده بعضی ملاحان ایطالیائی که در خدمت دولتین پرتغال و اسپانیا بودند و بحر پیمایان خود پرتغال و اسپانیا بکشف راه هند و آسیای شرقی مشغول شدند و دو راه مختلف را اختیار کردند ــ ملاحان پرتغال از سواحل افریقا پیش آمده مصمم شدند از جنوب و مشرق آن بهند برسند و ملاحین اسپانیا از مغرب اسپانیا و از داخلهٔ اقیانوس اطلس شروع بمسافرت کردند اینك اکتشافات هر یك :

✿ اکتشافات پرتغالیها ✿

پرتغالیها در ابتدای قرون جدیده سواحل غربی افریقارا گرفته تا قسمت جنوبی آن قطعه جلو رفتند و در نتیجهٔ چند مسافرت تمام این سواحل را کشف کردند در سال ۱۴۸۶ . م یکی از ملاحان

پرتغالی که دیاز[1] نام داشت بدماغهٔ جنوبی افریقا یعنی دماغهٔ امیدنیك رسید بعد در سال ۱۴۹۸ ملاح دیگری بنام واسکودوگاما[2] راهی را که دیاز پیش گرفته بود تعقیب کرده ابتدا به مصب شط زامبز در در ساحل شرقی افریقا آمد سپس خودرا بساحل غربی هند یعنی به بندر (کالیکوت) رسانید و باین ترتیب راه بحری هند را کشف کرد و بزرگترین کاشفین پرتغالی شد - پرتغالی ها بعداز کشف راه هند در تمام سواحل افریقا و هندوستان دار التجاره هـای معتبر نظیر کوچ نشینهای فیقی تشکیل داده تمام راه هـای دریائی و جزائر و عدهٔ از خشکیهای سر راه و بعضی از جزایر اقیانوسیه را تحت نفوذ تجارتی خود آوردند و در مشرق جانشین ونیزیهـا شدنـد - دامنهٔ اکتشافات و سفرهای تجارتی پرتغالی ها بعدها تا سواحل چین وژاپن نیز بسط یافت .

کسی که به بسط قدرت پرتغالی ها درنواحی مزبور سعی زیاد کرده جانشین واسکو دوگاماست که آلبو کرك[3] نام دارد و او مدخل بحر احمر و جزیرهٔ هرمز در خلیج فارس وبسیاری ازجزایر اقیانوس هند را تصرف کرده و مؤسس دولت مستعمراتی پرتغال شده نتیجهٔ اکتشافات پرتغالی ها این شد که در اوایل مائهٔ شانزدهم پرتغال که خود مملکت کوچکی بود در خارج اروپا دارای دولت وسیع مستملکاتی شد و در نتیجه تجارت خارجی آن فوق‌العاده ترقی یافت .

✡ اکتشافات اسپانیائیها ✡

در قرون وسطی که دورهٔ تنزل علـم و تمدن بود اطـلاعات

---

1 Diaz 2 Vasco de Gama 3. Albuquerque

جغرافیائی هم بمراتب از زمان یونانیها و رومیهای قدیم پست تر شده بطوریکه مردم اروپا از کره زمین بجز ممالك اطراف بحرمدیترانه جای دیگری را نمیشناختند و عقیده بکرویت زمین راهم انکار کرده بودند در مائه سیزدهم پارهٔ پیش آمدها دامنهٔ اطلاعات جغرافیائی اروپائیان را زیاد کرد بدینمعنی که یك نفر مسافر ونیزی‌مارکوپلو[۱] نام در نتیجهٔ مسافرت بچین و ایران و غیره اطلاعاتی از مشرق و شرق اقصی مخصوصاً چین برای اروپائیان آورد و سفرنامهٔ خود را بزبان‌فارسی منتشر کرد - در قرون وسطی تنها نقشهٔ موجود از کره زمین نقشهٔ بطلمیوس جغرافی دان بزرك یونانی بود که در آن بجای امریکا اقیانوس بزرگی کشیده بودند که بین مغرب اروپا و مشرق آسیا فاصله میشد و راه اوروپا را بهندوستان از دریا خیلی نزدیکتر نشان میداد تا از خشکی - مشاهدهٔ این نقشه جمعی از علما و بحرپیمایان را بخیال انداخت که از همین راه نزدیك بهند برسند و تجارت را از آنراه برقرار کنند

در ۱۴۹۲ یکی از ملاحان ایطالیائی نام کرستف کلمب[۲] بخیال انجام این مقصود افتاد و چون خوداستطاعت نداشت بخدمت امرای ممالك جدید التاسیس عیسوی اسپانیا آمد و از پادشاه و ملکه دو ولایت‌از ولایات آن سه کشتی گرفته بعداز سه ماه تحمل سختی و مسافرت بیکی از جزایر آنطیل‌رسیده بمناسبت شباهت آب و هوا و محصولات آنجا را هند تصور کرد و بعداز مراجعت باروپا سه سفر دیگر هم بآن جزایر و امریکای مرکزی کرد ولی تا مرد نفهمید که قطعهٔ غیر

---

1 Marco Polo   2 Christophe Colombe

از هندوستان را کشف کرده‌است بعداز کلمب از سیاحانی که مسافرتهای او را تعقیب کردند یکی که آمریکووسپوس[1] نامداشت فهمید که این قطعهٔ تازه غیر از هندوستان است و بهمین جهت آنجا را باسم او بامریکا موسوم کردند .

بعداز کشف امریکا و معلوم شدن ثروتهای بی پایان آن عدهٔ از دزدان وطمعکاران اسپانیائی جماعتی‌را دور خود جمع کرده تسخیر ممالك پر ثروت و مهم آن پرداختند مخصوصاً در امریکا دو مملکت بود که اهالی آن از قدیم تمدن و سلطنت و ثروت وآبادیها داشتند اسپانیهائیها این دو مملکت یعنی مکزیك و پرورا بباد غارت گرفتند و اهالی بیچارهٔ آنرا بانواع عذابها دچار کرده ایشانرا به بیابانهافراری و از ممالك آنها مبالغ گزافی طلا و نقره اندوخته نمودند و آن خزاین و گنجینه ها را باسپانیا آورده صرف عیاشی و خوشگذرانی کردند - مشهورترین این فاتحین سه نفرند یکی موسوم به کرتز[2] که مکزیك را تسخیر کرده و دونفر دیگر پیزار[3] و آلماگرو[4] هستند که پرورا بباد غارت و چپاول داده اند .

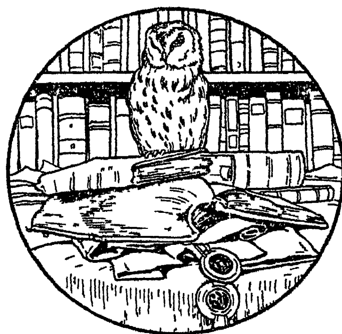
❀ نتایج اکتشافات جغرافیائی ❀

در نتیجهٔ اکتشافات و مسافرتهای آخر قرون وسطی و اوایل قرون جدیدهٔ بقیهٔ دنیا که تا آن عصر نامعلوم بود مکشوف شد مردم اروپا از احوال امریکا وچین و هندوستان آگاه شدند و بر نباتات و حیوانات وممالك و مردمی اطلاع یافتند که سابقاً بهیچوجه تصور آنها را هم نمیکردند بهمین جهت برای علوم طبیعی وجغرافیا

1 Americo Vespuce 2 Cortez 3 Pizarre 4 Almagro

و هیئت، موضوعهای تازه پیدا شد ومعارف ومعلومات ترقی یافت بعلاوه پرتغالیها بواسطهٔ فروختن ادویه وامتعهٔ هند واسپانیائیها درنتیجه آوردن طلا ونقره ثروت بسیار تحصیل کردند وپول دراروپا زیادشد؛ وبرخلاف آخر قرون وسطی که بنادر مدیترانه ترقی داشتند بنادر اقیانوس اطلس اعتبار یافتند .

اکتشافات پرتغالیها و اسپانیائیها از یکطرف هندوستان‌را مطمح نظر اروپائیان جهانگیر و از طرف دیگر امریکا را محل مهاجرت ایشان قرار داد بطوریکه در اندك مدتی هندوستان جزء مستعمرات اروپائی و امریکا محل اقامت مهاجرین سفیدپوست آن‌قطعه گردید و باین ترتیب تمدن اروپا که‌تازه درکار تشکیل بود در نتیجهٔ اکتشافات جغرافیائی و مهاجرتهای بعد در آسیا و امریکا شروع بانتشار کرد .



فصل دوم

(تجدد صنعتی و ادبی)

در اواخر قرن پانزدهم ونیمهٔ اول قرن شانزدهم براثر رفت وآمد های اروپائیان بممالك متمدنهٔ آسیا وانتشار علمای روم شرقی درنواحی مختلفهٔ اروپا بعد ازهجوم عثمانیها وفراهم شدن نعمت امنیت و مرکزیت و ظهور چند نفر مشوق ادبیات و صنایع در اروپا ترقی عجیبی یافت واین ترقی بعد ازده دوازده قرن انحطاط و بی توجهی به آثار ادبی وصنعتی بمنزلهٔ یك نوع تجددی از دورهٔ قدیم بود بهمین جهت این نهضت اروپارا در اوایل قرون جدیده تجدد صنعتی وادبی یارنسانس[1] میگویند .

نمایندگان ادبی واهل صنعت وهنر هریك از ممالك را که پیش از دورهٔ تجدد ظهور کرده و کار های ایشان برای این دوره مقدمه شده پیشقدمان دورهٔ تجدد میخوانند .

مشوقین معتبر هنر و ادبیات دراین دوره عبارتند از سلاطین خاندان والوا درفرانسه وخاندان مدیسی در فلرانس ایطالیا و پاپهای شهر رم و مشهور ترین این جماعت دو نفرند پاپ ژول دوم و جانشین لئون دهم[2]

❀ تجــدد در ایطالیــا ❀

ایطالیا درقرن چهاردهم چه درادبیات وچه در صنعت نمایندگان

1 Renaissance 2 Leon X

بزرگی پیدا کرده که بتقلید کارهای استادان قدیم پرداخته وبزودی ایطالیارا صاحب اهمیت واعتبار مخصوص کرده اند .

پیشقدمان بزرك ایطالیـا عبارتند از دانت[۱] بزرگترین شعرای ایطالیا و از گویندگان مشهور عالم ــ بوکاس[۲] که واضع نثر زبان ایطالیائی است و از اهل صنعت از همه مشهورتر گیبرتی[۳] است که از حجاران معروف بوده .

نمایندگان ادبیات ایطالیا در دورهٔ تجدد عبارتند از آریوست[٤] وتاس[٥] هردو از شعرای بزرك وماکیاول[٦] از حکما و نویسندگان

نمایندگان ایطالیا درصنعت وهنر از نمایندکان ادبی آن مهمتر وبزرگترند بلکه میتوان گفت درمیان هنرمندان دنیا کمتر نظیردارند وایشان سه نفرند از اینقرار :

۱ ــ میکل آنژ[۷] فلرانسی که حجاری ومعماری و نقاشی را بحد کمال میدانسته واز علوم و ادبیات نیز بی بهره نبوده و کارهای بزرگی کرده است و به همه جهت بزرگترین حجاران ایطالیا شمرده می شود .

۲ ــ لئونارد دووینسی[۸] همشهری میکل آنژ ومثل او آشنا به تمام معلومات عصر خود و دارای بعضی کشفیات دراین رشته‌ها بیشتر اشتهار این شخص به پرده های معتبر نقاشی اوست که در تمام دنیا مشهور شده .

۳ ــ رفائل[۹] که درنقاشی بزرگترین استادان ایطالیائی است .

---

1 Dante　2 Boccace　3 Ghiberti　4 Arioste
5 Tasse　6 Machiavele　7 Michel Ange　8 Leonard de Vinci
9 Raphael

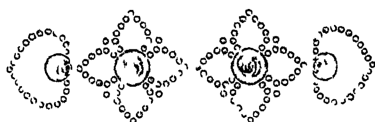
❀ تجدد در ممالك ديگر ❀

بعد از ایطالیا ممالك دیگر اروپا هم مثل فرانسه انگلیس و آلمان اسپانیا وهلند شروع بترقی کرده وبعضی هم ترقیات خودرا از ایطالیا تقلید نموده‌اند ولی هیچکدام بپای ایطالیا نرسیده .

فرانسه مقارن تجدد ایطالیا ترقیات مهمی نکرده فقط معماری آن قدری اعتبار یافته شعب دیگر صنایع مستظرفه و ادبیات تاچندی رونقی نیافته ومنتهی ترقی آن درقرن هفدهم ظاهر شده و اسپانیا هم همین حال را داشته است .

درآلمان وهلند و فلاندر مقارن دورهٔ تجدد ایطالیا هنرمندان بزرگی پیدا شده‌اند که از بعضی جهات مخصوصاً درنقاشی با استادان ایطالیا برابری میکنند و مشهورترین ایشان عبارتند از دورر [۱] و هالباین [۲] هردو در آلمان - روبنس [۳] و واندیك [۴] در فلاندر و رامبران [۵] در هلند .

درانگلیس بزرگترین نمایندگان شکسپیر [۶] شاعر معروف است که اعظم شعرای انگلیس بشمار میرود وتاترهائی که نوشته فوق العاده مشهور وهنوز برای دیگران سرمشق است وبعد ازاو میلتن [۷] شاعر است که او نیز از بزرگان شعرا محسوب است .



---

1 Durer 2 Holbein 3. Rubens 4. VanDuk
5 Rembrandt 6 Shakespear 7. Milton

فصل سوم

(رقابت دو خانوادهٔ فرانسه و اطریش)

✿ تشکیل دولت اسپانیا ✿

چنانکه میدانیم مسلمین درسال ۹۲ هجری (۷۱۱ میلادی) اسپانیا را فتح کردند و عیسویان آن شبه جزیره قسمت عمده اسلام آورده بقیه هم سمت جبال پیرنه پناهنده شدند .

اسپانیا باسم اندلس مدت هشت قرن در تصرف مسلمین بود و ایشان چنانکه دیدیم در اینمدت بابادی آن سرزمین مشغول بوده و آنجا را در عهد خود یکی از معتبر ترین مراکز علم و ادب نموده بودند

از اوایل قرن یازدهم میلادی ببعد بواسطهٔ اختلافاتی که بین امرای مسلمانان اسپانیا پیش آمد فتنه در این مملکت شروع شد و روز بروز شوکت مسلمین رو باضمحلال رفت واندلس بیکعده ممالك جزء تقسیم شد و صورتی پیدا کرد که پیش خود مسلمین به ملوك الطوایفی معروف گردیده است .

در دورهٔ ملوك الطوایفی عیسویانی که پشت جبال پیرنه منتظر ضعف مسلمین بودند شروع بدست اندازی بممالك اسلامی کردند وازابتدای قرن یازدهم بامسلمین داخل جنك و جهاد شدند .

عیسویان درولایات پرتغال وکاستیل بعد ازمحاربات بسیار قسمت

عمدهٔ اسپانیای مرکزی را از مسلمین گرفتند و در سال ۶۳۳ . ه (۱۲۳۶ ، م) قرطبه پایتخت ایشان را تسخیر نموده مساجد آنرا بکلیسا تبدیل کردند .

از این تاریخ ببعد متصرفات مسلمین منحصر شد بجلگهٔ جنوب وادی الکبیر و حوالی شهر غرناطه وایشان آنجا را تا ۲۵۰ سال دیگر نگاه داشتند و غالب این مدت را با عیسویان دست و پنجه نرم میکردند .

در ابتدای قرن پانزدهم عیسویان اسپانیا چهار مملکت داشتند از این قرار :

پرتغال درساحل اقیانوس‌اطلس - آراگن[1] درساحل‌مدیترانه - کاستیل درمرکز - ناوار[2] درشمال .

در ۱۴۶۹ میلادی پادشاه اراگن معروف به فردینان وارث‌تخت و تاج کاستیل را که دختری بود ایزابل[3] نام بزوجیت گرفت و باین ترتیب دومملکت فوق را در تحت یك اداره آورد وزمینه را برای تسخیر غرناطه و بیرون کردن مسلمین از اسپانیا مساعد دید بهمین عزم از ۱۴۸۷ (۸۹۲ . ه) تا ۱۴۹۳ (۸۹۸ . ه)بتدریج متصرفات مسلمین را از چنك ایشان بیرون آورد و دراین سال اخیر غرناطه آخرین پایتخت زیبای اسلامی اندلس را که دارای قصور عالیه مانند الحمراء بود گرفته مسلمین را از آن دیار خارج کرد وبقدری در اذیت وآزار مسلمانان وتفتیش‌عقاید مردم‌اصرار‌بخرج داد که پس از اندك مدتی از مسلمین و یهود که تحت حمایت مسلمین بودند احدی در اسپانیا باقی نماند واسپانیا سرتاسر عیسوی و گرفتار

1 Aragon 2 Navarre 3 Isabell

پنجهٔ تعصب فردینان و ایزابل و جانشینان ایشان شد .

فردینان و ایزابل بعدازفتح تمام اسپانیا در تحت ریاست روحانیین کاتولیك ادارهٔ برای تفتیش عقاید مردم درست کردند و بیچاره اهالی را بجرم شك درعقیده و سستی ایمان غالبا شکنجه وعذابهای سختی میکردند که درتاریخ کمتر نظیر دارد و همین پادشاه و ملکه‌اند که کریستف کلمب را بامریکا فرستاده و در نتیجهٔ سفر او و دیگران ثروت هنگفتی برای خود فراهم ساخته‌اند .

اسپانیا اگرچه مقارن ابتدای قرون جدیده دارای مرکزیت و قدرت استبدادی شد ولی بواسطهٔ بیرون رفتن مسلمین و یهود که اهل علم وهنر بودند و فراوان شدن طلا و روز بروز سست تر و مردمش بی‌کاره‌تر شدند و هنوز هم در مقابل ممالك دیگر اروپا چندان ترقی ندارد واهالی آن به تعصب مذهبی معروفند .

❁ خانوادهٔ اطریش ❁

در آخر قرن پانزدهم در اروپا پنج‌خانوادهٔ سلطنتی معتبروجود داشت که عبارت بودند از خانواده های سلطنتی فرانسه و انگلیس و اسپانیا و اطریش وولایت بورگنی[1] و این خانوادهٔ اخیر مالك تمام ممالك هلند و بعضی ولایات دیگر محسوب میشد .

از میان خانواده های فوق الذکر خانوادهٔ سلطنتی اطریش تا آخر قرن پانزدهم اهمیت و اعتباری نداشت و چنانکه درتاریخ قرون وسطی دیدیم متصرفات آن منحصر بولایات آلمانی حدود کوه های آلپ بود از این تاریخ ببعد خانوادهٔ مزبور بواسطه یکرشته‌مزاوجت

1 Bourgogn   2 Maximiene

ها و بارث بردن ممالك دیگر چنان بر وسعت متصرفات خود افزود که در آن عصر از این جهت درجهٔ اول را حائز شد .

فردریك پادشاه اطریش که مقام امپراطوری آلمان را هم‌داشت برای پسر خود ماکزیمیلین(۱) دختر پادشاه خانوادهٔ بورگنی‌را گرفت و چون آن دختر وارث ممالك هلند و بلژیك بود ممالك مزبور به متصرفات خانوادهٔ اطریش ملحق گردید و ماکزیمیلین هم بنوبهٔ خود دختر فردینان و ایزابل پادشاه وملکه اسپانیارا بعقد پسر خود فیلیپ آورد و این دفعه هم تمام ممالك اسپانیا و ایطالیای جنوبی و امریکا بمتصرفات آنخانواده ضمیمه شد بطوریکه پسر فیلیپ یعنی شارل که از طرف پدر نوادهٔ ماکزیمیلین امپراطور و از طرف مادر نوادهٔ فردینان و ایزابل بود مالك ممالك وسیعی شد که اسپانیا و ایطالیای جنوبی و اطریش و هلند و بلژیك وامریکا و بعضی نواحی دیگر را متضمن میگردید و برادر اوفردینان دوم هم بهمین طریق بواسطهٔ ازدواج بادختری که‌وارث ممالك مجارستان و بهم میشد در ۱۵۶۲ آن دوناحیه را هم بممالك خانوادگی افزوده وسعت‌متصرفات خانوادهٔ اطریش را بحد کمال رسانید .

✲ جنگهای ایطالیا ✲

در فاصلهٔ سالهای ۱۴۹۴ و ۱۵۵۹ در اروپای غربی بین‌ممالك معظمه یك رشته جنگهائی واقع شده که‌میدان بیشتر آنها ایطالیابوده است و اگرچه در ابتدا میل شدید پادشاه فرانسه بتصرف ایطالیای جنوبی وولایت میلان این محاربات را باعث شده ولی بالاخره برقابت بین دوخانوادهٔ سلطنتی اطریش و فرانسه کشیده وپای بعضی از دول

دیگر نیز بمیان آمده است ـ رشتهٔ اول جنگهـای ایندوره را که انحصار بهمان قشون کشیهای پادشاهان فرانسه بایطالیا دارد جنگهای ایطالیا میگویند . در ۱۴۸۰ پادشاه ناپل بموجب وصیت مخصوص جانشینی خود را بلوئی یازدهم پادشاه فرانسه واگذاشت ولوئی مادامیکه حیات داشت از فرط احتیاط بتصرف ناپل اقـدام نکرد ولی پسرش شارل هشتم که پادشاهی جاه‌طلب وجنگجو بود در۱۴۹۴ عازم تسخیرناپل شد ولی دراول قدم برقبای بزرگی مثل ماکزیمیلین وفردینان پادشاه اسپانیا که هردو خودرا در تصرف ناپل ذیحق میدانستند برخورد ـ شارل اگرچه ناپل‌را گرفت ولی درمقابل اتحادیهٔ که ازماکزیمیلین و فردینان و پاپ و اهالی نیز تشکیل شده بود تاب مقاومت نیاورده بفرانسه برگشت .

بعد از شارل هشتم جانشینش لوئی دوازدهم و جانشین لوئی فرانسوای اول دو سفر بایطالیا کردند و در نتیجه دو دفعه میلان و ناپل بتصرف فرانسه درآمد و کشمکش باقی بود تا ۱۵۱۶ بموجب معاهدهٔ پاپ و ماکزیمیلین قبول کردند که میلان بتصرف فرانسوا پادشاه فرانسه داده شود بشرط آنکه فرانسه از ناپل صرف‌نظر کند و آنرا بپادشاه اسپانیا واگذارد .

✿ رقابت خانوادهٔ اطریش و فرانسه ✿

در ۱۵۱۹ تخت امپراطوری آلمان خالی‌ماند وامرای انتخاب کننده آن مملکت در صـدد انتخاب امپراطور بر آمدند ـ سه نفر نامزد این مقام بودند اول فرانسوای اول پادشاه فرانسه دوم شارل نوادهٔ ماکزیمیلین و فردینان وارث خاندان اطریش بالاخره‌شارل‌نامبراطوری

انتخاب شده لقب شارلکن[1] یعنی شارل پنجم یافت وفرانسوا محروم گردید .

شارلکن چون امپراطور آلمان بود و ادعای جانشینی اتون کبیر و فردریك ریش قرمز را داشت میخواست تمام ایطالیا را مثل قدیم آلمان ضمیمه کند و فرانسوا هم چون ازهرطرف ممالك خود را بین متصرفات خانوادهٔ اطریش محصور میدید درصدد چاره جوئی و تجزیهٔ ممالك شارلکن بر آمد عاقبت درسال ۱۵۲۵ شارلکن و فرانسوا قدم درمیدان محاربه زدوخورد با یکدیگر گذاشتند .

جنك بین این دوپادشاه سی وبه سال (از ۱۵۲۰ تا ۱۵۵۹) طول کشید و هیچیك ازاین دوپادشاه که جنك‌را شروع کرده بودند آنرا باخر نرساندند بلکه مدتی هم پسران ایشان به محاربه اشتغال داشتند .

میدان جنك عبارت بود از ایطالیا و فرانسهٔ شمالی و شرقی چیزی که در این محاربه قابل توجه است دخالت ممالك دیگر در آنهاست چه طرفین در ضمن جنك سعی داشته‌اند هر کدام برای‌خود متحدینی فراهم کنند ودرنتیجه سلطان سلیم خان قانونی سلطان‌عثمانی و هانری هشتم پادشاه انگلیس وبعضی ازامرای آلمان بکمك پادشاه فرانسه و بعضی دیگر بمعاونت شارلکن داخل جنك شده‌اند

درجنك‌اول فرانسواازشارلکن‌شکست‌خوردوخوداونیزاسیرشدشش ماه درمادرید محبوس ماند تاآنکه بموجب معاهدهٔ مادرید‌ازدعوی خود برناپل ومیلان صرف نظر کرد و بور گنی وفلاندر را بپادشاه اسپانیا واگذاشت (۱۵۲۵) — فرانسوا بعداز این شکست بکمك متحدین

1 Charles - Quint

سابق‌الذکر سه جنگ دیگر با شارل کرد مخصوصاً بواسطهٔ حملات عثمانیها بوینه پایتخت اطریش شارل را مجبور کرد معاهدهٔ مادرید را لغو کند واز بعضی از دعاوی خود صرف نظر نماید — فرانسوا در ۱۵۴۷ مرد و سلطنت بپسرش هانری دوم رسید واین پادشاه بکمک امرای پرتستان آلمان شارلکن را مستأصل کرد وشارل اندکی بعد بواسطهٔ پیری وناتوانی از سلطنت استعفاء نموده ممالک خود را بین پسر و برادرش منقسم ساخت .

پسر شارلکن فیلیپ دوم است که بعد از پدر بسلطنت هلند و اسپانیا وایطالیا وامریکا رسیده و جنگ با هانری دوم را شروع کرده است — بقیهٔ ممالک آن پادشاه نصیب برادرش فردینان دوم شد و او نیز ممالک مجارستان وبهم ووارث امپراطوری آلمان گردید باین ترتیب می‌بینیم که استعفای شارلکن ممالک خانوادهٔ اطریش را دوقسمت وخانوادهٔ هامبورك را بدو شعبه منقسم نمود یکی ممالک متعلق به‌فیلیپ درتحت سلطنت هابسبورك های اسپانیا دیگری ممالک فردینان در تحت حکومت هابسبورگهای اطریش .

فیلیپ دوم بعد ازمرگ پدر دختر هانری هشتم پادشاه انگلیس را بزوجیت گرفت و باین ترتیب انگلیس را باخود متحد کرد و به کمك قشون آندولت تانزدیك پاریس راند ولی بواسطه مقاومت بعضی امرا نتوانست جلو رود عاقبت هانری وفیلیپ که از جنگ خسته شده بودند بصلح رضایت دادند وباشراکت انگلیس واسپانیا و ایطالیا عهد نامهٔ باسم معاهدهٔ کاتوکامبرزیس[1] منعقد کردند وجنگهای دو خانوادهٔ فرانسه واطریش را خاتمه دادند .

---

1 [illegible] au - C[illegible]mb[illegible]s

بموجب این معاهده پادشاه فرانسه از تمام متصرفات خود در ایطالیا صرف نظر کرد و در عوض در شمال فرانسه تصرف بعضی قلاع و بندر کاله که از زمان جنگهای صد ساله دوم در تصرف انگلیس بود موفق شد وپادشاه اسپانیا هم بالاخره ناپل و میلان را بدون معارض مالك گردید .



فصل چهارم

(اصلاح مذهب مسیح)

❊ علل ایجاد اصلاح [1] ❊

در قرون وسطی دیدیم که مقام پاپی قبل از ظهور گرگوار هفتم چگونه مطمح نظر مردم هنگامه جوشده وچگونه روحانیین بر خلاف مقررات دین مسیح رفتار میکردند - درابتدای قرن شانزدهم نیز عین همان مفاسد ظاهر واسدعه فوت آن از قبل از گرگوار زیادتر شده بود.

درقرن یازدهم که گرگوار برای اصلاح امورمذهبی قیام کرد فساد فقط شامل حال اسقف های ممالك مختلفه بود ومقام پاپی بالنسبه سالم شمرده میشد ولی در قرن شانزدهم سرچشمهٔ تمام خرابیها خود پاپ شده بود بطوریکه پاپهای این ایام بعضی رسماً فرمانده قشون شده بمحاربه میرفتند وبعضی دیگر اشتغال بذوقیات را برمصالح روحانی عیسویان ترجیح میدادند.

چون تفنن و اشتغال بذوقیات پول زیاد میخواست پاپها برای تحصیل آن یا گناهان مردم را قبل ازمردن درمقابل مبلغ گزافی پول می بخشیدند و آمرزش بایشان میفروختند و امشاغل روحانی ممالك عیسوی بخصوص آلمانرا باگرفتن وجه هنگفتی باسقفها وامیگذاشتند این افتضاح کاری پاپها درقرن شانزدهم مردم را بصدا درآورد بواسطهٔ

1 Reforme

اختراع چاپ و انتشار معلومات و معارف هم هر قــدر مردم آگاه‌تر میشدند شکایتشان ازپاپ ودربار رم بیشتر میشد و مخصوصاً چون در آلمان ازتمام ممالك دیکر اراضی موقوفهٔ مذهبی زیادتر بود وامرای آن مملکت هم باراضی مزبوره چشم دوخته واز دخل وتصرف های پاپ درامور آنها راضی نبودند ازهمه بیشتر شکایت داشتند و همین امر یکی ازعلل عمدهٔ پیشرفت سریع اصلاح در ممالك آلمان شد .

یکی ازاموریکه مردم‌را بفکر اصلاح انداخت انتشار نسخه های چاپی کتاب مقدس بود که تاآن عصر کمتر کسی قــدرت تحصیل ومطالعهٔ آنرا داشت - انتشار کتاب مقدس مردم‌را بحقایق اولیهٔ مذهب آشنا کرد و باین فکر انداخت که باید اوضاع دربار پاپ و امور روحانی را بهمان سادگی روز اول رجعت داد بعلاوه مردم درکتاب مقدس بهیچوجه بدعت هائی را که پاپهـا واسقف ها آورده بودند ندیدند و بهمین جهت گفتند در این صورت اصل‌مذهب مسیح همان کتاب مقدس است که باید آنرا بالسنهٔ معمولهٔ عیسویان ترجمه و در میان عامه منتشر کرد و در موقع احتیاج به آن رجوع و خودرا از شرح وتفسیرهای مغرضانهٔ پاپها وروحانیین دیگر آسوده نمود و همین خیال مقدمـهٔ کشمکش بین پاپ و مخالفین او که طرفداران اصلاح بودند گردید .

✿ لوتر (۱٤۸۳ - ۱۵٤٦) قائد اصلاح ✿

کسیکه اول دفعه بر ضد پاپ قیام کرد روحانی کمنامی بود بود لوتر نام که جوانی حساس و فصیح و جــدی و صاحب عقیده راسخ شمرده میشد و چندان اصل و نسب عالی هم نداشت .

این جوان در سال ۱۵۱۱ بسفارت دربار رم، آمده واز مشاهده اوضاع خراب و فساد آنجا سخت متألم و متأثر گردید چند سال بعد پاپ لئون دهم برای تحصیل پول جهت اتمام کلیسای سن بطرس شهررم در آلمان مشغول فروش آمرزش شد و عدهٔ از روحانیین را مأمور این کار کرد لوتر علنا بر ضـد این عمل قیام نمود و چیزی طول نکشید که بر تاسیسات دربار پاپ وبدعتهای او اعتراض نموده اطاعت او را ترك گفت و صریحاً اعلان کرد که انجیل تنها احکامی است که یکنفر عیسوی واقعی باعمل کردن بان متیواند نجات داده شود و دستور های پاپ راجع بروزه و ریاضت و غیره بهیچ کار نمیاید — پاپ لوتر را تکفیر کرد و حکم تکفیر اورا بالمان فرستاد لوتر هم حکم را در جلو کلیسیای شهر خود در حضور محصلین عیسوی در آتش انداخت و کشمکش بین لوتر و پاپ شروع شد این تاریخ مقارن بود با زمانیکه شارلکن بامپراطوری آلمان انتخاب میشد (۱۵۲۰)

شارلکن چون در مذهب کاتولیك متعصب بود و از پیش آمدن اختلاف مذهبی در آلمان اندیشه داشت لوتر را دعوت کرد تا در مقابل مجلس دیت شهر ورمز[۱] رفع اختلاف کند لوتر صریحاًدر آن مجلس اباکرد و گفت کسی که بر خلاف عقیدهٔ خـود اظهاری کند عیسوی حقیقی نیست چون لوتر حاضر ترك عقیده نشد مجلس دیت حکم قتل اورا صادر کرد .

لوتر مدت یکسال در قصر یکی از امرای طرفدار خود مخفی میزیست و در اینمدت مشغول ترجمهٔ کتاب مقدس بزبان آلمانی بود و بعد از یکسال ترجمهٔ خود را که بزبان ساده وفصیح نگاشته

1 Worms

شده بود انتشار داد و چنان مقبول طباع شد که هنوز هم از آثارادبی زبان آلمانی بشمار میاید .

بعد از آنکه لوتر دوباره آشکار شد عدد پیروان او بقدری زیاد شده بود که دیگر جلوگیری از آنها امکان نداشت بخصوص که شارلکن هم سرگرم جنك با فرانسوا بود عاقبت این امپراطور مجبور شد در ۱۵۲۹ حکم آزادی مذهب طرفداران عقیدهٔلوتر در ممالکیکه این عقیده انتشار یافته بدهد بشرط آنکه آنرا در نواحی دیگر انتشار ندهند چون پنجنفر ازامرا وعدهٔ ازبلاد آلمان برضداین تصمیم اعتراض[1] کردند از این تاریخ ببعد طرفداران عقیدهٔ لوتر باعتراض کنندگان (پرتستان) معروف شدند .

در ۱۵۳۰ شارلکن مصممشد کاتولیکها و پرتستانها رابایکدیگر صلح‌دهد و باین عزم درشهر آوگسبورك[2] مجمعی تشکیل‌داداگرچه خیال شارل بانجام نرسید ولی از مجمع آوگسبورك دو نتیجه بدست آمد که در تاریخ اروپا اهمیت کلی دارد اول آنکه پرتستانها برای تقویت عقیدهٔ خود در موقع مباحثات مجبورشدند احکام‌مذهبی خویش را تدوین کرده تحت تنظیم و ترتیب بیاورند و دستور آنندهٔ مذهب خود را معین کنند چنانکه همین کار را کردند و یکی از شاگردان لوتر رسالهٔ شامل ۱۸ ماده بعنوان اعتراف آوگسبورك نوشت و آن بمنزلهٔ اولین دستور مذهبی پرتستانها شد دوم آنکه مجمع آوگسبورك چون مجدداً حکم قتل لوتر و پیروان اورا داد پرتستانها هم از این تاریخ بعد تشکیل جمعیت سیاسی داده برضد شارلکن و کاتولیکها

1 Protest 2 Augsbourg

لمان با پادشاه فرانسه داخل اتحاد شدند و اروپا رسماً از آن ببعد
و قسمت مذهبی تقسیم شد دریك طرف کاتولیکها وطرفداران پاپ
بودند و در طرف دیگر پرتستانها و پیروان لوتر ـ شارلکن مدتها با
پرتستانها داخل در منازعه بود ولی عاقبت قبل از استعفا مجبور شد
بطرفداران لوتر آزادی مذهب بدهد وایشانرا درتصرف اراضی متعلق
بکلیسیا مجاز نماید (۱۵۵۵)

مذهب پرتستان اگرچه بافکار مردم آلمان خیلی خدمت کرده
ولی برخلاف زندگانی سیاسی ایشانرا دست خوش ضعف و انحطاط
نموده چه ازاین تاریخ ببعد چنانکه دیدیم آلمان بدو قسمت منقسم
شده وچون امپراطور کاتولیك بوده همه وقت پرتستانهارا تحت فشار
قرار میداده و پرتستانها هم از سلاطین ممالك دیگر اروپا کمك
میگرفته اند وباین ترتیب آلمان همیشه میدان جنك میشده وروز بروز
ضعیف تر میگردیده است .

✿ اصلاح در ممالك دیگر ✿

مذهب پرتستان بزودی از آلمان بممالك دیگر بخصوص
بممالك اسکاندیناو سرایت کرد و درسوئد و نروژ که تابع دانمارك
بودند یکنفر از پادشاهزادگان قدیم معروف به گوستاو وازا[1] برضد
پادشاه ظالم دانمارك علم استقلال برافراشته سوئد را مستقل کرد
وچون پاپ از پادشاه دانمارك طرفداری مینمود گوستاو هم مذهب
پرتستان اختیار نموده املاك کلیسیا را ضبط کرد و سوئدیها پرتستان
شدند (۱۵۲۷) دانمارکیها هم پادشاه ظالم را برداشته یکنفر پیرو

---

1 Gustave Wasa

لوتر را بجای او گذاشتند و او مذهب پرتستان را در تمام دانمارك و نروژ انتشار داد .

درتاریخی که آلمانها بمذهب لوتر میگرویدند یکنفر روحانی فرانسوی موسوم به کالون[1] درسویس وفرانسه تقریباً بانتشار عقایدی نظیر عقاید لوتر مشغول شد و از شهر ژنو که مقر او بود عقاید خود را درممالك اطراف منتشر کرد .

در انگلیس هم مثل سوئد و دانمارك مروج مذهب اصلاح پادشاه است واین پادشاه که هانری هشتم (۱۵۰۹ ــ ۱۵۴۷) باشد نظر به آنکه مردی مستبد وخود خواه بود با پاپ صفائی نداشت و میخواست درامور روحانی مملکت نیز خویشتن صاحب اقتدار باشد چنانکه در ۱۵۲۲ مصمم شد زن اول خود را طلاق بگوید و زوجهٔ دیگر بگیرد چون پاپ حاضر نشد زوجهٔ اولی را را طلاق دهد هانری با او بهم زد و غیرازاین دفعه چهاد دفعهٔ دیگر تغییر زوجه داد و دز ۱۵۳۳ فرمانی صادر کرد که بموجب آن خود را حاکم مطلق وفرمانروای قادر براراضی کلیسای انگلیس خواند و حق هرگونه دخل و تصرف در آنها را هم مخصوص خود کرد و باین ترتیب کلیسای انگلیس را از کلیسای شهر رم مجزی ساخت

هانری با آنکه با پاپ بهم زده و انگلیس را مجزا کرده بود باز خودرا کاتولیك میدانست باین جهت نه باپروتستانها میتوانست بسازد و نه باکاتولیکها چه پرتستانها غالب آداب و مراسمی را که هنوز هانری معمول میداشت مخالف عقیدهٔ خود میدانستند و کاتولیکها هم پاپرا تنها رئیس روحانی خویش میشمردند باینجهت هانری کاتولیکها

1 Calvin

را خائن و پرتستانها را بیدین میدانست هر دو دسته را بسختی اذیت و آزار میکرد .

هانری سه‌فرزند از سه زوجهٔ خود داشت که بترتیب هرسه‌بعد از او بسلطنت رسیده و هر کدام سیاست مذهبی خاصی اختیار کرده‌اند اول ادوار ششم (۱۵۴۷ ـ ۱۵۵۳) که طرفدار عقیدهٔ کالون بوده و مردم رای آنکه پیر و کالون شوند خیلی اذیت کرده دوم خواهرش ماری تو در (۱۵۵۳ ـ ۱۵۵۸) که بفیلیپ دوم پادشاه اسپانیا شوهر نموده وسعی داشته است انگلیس‌را کاتولیك نماید سوم خواهر او الیزابت[1] (۱۵۵۹ ـ ۱۶۰۳) که یکی از بهترین فرمانروایان انگلیس است و عصر او یکی از دوره‌های درخشان‌تاریخ آن مملکت محسوب میشود . این زن بالاخره در ۱۵۶۲ فرمانی صادر کرد و بموجب آن مذهب مخصوص انگلیس را که مخلوطی است از مذهب کاتولیك و عقاید مذهبی کالون و بکلیسیای انگلیس[2] مشهور است مذهب رسمی قرار داد .

بطور کلی می بینیم که ظهور مذهب پرتستان علاوه بر آنکه مردم را از زیر بار بسیاری از قیود قدیمه بیرون آورده دو نتیجه سیاسی بزرك داده که برای سلاطین ممالك اروپا خیلی مفید واقع شده یکی آنکه بوسیلهٔ تصرف اراضی مذهبی بر وسعت متصرفات یشان افزوده دیگر آنکه بواسطهٔ انکار سیادت پاپ سلاطین‌را علاوه ر قدرت سلطنتی صاحب قدرت و سیادت مذهبی نیز کرده وایشانرا باصطلاح در آن واحد هم پادشاه نموده و هم پاپ و در هر صورت بر اقتدار استبدادی ایشان افزوده است .

---

1 Elisabeth 2. Eglise anglicane

بعد از آنکه لوتر و سایر طرفداران برضد بدعتها وخلافکاری های پاپ اعتراض کردند و عدهٔ از پیروان مذهب کاتولیك‌را ازتحت اطاعت او بیرون بردند کاتولیك های دیگر هم به خیال افتادند برای بستن راه اعتراضات پرتستان ها و جلوگیری از ارتداد اصلاحاتی در آداب مذهبی خود وارد کنند و باین عزم ابتدا در شهر ترانت[1] شورای بزرگی از نمایندگان کاتولیکهای ممالك مختلفه تشکیل دادند ودر نتیجهٔ مقررات چندی بعنوان دستور مذهبی از قبیل رسمی بودن زبان لاتینی‌در ادارات مذهبی وممنوعیت ازدواج برای روحانیین و سندیت نداشتن هیچ یك از نسخه های کتاب مقدس مگر ترجمهٔ لاتینی قدیم آن و وجوب اطاعت از پاپ و غیره ترتیب دادند .

بعداز شورای ترانت بعضی از متعصبین کاتولیك برای منتشر ساختن مقررات شورای مزبور و جلوگیری از مرتد شدن مردم، انجمنهای مذهبی چند درست کردند که مشهور ترین آنها جمعیت یسوعیین[2] (ژزوئیت) است و این جمعیت‌بعداز تشکیل یعنی بعداز ۱۵۳۴ بواسطهٔ افتتاح مدارس و نشر تعالیم مذهبی و درس دادن بمردم در عموم ممالك دنیا برواج آئین کاتولیك پرداخته و هنوزهم بهمین کار مشغول‌هستند و علاوه بر خدماتی که بمذهب خودنموده مقداری هم ازراه تعلیم‌مردم‌برای انتشار معارف عمومی کار کرده‌اند .

---

1 Concile de Trente 2. Les Jesuites

فصل پنجم

(جنگهای مذهبی ـ جنگهای سی ساله)

از ۱۵۶۲ تا ۱۶۴۸ یعنی در مدت ۸۵ سال در هر یك از ممالك فرانسه و آلمان بفاصلهٔ ۲۵ سال یك رشته جنگهای مذهبی واقع شده که مدت‌دوام‌هریك از آنها سی سال بوده است جنگهای سی سالهٔ فرانسه از ۱۵۶۳ تا ۱۵۹۲ و جنگهای سی سالهٔ آلمان از ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸طول کشیده‌و فقط بین ایندو رشته جنك های مذهبی ۲۵ سال فاصله بوده‌جنگهای مذهبی فرانسه در تاریخ عنوان مشخصی ندارد ولی جنگهای آلمان را بخصوص جنگهای سی ساله میگویند.

✿ شروع جنگهای مذهبی در فرانسه ✿

در زمان هانری دوم پسر فرانسوا پیروان لوتر و کالون یعنی پرتستانها در فرانسه افزایش یافت و هانری با وجود سخت گیری هائی که میکرد نمیتوانست از رواج آئین پرتستانی جلو گیری کند و بالاخره کار رواج مذهب پرتستان بجائی کشید که قبل از وفات او چند نفر از خانوادهٔ سلطنتی هم بعقاید کالون گرویدند و یکی از ایشان آنتوان دو بوربن[1] بود که بواسطهٔ ازدواج با دختری که وارث سلطنت مملکت ناوار[2] در اسپانیا محسوب میشد بپادشاهی آنجا رسید . بعد از هانری دوم سلطنت بپسرش فرانسوای دوم رسید واین پادشاه ملکهٔ اسکاتلند یعنی ماری استوارت[3] را بزوجیت گرفت و بتحریك

1 Antoine de Bourbon 2 Navarre 3 Marie Stuart

بعضی از امرای متعصب کاتولیك به آزار پروتستان‌ها شروع کرد ولی مدت زمانی نماند و مادرش کاترین دمدیسیی[1] بنام پسر دیگر هانری دوم که بشارل نهم موسوم بود زمام امور را بدست گرفت .

کاترین زنی جاه طلب ومدبر وطالب تحصیل قدرت بود وبرای دوام کار سلطنت صلح دادن کاتولیکها و پروتستانها را لازم می‌شمرد باینجهت در ۱۵۶۱ مجمعی از نمایندگان دوطرف تشکیل داد ولی طرفین حاضر نشدند وکاترین فرمانی صادر کرد وبموجب آن به پروتستانها دراجرای آداب مذهبی خود آزادی داد ولی بازهیچیك از دوطرف آرام ننشستند وباذیت وشکنجهٔ مخالفین خود پرداختند واز ۱۵۶۲ ببعد رسماً بایکدیگر بجنك مشغول شدند .

جنگهای مذهبی فرانسه هشت رشته است که چهار جنك آن درعهد شارل نهم وبقیه درزمان هانری سوم وچهارم اتفاق افتاده و چنانکه گفتیم مجموعا سی سال طول کشیده است چهار جنگی که درزمان شارل نهم واقع شده وکاترین هم در تمام وقایع آن دخالت داشته جز خونریزی های بسیار واقعهٔ مهمی ندارد فقط حادثهٔ مهمی که مشهور شده حادثه سن بارتلمی[2] است که مسبب آن کاترین بوده و خلاصه آن آنکه این زن نظر برقابتی که با بعضی از بزرگان پروتستانها داشت و میخواست از ازدیاد نفوذ آنها در دربار جلوگیری کند مصمم قتل تمام پروتستانها شد وشارل نهم را بانکار مجبور کرد و صبح روز ۲۴ ماه اوت سال ۱۵۷۲ که مصادف با عید سن بارتلمی بود درپاریس سربازان وعدهٔ مردم بقتل تمام پروتستانها مشغول شدند وسه روز این کار زشت را دوام دادند و بتدریج درولایات هم [illegible]

(1) Catherine de Médicis (2) Saint Barthélemy

ترتیب پیش آمد و در نتیجه عدهٔ زیادی بیگناه تلف شدند و پرتستانها ازاین تاریخ بعد جمعیتی بنام اتحاد پرتستان درست کردند و در قلعهٔ رشل[1] جمع شده مدت یکسال در مقابل شارل مقاومت نمودند وشارل بالاخره مجبور شد بایشان آزادی عطا کند .

✿ جنگهای مذهبی زمان هانری سوم وچهارم ✿

شارل نهم بعد از واقعهٔ سن بارتامی اندك زمانی نماند و سلطنت ببرادرش هانری سوم رسید - درزمان هانری سوم جنگهای مذهبی فرانسه ازسابق سخت تر وپیچیده تر شد چه مقارن تاجگذاری هانری کاتولیك ها بدو دستهٔ بزرك تقسیم شده بودند یکدسته درتحت ریاست برادر هانری طرفدار آزادی دادن به پرتستانها و مسالمت به ایشان دستهٔ دیگر درتحت ریاست هانری دوگیز[2] از امرای متنفذ طرفدار سرکوبی و قلع و قمع پرتستانها و علاوه این دو دسته پرتستانها هم در سایهٔ اتحاد و اتفاق و قدرت فوق العاده رفته و صاحب نفوذ و قدرت و قوهٔ لشگری و مالی مهمی شده بودند و ریاست ایشان هم با هانری بوربن پادشاه ناوار پسر آنتوان سابق الذکر بود و این سه دسته در زمان هانری سوم از ۱۵۷۴ ببعد سه دفعه با یکدیگر جنك کرد و بالاخره هم بنتایج مهمی نرسیده است دراواخر سلطنت هانری سوم برادر اوکه ریاست یکدسته از کاتولیکها را داشت و وارث تاج و تخت فرانسه بشمار می آمد مرد و برای هانری دوم وارث دیگری نماند مگر هانری بوربن رئیس پرتستانها و این مسئاله بکلی بر خلاف مصلحت کاتولیکهای دستهٔ دوم یعنی

1 Rochelle 2 Henri De Guise

طرفداران هانری دوگیز بود باینجهت جنك بین این دسته از کاتولیکها و پرتستانها یا بین هانری بوربن و هانری دوگیز درگرفت و این جنك که جنك هشتم مذهبی و آخرین آنهاست هشت سال طول کشید هانری دوگیز بالاخره بدست کسان هانری سوم بقتل رسید وهانری سوم را هم کاتولیك های طرفدار هانری دوگیز معزول و از پاریس خارج کردند و او به کمك هانری بوربن با هانری ناوار بطرف پاریس حرکت کرد ولی در ۱۵۸۹ بدست یکنفر روحانی متعصب بقتل رسید و قبل از مرك هانری بوربن را بجانشینی خود معین و این هانری بهانری چهارم ملقب شد .

هانری چهارم مدت چهار سال پاریس را در محاصره داشت ولی نمیتوانست آنرا بگیرد بخصوص که فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا مقداری قشون بپاریس وارد کرده میخواست دختر خودرا که از طرف مادر نوادهٔ هانری دوم میشد وارث سلطنت فرانسه معرفی نماید ـ هانری چهارم بالاخره در ۱۵۹۳ رسماً قبول مذهب کاتولیك کرد وازطرف اکثریت فرانسویها بپادشاهی شناخته شد و نقشه های فیلیپ دوم بیفایده ماند ـ فیلیپ چون چنین دید با هانری داخل جنك شد و جنك بین او و هانری که سه سال طول کشید بالاخره بفتح فرانسه خاتمه یافت و عهدنامهٔ کاتوکامبرزیس تجدید گردید .

✿ فرمان نانت ✿

هانری چهارم اندکی قبل از ختم جنك با فیلیپ درشهر نانت[۱] از بلاد فرانسه فرمانی صادر کرد که بفرمان نانت معروف شده و

موجب آن علاوه بر اعطای آزادی عقیده و مذهب به پرتستانها آنها را با کاتولیکها یکسان و مساوی شمرد و بایشان اجازه ورود بادارات دولتی و رسیدن بمناصب و مشاغل‌مهمه راداد وباین ترتیب‌هم جنگهای مذهبی فرانسه را خاتمه بخشید و هم از شورشهای داخلی که موجب خرابی و قتل نفس بود راحت شد .

(اسپانیا در زمان فیلیپ دوم)

مملکت فرانسه چنانکه دیدیم بواسطه جنگهای مذهبی داخلی مدت سی سال نتوانست در سیاست ممالك دیگر دخالت داشته باشد در صورتیکه اسپانیا بر خلاف در سایهٔ سلطنت استبدادی فیلیپ دوم پسر شارلکن در اروپای غربی صاحب نفوذ و قدرت فوق العاده شد .

فیلیپ دوم ۴۲ سال (۱۵۵٦ - ۱۵۹۸) سلطنت کردودرین مدت از تمام سلاطین دیگر اروپا بیشتر متصرفات و اقتدار شخصی داشت چه علاوه بر اسپانیا در اروپا قسمت عمدهٔ ایطالیا (ناپل - میلان - سیسیل - ساردنی -) و ممالك هلند وبلژیك (ممالك‌سفلی) و چند ولایت‌را درحدود فرانسه مالك بود و در خارج این‌قطعه‌تمام امریکای مرکزی و قسمت عمدهٔ امریکای جنوبیرا درتصرف‌داشته و هرسال مبالغ گزاف از مکزیك وپرو برای‌او طلا ونقره میاوردند

در سال ۱۵۸۰ پادشاه پرتغال مرد وفیلیپ مالك تاج و تخت آن مملکت شده پرتغال و متصرفات آن یعنی برزیل و افریقای پرتغال وهند آن‌مملکت را هم بممالك خودضمیمه نمود وبمنتهی‌درجهٔ قدرت و ثروت رسید :

استقلال ممالك سفلی

فیلیپ شخصاً متکبر و مستبد و متعصب بود و درترویج آئین کاتولیك و جلوگیری ازانتشارمذهب پرتستان جدغریبی داشت بطوریکه تمام وسایل کار و منابع ثروت ممالك خود را در مدت سلطنت صرف این کار کرد و یك رشته جنگهای مذهبی در متصرفات اسپانیا و ممالك دیگر شروع نمود که مدتها طول کشیده و تمامهم بضرر او تمام شده است .

فیلیپ مثل جد خود فردینان ابتدا باذیت و آزار بقیهٔ مسلمین اسپانیا پرداخت وایشان را بکلی معذب ساخت و پراکنده کرد بعد در ممالك سفلی یعنی هلند وبلژیك بازار پرتستانها شروع نمود لیکن از این طرف صرفهٔ نبرد چه ابتدا هفده ولایت هلند و بلژیك در ۱۵۷۶ اتحاد کرده بنام « جمهوری ایالات متحده » مستقل شدند بعد که مردم ولایات جنوبی یعنی اهالی بلژیك بمناسبت کاتولیك بودن و اختلاف نژادی و زبانی با مردم ولایات شمالی (هلند) از ایشان جدا شده مجدداً در تحت تبعیت فیلیپ داخل گردیدند اهالی ولایات شمال مستقلا جمهوری ایالات متحده را حفظ کردند وزیر بار اطاعت فیلیپ نرفتند مخصوصا بمساعدت الزابت ملکهٔ انگلیس وهانری چهارم پادشاه فرانسه آنقدر مقاومت بخرج دادند تا اسپانیا مجبور شد استقلال آنها را برسمیت بشناسند .

سیاست خارجی فیلیپ

فیلیپ بعنوان طرفداری ازمذهب کاتولیك درسیاست ممالك دیگر اروپای غربی یعنی فرانسه وانگلیس هم دخالت کرد حتی بقشون کشی

نیز پرداخت ولی در این مرحله هم جز ضرر چیزی عاید او نشده .

در فرانسه چنانکه دیدیم نیز فیلیپ سنك خورد و نتوانست هانری چهارم را از رسیدن بسلطنت مانع شود در انگلیس قادر نشد ملکه مقتدری مثل الیزابت را مغلوب و مقهور کند و از انتشار مذهب پرتستان جلوگیری نماید .

الیزابت چنانکه سابق هم گفتیم مذهب پرتستانرا در انگلیس رسمی کرد و خود نیز در انتشار آن سعی نموده صاحب قدرت و اعتبار زیادی شد وفیلیپ که خودرا مقتدرترین سلاطین کاتولیك میدانست تصمیم کرد اورا از تحت سلطنت بیندازد و دختر عموی کاتولیك اوماری استوارت را که ملکه اسکاتلند و زوجهٔ فرانسوای دوم بود بجای او منصوب کند - الیزابت در ۱۵۸۷ ماری استوارترا بیهانهٔ آنکه برضد او اقدامات میکند بقتل رسانید و فیلیپ از این حرکت خشمگین شده بالیزابت که سابقا بشورشیان هلند مساعدت نموده و جهازاتش بنادر مستعمرات اسپانیا را در امریکا غارت کرده بود اعلان جنك داد (۱۵۸۸)

فیلیپ بعد از اعلان جنك ۲۰۰۰۰ سپاهی در ممالك سفلی تهیه دید و یکدسته جهازات مهم مرکب از ۱۳۵ کشتی شامل ۱۹۰۰۰ جنگی و عدهٔ ملاح باتوپهای سنگین روانهٔ انگلیس نمود چون اعتقاد عموم مردم این بود که مقاومت با این دسته جهازات ممکن نیست آنها را جهازات مغلوب نشدنی[1] میگفتند .

جهازات مغلوب نشدنی فیلیپ در بحر مانش دچار طوفان شد و کشتیهای سبك انگلیس هم مهلت نداده بآنها لطمات سخت وارد

---

1 Invincible Armada

کردند بطوریکه کشتیهای مزبور شکست عظیمی خوردند واز ۱۳۵ کشتی فقط ۵ فروند سالم باسپانیا برگشت و بدون آنکه احدی از اسپانیها قدم بخاك انگلیس بگذارد قریب ۲۰۰۰۰ نفر از ایشان تلف گردید (۱۵۸۸)

دورهٔ سلطنت فیلیپ برای اسپانیا دورهٔ بدبختی است چه از طرفی بوسیلهٔ طرد و تبعید و آزار مسلمین و یهود زراعت وصنعت آن مملکت خراب شده و از طرفی دیگر بواسطهٔ جاه طلبی های خارج از اندازهٔ آن پادشاه بحریه و قشون صدمات کلی دیده و باوجود ذخایر گرانبهائی که هرسال از امریکا می آمده باز فیلیپ در آخر کار از شدت بی پولی اعلان ورشکستگی داده و بدین ترتیب اسپانیا را در پرتگاه انحطاط و تنزل انداخته است .

(جنگهای سی ساله ۱۶۱۸ - ۱۶۴۸)

جنگهای سی‌ساله یك‌رشته ازجنگهای مذهبی‌است که‌میدان‌عمدهٔ آن آلمان بود و سی سال هم طول کشید ـ این جنگها ابتدا صورت یك نوع جنگهای داخلی را در متصرفات خانوادهٔ اطریش داشته ولی بتدریج بواسطه دخالت دانمارك و سوئد و ایالات متحده و فرانسه و اسپانیا شکل محاربهٔ عمومی بین ممالك اروپا را پیدا کرده است .

✿ علل جنك های سی ساله ✿

از ۱۶۱۶ ببعد جمیع متصرفات هابسبورگهای اطریش بخانوادهٔ فردینان اول (برادر شارلکن) یعنی به فردینان دوم رسید و این شخص که بامپراطوری آلمان نیز انتخاب شد چون مالك ممالکی بود

که از جهت نژاد و زبان و مذهب بایکدیگر خیلی اختلاف داشتند (مجارستان - بهم - اطریش) مصمم شد آنهارا در تحت یك اتحاد بیاورد و وحدت مذهب را از همه مهمتر و با اساس تر دانست باین جهت به‌بستن مدارس وکلیساهای پرتستانها پرداخت وایشانرا بین تغییر مذهب و جلای وطن مختار کرد .

چکهای ولایت بهم که از ابتدای قرن پانزدهم ببعد به مذهب خاصی که مخالف آئین کاتولیك بود گرویده و قسمتی هم که پیرو لوتر بودند درمقابل اوامر فردینان مقاومت کردند باین ترتیب که در ۱۶۱۸ مأمورین فردینانرا که برای انحلال مجامع پرتستانها به پراك پایتخت بهم آمده‌بودند از پنجره بخارج عمارت انداختند[۱] و از همان تاریخ که ابتدای جنگهای سی ساله است جمعیتی ترتیب داد . فردینان‌را از سلطنت بهم خلع کردند و تاج‌و تخت را بفردریك پنجم یکی از امرای انتخاب کنندهٔ آلمان واگذاشتند

فردریك‌پنجم از ۱۶۱۸ ببعد ریاست پرتستانهای طرفدار کالون‌را داشت و این پرستانها که با پرتستانهای پیرولوتر و کاتولیکها هردو دشمن خونی بودند از آن تاریخ قشون و سپاهیانی مهیا کرده‌وهمه وقت برای جنك‌وظرفیت حاضربودند - رسیدن رئیس ایشان فردریك بسلطنت استحکام کار ایشانرا زیاد و آنها را برای جنك حاضر تر کرد بنا بر این علل اولیهٔ جنگهای سی ساله اختلافات مذهبی مردم آلمان و خیالات شخصی فردینان دوم در باب وحدت مذهبی رعایای خود بوده است .

---

1 DeFenestration De Prague

وقایــع عمــده

تا زمانیکه فردینان پنجم بسلطنت بهم انتخاب نشده بود جنگ صورت جنگ داخلی داشت انتخاب فردریك جنك را از بهم بآلمان سرایت داد و پای امرای دیگر را هم در معرکه داخل نمود .

فردینان دوم از اختلافات موجود بین طرفداران کالون یا پیروان او ترو کاتولیکها استفاده کرد و این دو دستهٔ دوم را که با فردریك رئیس دستهٔ اول مخالف بودند بر ضد او حرکت داد دوك باویر که پسر عموی فردنیان بود چکها را سخت مغلوب کرد وفردینان بکمك او بزودی بهم را مسخر ساخته تبعیت ازمذهب پرتستان وتکلم بزبان چکی را قدغن و ایشانرا بسختی سرکوبی نمود بعد فردریك را از مملکت اصلی خود خارج کرد و متصرفات وامتیازات اورا بدوك باویر داد چون دوك باویر کاتولیك بود و تعیین او بجای فردریك عدد امرای انتخاب کنندهٔ پرتستانرا کم و در مقابل عدهٔ انتخاب کنندگان کاتولیك را زیاد میکرد پرتستانها جمعاً از ترس پادشاه دانمارك را بکمك طلبیدند و او قشون بالمان کشید (۱۶۲۵) دخالت پادشاه دانمارك جنك‌های داخلی آلمان‌را بجنك بین ممالك اروپا مبدل ساخت ولی این پادشاه در دو جنك از دوك باویر یکی از سرداران طرفدار فردینان موسوم به والنشتاین[1] شکست خورد و در ۱۶۲۹ متعهد شد که دیگر در امور آلمان دخالت نکند .

بعد از این فتوحات فردینان مصمم شد بکمك قشون والنشتاین پرتستانهای آلمانرا برانداخته ترتیب امپراطوری آنرا هم که انتخابی

[1] [illegible]

است بارتی مبدل نماید و تمام آنرا در تحت یک حکومت آوردا جام این خیال بکلی برخلاف مصلحت ممالک فرانسه و سوئد بود مخصوصاً فرانسه از آن میترسید که باز ممالک شارلکن احیاشود وهاسبورگهای اطریش و اسپانیا مجدداً متصرفات خود را بهم پیوسته فرانسه را در میان بگیرند - رای جلوگیری از این پیش آمد ریشلیو[1] صدراعظم لوئی سیزدهم پادشاه فرانسه مصمم دخالت در جنگهای سی ساله شد و چون اختلال امور داخلی فراسه باو اجازهٔ دخالت مستقیم نمیدادسوئد را تحریک بجنگ با فردینان کرد و سوئد هم که از خیالات جاه طلبانهٔ فردینان و والنشتاین راجع بمتصرفات آنممالکت در حوضهٔ بحر بالتیک مسبوف بود این پیشنهاد را پذیرفت و پادشاه سوئد گوستا و آدلف[2] در ۱۶۳۰ بالمان قشون پیاده کرد .

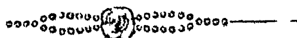
گوستا و آدلف که بزرگترین پادشاه سوئد ویکی ازسرداران مشهور است بزودی قشون متحدین فردینان را شکست داد و پایتخت دولت باویر یعنی مونیخ را گرفت و عازم وینه که با والنشتاین روبرو شد و باوجود آنکه خوداو در معرکه بقتل رسید سوئدیها فتح کردند و والنشتاین شکست خورد سوئدیها از این تاریخ بکمک پرتستانهای آلمان جنگ با فردینان را تعقیب نمودند ولی در ۱۶۳۴ شکست بزرگی یافتند و فردینان مجدداً مالک آلمان شد و پرتستانها هم از ترس با فردینان از در صلح درآمدند .

ریشلیو چون دید سوئد از عهدهٔ فردینان برنمیاید با آن ممالکت و ایالات متحده و امرای پرتستان آلمان و بعضی از امرای ایطالیا و

1 R[illegible] 2 G[illegible]

سویس اتحاد کرد و باسپانیا که در تصرف شعبهٔ دیگر خانوادهٔ اطریش بود اعلان جنك نمود واز دو طرف پیرنه ورن هابسبورگها مشغول زد و خورد شده کشمکش های عهد فرانسوا و شارلکن را تجدید کردند .

جنك فرانسه با اسپانیاواطریش سیزده سال (۱٦۳۵ – ۱٦۴۸) طول کشیده بالاخره درهر دو سمت بفتح فرانسه ختم شد وریشلیو با اسپانیا و فردینان سوم جانشین فردینان دوم دو رشته معاهدات کرد و بوسیلهٔ آنها جنگهای سی ساله را بنفع فرانسه خاتمه بخشید عهد نامهٔ با اسپانیا بمعاهدهٔ پیرنه و عهد نامه های با فردینان بمعاهدات وستفالی[1] معروف است بموجب معاهدهٔ اولی (۱٦۵۹) بعضی از نواحی سرحدی اسپانیا بفرانسه ضمیمه گردید و ماری ترز[2] دختر فلیپ چهارم پادشاه اسپانیا هم بزوجیت برای لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه اختیار شد معاهدات وستفالی (۱٦۴۸) علاوه بر انکه اوضاع آلمانرا بوضع قبل از جنك برگردانده ایالت آلزاس را برای فرانسه وبعضی نواحی دیگر را هم برای سوئد گرفته و پرتستانهای آلمانرا هم آزادی مذهب نایل و استقلال ایالات متحده را تثبیت نموده است



1. Westphalie 2. Marie - Thérèse

فصل ششم

(تاریخ انگلیس در قرن ۱۷ و ۱۸)

انگلیس که در قرن شانزدهم زمان سلطت سلسلهٔ تودر کاملا در سیاست و وقایع سیاسی ممالك اروپا دخیل بوده در قرن هفدهم زمان سلطنت سلسلهٔ استوار بواسطهٔ گرفتاریهای داخلی تا اواخر این قرن بکلی از جریان اوضاع آن قطعه خارج ماند وبکشمکش هائی بین سلاطین و مردم دوچار شد چه سلاطین میخواستند مثل فرانسه مملکت را رو بقدرت استبدادی و حکومت مطلقه ببرند ولی مردم برخلاف در حفظ اساس مشروطیت و آزادی قدیم خود سعی بخرج میدادند و این کشمکش تا ۱۲ سال قبل از ختم قرن هفدهم یعنی تا ۱۶۸۸ باقی بود .

چنانکه در قرون وسطی دیدیم انگلیس از قرن سیزدهم یعنی از زمان صدور فرمان کبیر دارای ترتیب حکومت مشروطه شده بود پادشاه ؛ گرچه در انتخاب حکام وعمال ولایات آزادی داشت ولی مثل سلاطین فرانسه صاحب قدرت مطلقه و ارادهٔ شخصی او نیز قانون بشمار نمی‌آمد بلکه پارلمنت (مجلس لردها و مجلس عامه) قدرت شخصی او را در دو موقع محدود میکرد یکی در موقع گذراندن قوانین دیگر در موقع پیشنهاد مالیات چه قانون یا مالیاتی که بتصویب پارلمنت نمیرسید صورت رسمیت پیدا نمیکرد در ایندو موقع مواردی بود که شاه وپارلمنت بایکدیگر واردمرحلهٔ کشمکش میشدند

غیر از کشمکش شاه و پارلمنت که زد و خورد سیاسی بود
اختلاف مذهب هم بین مردم کشمکشهای دیگریرا مسبب میشد چه
در انگلیس واسکاتلند علاوه بر کاتولیکهای قدیم وطرفداران کلیسای
انگلیس دو دسته عیسویان دیگر از طرفداران اصلاح وجود داشتند
یکدسته پیروان کالون در اسکاتلند و یکدسته هم اصلاح طلبان
تندرو معروف به جماعت مستقل واین چهار دسته از بسیاری وجوه
بایکدیگر اختلاف عقیده داشتند .

سلسله استوارت

در سال ۱۶۰۴ ملکه الیزابت آخرین عضو خاندان تودرمرد
و جانشینی اش به جیمز[1] (ژاک) اول رسید و این جیمز نخستین
پادشاه سلسلهٔ استوارت است واولاد او در دودفعه تا ۱۶۸۸ در انگلیس
سلطنت کردند .

اعضای خاندان استوارت همه بعد از رسیدن بمقام پادشاهی در
مسائل سیاسی وداخلی همین سیاسترا تعقیب نمودند وآن یکی در مسائل
داخلی سعی در تحصیل قدرت استبدادی وحکومت کردن بدون شور
با پارلمنت و در مسائل مذهبی کوشش در بسط کلیسای انگلیس است
تمام انقلاب ها و کشمکشهای داخلی انگلستان درقرن هفدهم ازاین
سیاست خاندان استوارت نتیجه شده .

جیمز استوارت پسر ماری استوارت است که سلطنت اسکاتلند
را داشته و دیدیم بدست الیزابت بقتل رسیده است ــ چون
این شخص پادشاه اسکاتلند هم بود سلطنت انگلیس رسیده [illegible]

[illegible]

برای اتحاد آن دوقسمت با یکدیگر فراهم شد .

جمیز مردی بیکفایت و خود خواه و متعصب و مستبد بود پس از جلوس تحت سلطنت انگلیس باذیت و آزار کاتولیکها پرداخت و و در سال اول پادشاهی ۶۰۰۰ نفر کاتولیك را محکوم بقتل کرد

کاتولیکها بخیال کشتن او چندین پیپ باروت را در زیر زمینیکه زیر عمارت پارلمنت قرارداشت مخفی کردند و مقصودشان این بود که در موقع رسمیت جلسه آنرا آتش بزنند و پادشاه و خاندان او و لردها و وکلا را در یك روز از میان بردارند ولی این سوء قصد کشف شد (۱۶۰۵) و اینمرتبه علاوه بر پادشاه اکثریت مردم هم نسبت بکاتولیکها غضبناك گردیدند و کاتولیکها را قریب دو قرن تا (۱۸۲۹) از داخل شدن در ادارات دولتی محروم ساختند و نسبت بجمیع دول کاتولیك مخصوصاً فرانسه بدبین و دشمن شدند حتی از پادشاهان استوارت هم که طالب اتحاد با فرانسه بودند نفرت حاصل کردند .

جمیز از آنجا که تصمیمات پارلمنت وقعی نمیگذاشت و پارلمنت هم از دادن پول و تصویب مالیاتهای پیشنهادی او سر میپیچید دچار بی پولی و مخالفت پارلمنت گردید و از شدت فقر مالی مجبور شد از جنگ های سی ساله که تازه شروع شده و انگلیس هم بکمك فردریك پنجم در آن دخالت کرده بود دست بکشد و فردریك را تنها رها کند و این اقدام که در حکم شکست سیاسی برای انگلیس بود بیشتر مردم را متنفر ساخت و ایشانرا بفکر چاره جوئی و مقاومت در مقابل اعمال خود خواهانهٔ سلاطین وحفظ آزادی و حکومت ملی انداخت آخره جیمز در سال (۱۶۲۵) درحالیکه

طرف نفرت عمومی بود وفات کرد و سلطنت بپسرش چارلز(١) اول (شارل) رسید .

✿ انقلاب ١٦٤٨ ✿

چارلز اگر چه از پدر سلیم النفس تر و معتدل تر بود ولی همان خیالات استبدادی را در مغز می‌پخت و در نتیجهٔ همین خیالات چند دفعه پارلمنت را بست و خواهر لوئی سیزدهم را که کاتولیك بود بزوجگی گرفت بعد بکمك پرتستانهای فرانسه بان مملکت اعلان جنك داد (١٦٢٧) ولی شکست خورد و بپول محتاج شده از پارلمنت تقاضای مساعدت کرد - پارلمنت هم در مقابل از پادشاه خواست که تمام آزادیهائی را که فرمان کبیر داده رعایت کند ودر آینده آنهارا محترم شمارد چارلز قبول کرد ولی کمی بعد خلاف وعده نموده پارلمنت را بست و شخصاً زمام امور را بدست گرفت (١٦٢٩) .

پارلمنت انگلیس یازده سال بسته بود و در این مدت چارلز و وزرای او باستبداد تمام حکومت میکردند و بانواع و اقسام مردم را باگرفتن مالیات و تضییقات دیگر معذب میداشتند .

در (١٦٣٧) اهالی اسکاتلند در نتیجهٔ همین سختگیریها شوریدند و چارلز چون کار را سخت دید در ١٦٤٠ بافتتاح پارلمنت مجبور شد و بعد از یازده سال بار دیگر باز شدن آن را اجازه داد .

پارلمنت این دفعهٔ انگلیس چون سیزده سال دایر بود (١٦٤٠-١٦٥٣) باقی ماند به پارلمنت طویل موسوم شده و اعضای آن در این مدت علاوه بر آنکه وزرای چارلز را بتهمت محاکمه کرده ... به

(١)

محاکمه پادشاه نیز پرداخته و چون چارلز در صدد مخالفت برآمده اهالی لندن از پارلمنت دفاع کرده و پادشاه در ۱۶۴۲ بفرار از پایتخت مجبور شده است .

فرار شاه از پایتخت مقدمهٔ جنك داخلی انکلیس شد چه پادشاه و پارلمنت هر کدام متحدینی برای خود فراهم کرده بجنك پرداختند از آن جمله ایراندیها طرف شاه و اسکاتلندیها طرف پارلمنت‌را گرفتند و انگلیس و اسکاتلند هم با یکدیگر اتحاد نموده با هم بر ضد شاه قیام کردند .

جنك بین طرفداران شاه و پارلمنت سه سال طول کشید وابتدا پیشرفت باطرفداران شاه‌شد ولی یکنفر از وکلای مجلس عامه بنام کرومول[1] از عیسویان مستقل جمعیتی دور خود فراهم نموده بجاوی چارلز رفت و بمساعدت پارلمنت در ۱۶۴۵ پادشاه‌را شکستی سخت داد و اسیر کرد و بعداز رفع اختلافات مذهبی دیگری که بین قشون او و اکثریت وکلا بود و بیرون کردن ۱۴۰ نفر از وکلای طرفدار چارلز از پارلمنت چارلز را محکوم و اعدام نمود و در تاریخ۱۶۴۹ حکومت جمهوری را در انکلس اعلان کرد .

جمهوری انکلیس چهارسال طول کشید و دراین مدت کرومول ایرلند را که شوریده بود بسختی تنبیه کرد و بمردم آن‌صدمات بسیار وارد نمود بعد قشون باسکاتلند کشیده چارلز دوم پسر پادشاه مقتول را نیز از آنجا باروپا راند و اسکاتلند را کاملا باانکلیس داخل اتحاد نمود بعد پارلمنت درسال ۱۶۵۱ فرمانی بنام فرمان بحریه صادر نمود که بموجب آن حق آوردن امتعهٔ آسیا و افریقا و امریکا فقط بکشتی

---

1 Cromwell

های انکلیسی داده شد کشتیهای ممالك دیگر جز آوردن امتعهٔممالك خود حق دیگری نداشتند چون هلند مخالفت کرد بین دولتین انکلیس و هلند جنك در گرفت ولی عاقبت غلبه با انکلیس شد و هلند دیگر جرات مخالفت ننمود .

بموجب فرمانِ بحریه انکلیس مجبور گردید برای خود بحریهٔ تجارتی معتبر تهیه کند و بر آبهای دنیا مسلط باشد چه برای آوردن امتعه برای سایر قطعات بان محتاج بود در نتیجهٔ صدورهمین فرمان انگلیسها هم بحریهٔ معتبری برای خود درست کردند و اساس سیادت بحری آن دولت از آن تاریخ ریخته شد .

بعد ازختم کار کرومول دراسکاتلند پارلمنت وقشون طرفداران سردار مزبور داخل کشمکش شدند پارلمنت میخواست قشون رابانین عنوان که دیگر جنگی وجود ندارد منحل کند و قشون هم باین نظر که پارلمنت زیاده از حد دوام کرده و بعد از بیرون رفتن ۱۴۰ نفر از اعضای دیگر نمایندهٔ ملت محسوب نمیشد مصمم انحلال آن گردید بالاخره بعد ازدو سال تردید رای کرومول بدعوت صاحبمنصبان قشون پارلمنت را بست و نمایندگان آن را بیرون نموده برسر درب آن نوشت : « خانهٔ اجارهٔ بی اثاثه »

بعد از انحلال پارلمنت حکومت انگلیس بدست سپاهیان افتاد و کرومول عنوان « لرد حامی جمهوری » اختیار نموده مستبدانه ترین حکومت هائی را که ممکن بود پیش آورد وپارلمنت همدرسال ۱۶۵۷ باو لقب پادشاه داد ولی کرومول – از ترس آنکه مبادا موجب شکایت نظامیان شود از قبول آن استنکاف نمود لیکن حاضر شد جانشین برای خود انتخاب نماید چنانکه بعد از او هم سلطنت نصیب پسرش

(ریچارد) گردید (۱٦۵۸)

✿ رجعت خانوادهٔ استوارت ✿

ریچارد پسر کرومول چندان کفایت وعرضه نداشت بهمین جهت نتوانست کاری از پیش ببرد وبعد از هشت ماه استعفا کرد و چون پارلمنت ومردم هم ازفشار نظامیان خسته شده بودند چندی بعد چارلز دوم پسر چارلز اول را از هلند دعوت نموده تاج و تخت را باو تسلیم کردند وباین ترتیب خانوادهٔ استوارت درسال ۱٦٦۰ بسلطنت انکلیس برگشتند .

چارلز دوم اگرچه مردی شجاع وباهوش بود ولی بازتمایل بسیار بسلطنت استبدادی و انتشار مذهب مخصوص انکلیس داشت باینجهت دوسال بعد از جلوس پیروان کالون را دچار عذاب وشکنجهٔ سخت کرد واین همان پادشاه است که انکلیس را بکمك لوئی ۱۴ در ۱٦۷۲ وارد جنك باهلند نمود - چون چارلز بالوئی ۱۴ پادشاه کاتولیك اتحاد کرد ونسبت بکاتولیکهای انکلیس هم سخت گیر نبود مردم ازاین حرکات که ممکن بود مقدمهٔ رجعت مذهب کاتولیك شود بوحشت افتادند پارلمنت بعنوان مقابله تمام عمال کاتولیك را مجبور به استعفا نمود .

چارلز در ۱٦۷۴ باهلند صلح کرد و دختر ارشد برادر خود را بگیوم ارانژ دشمن لوئی ۱۴ بزوجیت داد و چندی بعد بلوئی متحد قدیم خود اعلان جنك نمود وکاتولیکها را هم بنظر آن که عازم قتل او شده بودند سخت تنبیه کرد .

از ۱٦۷۹ ببعد اعضای پارلمنت انکلیس دوحزب مخالف یکدیگر

تشکیل دادند یکدسته طرفدار قدرت پادشاه و یکدسته طرفدار قدرت پارلمنت این دو دسته هر کدام طرف مقابل را دزد راه زن میخواندند دستهٔ اول بمخالفین خود وای[1] (نام راهزنان اسکاتلندی) و دستهٔ دوم بطرف مقابل توری[2] (اسم راهزنان ایرلندی) می‌گفتند و هنوز هم این اسامی باقیست (توریها را محافظه کار ووایهارا آزادیخواه نیز میگویند)

✿ انقلاب ۱۶۸۸ ✿

بعد از چارلز دوم سلطنت به برادرش جیمز دوم رسید و این شخص چون کاتولیك بود بخیال افتاد تمام مردم را کاتولیك کند و این تاریخ مقارن بود باالغای فرمان نانت از طرف لوئی ۱۴ و اخراج پرتستانها از فرانسه که در نتیجهٔ آن مردم انکلیس نسبت به مذهب کاتولیك وفرانسه سخت متغیر شده بودند .

انگلیسها ابتدا متانت و صبر وحوصله را پیشه کردند مخصوصاًچون میدیدند وارث جیمزیعنی‌خواهرش ماری (زن گیوم ارانژ)پرتستان است انقلاب را غیر لازم میشمردند ولی در ۱۶۸۸ زن دوم جیمز پسری آورد و امید مردم قطع‌شده از گیوم ارانژ کمك خواستند و تقاضا کردند که او دخالت کند و پرتستانها را تحت حمایت بگیرد گیوم با ۱۴۰۰۰ همراه بانگلیس وارد شد و جیمز پیش لوئی ۱۴ بپاریس گریخت

پارلمنت بعداز فرار جیمز گیوم و زوجه‌اش ماری را متفقا بسلطنت اختیار نمود ماری بلقب ماری دوم ملکه شد و گیوم ارانژ

1 Whig 2 Tory

هم با لقب گیوم (ویلیام)سوم بپادشاهی بر قرار گردیدولی پارلمنت
این دفعــه پیشدستی کرد و برای آن که عملیات قانون شکنانه
چارلز و جیمز تکرار نشود موادی شامل اصول عمــدهٔ آزادی و
مشروطیت بنام « اعلان حقوق » نوشته قبل از تاجگذاری آنها را
بامضای ماری و گیوم رسانید باین ترتیب بعداز یکقــرن کشمکش
بالاخره در نتیجهٔ انقلاب بیسر و صدای ۱۶۸۸ ملت و پارلمنت فتح
کرد واساس مشروطیت انگلیس تثبیت وتایید شد و به فرق مختلفهٔ
پرتستان آزادی مذهب عطا گردید و از این تاریخ قسمت عمــدهٔ
منازعات مذهبی و سیاسی آن ممالکت خاتمه یافت ـ ختــم مناقشات
داخلی انگلیس سیاسیون این ممالکت را از اواخر قرن هفدهم بعد
برای دخالت در قضایای اروپا و سیاست دنیا فارغ کرد و انگلیس
از این تاریخ باز مقامی را که در قرن شانزدهم داشت بدست آورد
مخصوصا در زمان ویلیام ثالث محور اتحاد بر ضد لوئی ۱۴ و در
زمان جانشین او ختم کنندهٔ جنك جانشینی اسپانیا ومالك نسبی مستعمرات
ذیقیمت شد .

❀ خانوادهٔ سلطنتی هانور [illegible]

بعداز ویلیام ثالث سلطنت بخواهر زنش آن استوارت (خواهر
ماری دوم) رسید و پس از مرگ اوهم پارلمنت نظر [illegible] ودن
سلطنت ۰۱ بیکی از نواده های دختری جیمز اول داد [illegible] شخص
که از طرف مادرمنسوب بجیمزمیشد امیر انتخاب [illegible]
آلمان بود و چون سلطنت انگلیس رسید ژرژ[2] [illegible]

[illegible]

لقب یافت و با استقرار اوخاندان هانور مالك سلطنت انگلیس شدند و هنوز هم سلطنت دراین خاندان است .

سلاطین خاندان هانور همه ژرژ لقب دارند و از میان ایشان ژرژ اول و دوم نظر بعلاقهٔ تمامی که بالمان و ولایت هانور داشتند چندان بامور انگلیس اعتنائی نمیکردند و بهمین علت از همان تاریخ در انگلیس عادت شد که وزرا و پارلمنت مملکت را مستقلا اداره کنند و پادشاه فقط بهمان سلطنت کردن قانع باشد چنانکه امروز هم تقریباً همینطور است .



قسمت دوم

(تاریخ ایران)

❁ تجزیه دولت عرب و تشکیل سلسله های ایرانی ❁

چنانکه در تاریخ عرب دیده‌ایم دولت خلفای مشرق در عهد هارون الرشید بمنتهای عظمت و اعتبار خود رسید و این حال تا زمان المتوکل یعنی تا۲۳۲ هجری دوام داشت .

اگرچه تجزیهٔ دولت بنی عباس از مدتی قبل‌از متوکل شروع شده و چند نفر از عمال بنی عباس در افریقا و ایران درایام هارون ومامون سر ازاطاعت ایشان پیچیده بودند لیکن تجزیهٔ قطعی دولت بنی عباس باسال انتصاب متوکل بخلافت مقارن و ضعف خلفای بغداد بهمین‌تاریخ شروع شده است .

در زمان خلافت مامون ایرانیها نظر باینکه خلیفه را از خود میدانسته و در رساندن او بمقام خلافت زحماتی متحمل شده و فدا کاریهائی کرده بودند دردربار مامون نفوذ کای یافتند و در سایه همین نفوذ و اقتدار بتدریج باستخفاف عرب وبنی عباس پرداختند مخصوصاً چون بگذشتهٔ باحشمت ویادکارهای تاریخی خویش علاقه وبه تشییع تمایل

تمام داشتند بهیچوجه از حکومت خارجیان برخود راضی نبودند و درصدد چاره جوئی و رهائی ازاین قید بودند .

زمانیکه‌ترکها درکارهای خلافت دخالت کردند (ازبعدازمعتصم) و صاحب اختیار امور گردیدند ایرانیها موقع را برای نجات ازذلت استیلای عرب مناسب دیده در ولایات رایت استقلال بر افراشتند و متدرجاً نواحی‌مختلفه ایران را ازقلمرو تسلط بنی‌عباس مجزا نمودند

در میان ملل مغلوبه عرب ایرانیها علاوه بر خدمتی که ببسط و تکمیل و انتشار تمدن اسلامی کرده و از اینجهت برعموم مسلمین دیگر مزیت و برتری یافته اند از دوجهت دیگر هم باسایر مسلمین غیر عرب فرق دارند ازاینقرار :

۱ - ایرانیها بمجرد اینکه قدرت حاصل کرده و ضعف‌خلفارا مشاهده نموده اند برضد آنها برخاسته خود و مملکت خود را از تحت حکومت ایشان بیرون آورده‌اند و چون در این مرحله پیشقدم سایر مسلمین بوده برای دیگران سرمشق شده‌اند .

۲ - ایرانیها آنچه توانسته اند در حفظ زبان و آداب‌ورسوم و ملیت خود در مقابل استیلای عرب کوشیده وبالنتیجه روح قومیت خودرا زنده نگاهداشته اند و در سایهٔ همین پافشاری و کوشش‌ایران بعداز اسلام را دارای زبان و ادبیات و رسوم خاصی کرده انـد که بازبان و آداب ورسوم غالبین یعنی عرب فرق کلی‌دارد درصورتیکه ملل مغلوبه دیگر محکوم همان زبان ورسوم عرب‌شده ملیت خود را از دست داده اند .

فصل اول

(آل طاهر و صفاریان)

✿ سلسلهٔ طاهری از ۲۰۵ تا ۲۵۹ ✿

در تاریخ عرب دیدیم که ایرانیهای خراسان بسرداری طاهربن حسین ملقب به ذوالیمینین در نزدیکی ری قشون امین پسر بزرگ هارون الرشید را شکست داده بغداد را گرفتند و پس از کشتن امین مأمون را از خراسان آورده بجانشینی پدر و برادر برقرار نمودند .

بعداز آنکه مامون دربغداد بکرسی خلافت جلوس نمود برای آنکه هم طاهر را در ازاء خدماتش پاداش نیکی دهد و هم قاتل برادر را از پیش چشم خوددور کند او را در سال ۲۰۵ بحکومت خراسان فرستاد و او بعداز یکسال نام مامون را از خطبه انداخته رایت استقلال بر افراشت ولی عمرش وفا نکرد و اندکی بعدمرد

بعدازطاهرپسرش بحکومت خراسان رسید وازاین‌زمان‌حکومت آن مملکت در خاندان ایشان ارثی شد - طاهریان یعنی اولاد طاهر با آنکه در ظاهر مطیع خلفای بغداد بودند در حقیقت نیمه استقلالی داشته و درقلمرو خود باختیار شخصی کار میکردند - مدت‌حکومت ایشان ۵۴ سال از ۲۰۵ تا ۲۵۹ ه - پایتختشان شهر نیشابور

آخرین طاهریان محمد بن طاهر است که در ۲۵۹ مغلوب

یعقوب لیث صفاری شده و بدست او گرفتار آمده است بنابرین انقراض سلسلهٔ طاهری بدست یعقوب انجام گرفته .

(طاهریان ۲۰۵ - ۲۵۹)

تعداد	اسم		از سال		الی سال
۱	طاهر بن حسین	»	۲۰۵	»	۲۰۷
۲	طلحة بن طاهر	»	۲۰۷	»	۲۱۳
۳	عبدالله بن طاهر	»	۲۱۳	»	۲۳۰
۴	طاهر بن عبدالله	»	۲۳۰	»	۲۴۸
۵	محمد بن طاهر	»	۲۴۷	»	۲۵۹

(صفاریان ۲۵۳ - ۲۹۱)

❁ یعقوب پسر لیث رویگر ❁

دراواخر خلافت الواثق یعنی درسال ۲۳۲ در سیستان شخصی بنام صالح خروج کرد و شهر بست را از چنك عمال خلیفه بیرون آورده اهمیت و اعتباری تحصیل نمود .

ازجمله عیارانی که جزء سپاهیان صالح بود ووجود او اسباب رونق کار وپیشرفت او محسوب میشد دلاوری بود سیستانی بنام یعقوب که اگرچه نسبی عالی نداشت لیکن درعالم مردانگی وجلادت کسی بپای او نمیرسید وفرد شاخصی بود که دم ازسلطنت میزد ودر دماغ خود خیالات بلندی میپروراند . یعقوب پسر شخصی است لیث نام

ولیث صنعت رویگری داشته وبهمین مناسبت خود او بصفار واولادش به صفاریان معروف شده‌اند .

یعقوب را سه برادر بود عمرو وعلی وطاهر که هرسه در بدو حال بهمان شغل پدر سر میکردند و برویگری روزگار میگذاشتند بعدها که یعقوب بمقام امارت وسلطنت رسید هرسه همدست او گردیدند و گردن باطاعت فرمان برادر دادند .

یعقوب از همان اوان جوانی همتی بلند وطبعی عالی داشت و بشغل پدر سر فرو نمی‌آورد هرچه میافت با رفقا و دوستان میخورد وغالباً ایشان را مشمول احسان وبندهٔ سخاوت خود میکرد کفایت و استعداد ذاتی وسخاوت طبیعی ازهمان اوان کار یعقوب را منظور نظر اقران قرار داد وبتدریج بر شمارهٔ دوستان و فدویانش افزود تا آنجا که کارش بالاگرفت وصاحب اصحاب ومریدانی شد که بهر کار که میخواست اقدام کند ایشان مطیع فرمان و بندهٔ اوامر و احکام او بودند .

یعقوب دربدایت حال براهزنی وعیاری مشغول بودوچندگاهی بدستیاری فدویان خود باینکار اشتغال داشت اما بتصدیق عموم‌مورخین هیچوقت به‌آزار مظلوم و بینوایان نمی‌پرداخت و با مغلوبین واسرای دست خود با کمال جوانمردی و انصاف رفتار مینمود یعنی در همان حال هم می‌فهماند که مقصود او غارت مال وتحصیل منال نیست بلکه میخواهد باین ترتیب مقدمات کار تسلط و تغلب را فراهم کند و برای نگاهداری یاران خویش توشهٔ گرد آورد - چون مقصود عالی یعقوب معلوم بود وسخاوت وجوانمردی او مشهور شد روز بروز اعتبار وشهرت وشمارهٔ پیروانش زیادتر گردید تا آنجا که [illegible]

او و از همراهانش کمك خواست و باین ترتیب پشت خود را قوی کرد (۲۳۶ . ه) یعقوب و برادرش عمر و در فاصلهٔ سالهای ۲۳۶ و ۲۳۸ درخدمت صالح روز و شب بجنك وجدال مشغول بودند وپیوسته برای دفع خارصیان وعامل خلیفه ازاین شهربه آن شهر میشتافتند مخصوصا یعقوب در اینمدت جلادت و رشادت بسیار بخرج داد و متصرفات صالح را بخوبی حفظ کرد .

درسال ۲۳۸ صالح حکم داد که سرای حکمران سابق سیستان را که ازجانب طاهریان خراسان حکومت داشت غارت کنند واموال او وخواصش را ببرند یعقوب وسیستانیان دیگررا این امر گران آمده گفتند این صالح خارجی کیست که تا کنون اینهمه غنیمت از مال بزرگان سیستان بجنك آورده و باز درصدد تاراج جدیدیست دیگر اطاعت او خلاف جوانمردی است یعقوت و سیستانیان دیگر از این تاریخ از اطاعت صالح سر پیچیدند وصالح مجبور بفرار شد .

بعد ازصالح مردم سیستان بادرهم نامی بیعت کردند واو یعقوب را سپهسالارکل قشون خود نمود ولی چون یعقوب روز بروز بیشتر اهمیت می یافت ولشگریان زیادتر فریفته او میشدند درهم براو حسد برد وجمعی را بکشتن یعقوب فرستاد شیر مرد سیستانی سبقت کرده بیشتر آنجماعت را کشت و از مهلکه نجات یافت ــ مردم سیستان بعد ازاینواقعه در محرم ۲۴۷ بایعقوب بیعت کردند و اورا بامیری خود برگزیدند .

❁ فتوحات یعقوب ❁

یعقوب پس از انتخاب شدن بامیری درصدد دفع مخالفین خود

که اهم ایشان صالح ونصر و یکنفر دیگر از خوارج بنام عمار بود برآمد و دراندك مدتی ایشان را براندخته قسمتی از مغرب افغانستان را تسخیر و صالح را اسیر نمود و عمار را کشت وباین ترتیب تمام سیستان وقسمتی از افغانستان اورا مسلم شد .

وبعدها ازسال ۲۵۳ تا ۲۵۵ کرمان وفارس را مسخر ساخت وبا پادشاه مشرك کابل و افغانستان شرقی جنگها کرد و غنایم زیاد بدست آورد تا آنجا که آوازه اقتدارش بگوش خلیفهٔ بغداد نیزرسید واو از راه احتیاط فرمان حکومت بلخ وفارس وکرمان و طخارستان (ولایتی بوده است بین جیحون و بلخ) را همراه برادر خود نزد یعقوب فرستاد از او تملق گفت .

یعقوب بعد از این فتوحات در سال ۲۵۹ بر نیشابور مرکز خراسان وپایتخت آل طاهر مسلط آمد وامیر محمد آخرین طاهریان را بند نهاده سلسلهٔ ایشان را منقرض کرد وخراسان را هم ضمیمهٔ متصرفات خودنمود بعد بتعقیب یکی از معارضان خود بطبرستان رفت آمل را گرفت ولی بواسطهٔ باران و رطوبت و ناسازکاری آب وهوا از این سفر صرفهٔ نبرد منهزماً بسیستان برگشت .

درموقعیکه یعقوب در طبرستان بود المعتمد بالله خلیفه عباسی نظر بنا رضایتی که از ابتدا از یعقوب داشت و بسبب رفتار او نسبت به آل طاهر که عمال خلفا محسوب بودند او را لعن کرد ونامه‌هائی در این باب باطراف فرستاد یعقوب که از ابتدا عنوان امیرالمؤمنین اختیار کرده و بخلیفه هم اعتقادی نداشت در صدد دفع او و فتح بغداد برآمد و بسان سپاه پرداخت .

❀ جنگ یعقوب باخلیفه و شکست او ❀

امیر سیستانی درسال ۲۶۱ با سپاهی گران عازم فارس شد ابتدا آن مملکت و بعد خوزستان را گرفت وبعراق عرب نزدیك گردید خلیفه برادر خود را برای استمالت پیش یعقوب فرستاد و گفت خلیفه از خدمات امیر کمال رضایت را دارد و فرمان حکومت خراسان و بلخ و طخارستان وغیره راهم بنام او صادر کرده دیگر چه مقصودی در پیش است یعقوب گفت عزم دارم خوْد خدمت خلیفه برسم چون خلیفه از خیال یعقوب آگاهی یافت امر بتجهیز سپاه داد و نزدیك قصر شیرین حالیه با یعقوب روبرو شد ابتدا بحیله جماعتی ازسپاهیان او را از اطرافش متفرق ساخت بعد بوسیلهٔ راندن نهر های آب در میان بقیه سپاه ایشانرا منهزم و پراکنده کرد ویعقوب مجبور به بازگشت شد و بخوزستان عقب نشست بی آنکه فتوری در عزم و همت او راه یابد . داستان مشهور ملاقات یعقوب بارسول خلیفه دلیل بزرگی عزم و همت دلاور سیستانی است . پس ازین در خوزستان بعجله بجمع سپه پرداخت و از اطراف سپاهی وپول خواست لیکن ازبدبختی در موقعیکه عازم حرکت بود اجل گریبانش بگرفت پیش از آنکه تلافی آن شکست را کند وانتقام خود را از خلیفه بکشد در جند شاپور جان داد (۲۶۵) .

❀ امارت عمرو بن لیث ❀

بعد از وفات یعقوب برادرش عمرو ولشکریان را به بیعت خود در آورد وچون مردی فهمیده وسنجیده بود دانست که در قدم اول مخالفت با خلیفه موافق عقل نیست بهمین جهت نامهٔ بمعتمد خلیفه نوشت

و اظهار اطاعت کرد خلیفه هم از این معنی خشنود شده حکومت
فارس و کرمان واصفهان وسیستان وشحنگی بغدادرا باووا گذار کرد
بشرط آنکه عمر وهرسال مبلغ ۲۰٬۰۰۰ درهم بعنوان خراج به
بغداد بفرستد و نام خلیفه را در خطبه یاد کند .

چون عمرو بسیستان بر گشت برادرش علی بمخالفت پرداخت و
با مدعیان عمرو همراه شد عمرو او را حبس کرد ومدعیان رابر
انداخته هزیمت فارس نمود وچند نفری را که در آنجا سر کشی می
کردند مغلوب ساخت درغیاب عمرو لیث شخصی بنام رافع بن هرثمه
طغیان کرد سپهسالار اردوی خراسانرا که از جانب عمرو بود
شکست داد و عازم فتح سیستان شد عمرو از فارس مراجعت نمودو
بعجله راه هرات را پیش گرفت تا فتنهٔ رافع را بخواباند و خراسان
را امن کند (۲۷۰)

جنك عمرو و رافع در ۲۷۱ در نزدیکی نیشابور اتفاق افتاد
و فتح نصیب عمرو شد ـ رافع تاب مقاومت نیاورده فرار کردوعمرو
از آنجا مظفرانه بر گشته بکرمان رفت .

❁ عمرو و خلیفه عباسی ❁

در سال ۲۷۱ موفق خلیفه نظر بسیاستی که چند نفر از عمرو
کرده بودند او را از حکومت خراسان و بلخ و غیره معزول نمود
خراسانرا به محمدبن طاهر طاهری که از جنك یعقوب گریخته بود
وا گذاشت ماوراءالنهر را هم از جانب او بنصربن احمد سامانی سپرد
و فارس و کرمانرا بدیگری داد .

چون عمرو از این ترتیب مطلع شد بفارس تاخت و آنجا را

تسخیر کرد عامل خلیفه را منهزم نمود مراسلهٔ بعمرو نوشت و از او خواست که مالی‌را که‌سالیانه قرار کرده بپردازد و محمد پسر خودراهم گرو گان ببغداد بفرستد عمرو محمد فرزند خودرا باسپهسالاراردو ولشکریان بیشمار ببغدادروانه کردچون‌خبر بموفق‌رسید با ۱۵۰۰۰۰ مرد جنگی‌بمقابله محمدآمد ولی‌محمد ازراه بر گشت و بکرمان‌آمد ولی اتفاقا درشش منزلی سیستان وفات یافت (۲۷۴) و عمرو از این پیش‌آمد بینهایت افسرده خاطر گردید عمرو مدت دوسال (از ۲۷۴ تا ۲۷۶) در سیستان ماند وبترتیب امور آن سامان مشغول شد چون درسال ۲۷۶ بفارس آمد موفق حرکت اورا طغیان نامیده امر بجلوگیری‌اوداد ـ عمرو بسرعت بکرمان برگشت وتهیهٔ کارخود را دیده بفارس‌مراجعت نمود و سردار خلیفه را شکست داد و ۴۰۰۰ نفر اسیر گرفت ودر ۲۷۷ مظفر و منصور بشیراز وارد شد و امر داد نام خلیفه را ازخطبه محو کنند بعد خوزستان را گرفت و باهواز رسید وزیر خلیفه چون چنین دید با دادن وعده‌های بسیار و نوشتن مراسلات متعدد عمرو را بفارس برگرداند و در همین موقع موفق هم وفات یافته خلافت بمعتضد رسید و این خلیفه جدید باعمرو صلح کرده فرمان حکومت ولایت سابقه و شحنگی بغداد را باو داد وعمرو بخراسان‌برگشت .

در موقعیکه موفق حکومت خراسانرا بمحمد ابن طاهر داده رافع بن هرثمه بخدمت او آمد و برای او جرجان و طبرستان را فتح کرد ولی چون باعمال خلیفه از در مخالفت در آمد مغلوب گردیده فراری شد عمرو از ۲۷۸ تا ۲۸۴ چند بار با رافع جنگ کرد ومکرر او را شکست داد تا عاقبت عامل او در خوارزم رافع را بچنگ آورده کشت وسرش‌را پیش‌عمرو فرستاداوهم‌سر را ببغدادنزدخلیفه روانه‌داشت

و خلیفه از این حسن خدمت او زایدالوصف ممنون شده بیش از پیش باحترام امیر صفاری پرداخت .

✿ جنك عمرو با اسمعیل وشکست او ✿

بعد از آنکه عمرولیث رافع را دفع کرد و خراسانرا تا شط جیحون گرفت همت بلندش مصمم تسخیر بلاد آن طرف رود خانه یعنی ماوراء النهر گردید و در صدد بر آمد آن سر زمین راهم ضمیمه متصرفات خود کند .

حکومت ماوراءالنهر را از جانب خلیفه اسمعیل سامانی داشت و او آن شغل را بعد از نصر برادر خود یافته بود لشکریان عمرو ابتدا از جیحون گذشتند ولی کاری از پیش نبرده منهزماً بر گشتند واین بازگشت عمرورا متاثر کرده بر آنداشت که فرمان حکومت ماوراءالنهر را باصرار ازخلیفه بخواهد وباجازهٔاو اسمعیل را از آن نواحی براند .

معتضد از یکطرف بعزل اسمعیل راضی نمیشد وازطرفی دیگر از عمرو وحشت داشت باین جهت مخفیانه اسمعیل را بتقویت وبجمع سپاهی مامور کرد و در انجام مقصود عمرو راه طفره و تعلل پیش گرفت چون کار اسمعیل استحکام پذیرفت فرمان حکومت را بنام امیر صفاری صادر نمود و پیغام داد که سپاه بفرست وحکومت را از اسمعیل بگیر عمرو باوجود اینکه میدانست موقع کار گذشته لشکری بطرف ماوراءالنهر فرستاد .

تلاقی عمرو و اسمعیل در نزدیکی بلخ و در سال ۲۸۷ اتفاق افتاد سپاه عمرو شکست یافتند و خود او نیز بدست اسمعیل اسیر شد اسمعیل اورا مقید ببغداد فرستاد و بیچاره دلاور سیستانی درحبس بود

تا ۲۸۹ وفات یافت .

عمرولیث نیز مثل برادر مردی دلیر و باهمت وباعطا و بیدار و باسیاست بوده و از او سیرتهای پسندیده نقل میکنند درجمع لشکر و مال و آبادی و عمارات اشتهار زیادی داشته – خزینه و لشکر عمرو لیث در زمان او از جهت فراوانی ضرب المثل بوده است

❀ انقراض سلسله صفاری ❀

بعداز عمرو لیث نواده اش محمدبن طاهر بامارت رسید و او لشکریانی عظم بخوزستان برد که انتقام جد خود را از طایفه بکشد ولی کارش پیشرفت نکرد و خاندان صفاری روز بروز ضعف یافت تا آنجا که سامانیان بر سیستان مسلط شدند و امیر احمد پسر اسمعیل در ۲۹۹ حکومت آنجا را بنام خود خطبه کرد . ولی افراد خاندان صفاری بارث حکومت سیستان را تا عصر مغول داشتند .

پایتخت صفاریان شهر زرنج بوده که یکی از بلاد قدیمی سیستان است .

(صفاریان ۲۵۳ - ۲۹۱)

تعداد	اسم	از	سال	الی	سال
۱	یعقوب ابن لیث	»	۲۵۳	»	۲۶۵
۲	عمرو بن لیث	»	۲۶۵	»	۲۸۷
۳	طاهر بن محمد بن عمرلیث	»	۲۸۸	»	۲۹۱

فصل دوم

(سامانیان ۲۷۹ - ۳۸۹)

✿ اصل و نسب سامانیـــان ✿

سامانیان منسوبند بشخصی سامان نام که بگفته اکثر مورخین ببهرام چوبینه نسب میرسانده .

این شخص که جد اعلای سامانیان محسوب میشود پیش از خلافت مأمون در ماوراء النهر به شغل ساربانی سر میکرد اما چون همتی بلند داشت بساربانی سر فرود نمی آورد وپیوسته متوجه مقاماتی بالاتر از آن شغل بود تا آنکه مثل یعقوب قدم در راه عیاری و دستبرد نهاد ودر اندك زمانی جمعی را گرد خود جمع آورده بر شهر چاچ از بلاد ترکستان استیلا یافت اما کمی بعد مرد و زیـاد تر از این کاری از پیش نرفت .

پسر سامان یعنی اسد در زمانیکه مأمون در مرو اقامت داشت (از ۱۹۸ تا ۲۰۲) با چهار پسر خود به آن شهر آمد و بخدمت رسید ولی خودش بزودی وفات یافت و چهار پسرش نوح و احمد و الیاس و یحیی مطور مأمون قرار گرفتند .

بعد از انتصاب طاهر ذوالیمینین بحکومت خراسان پسران اسد شغل های سابق که حکومت بلاد جزء خراسان بود باقی ماندند بلکه طاهریان مشاغل دیگری هم بر کارهای سابق ایشان افزودند چنانکه

ابراهیم پسر الیاس در زمان امیر محمد طاهری سپهسالاری اردوی خراسانرا داشت و همو بود که یعقوب صفاری در ۲۵۳ درنزدیکی هرات مغلوب و منهزمش کرد .

معروف‌ترین نواد های اسد نصر است که معتمد خلیفه در سال ۲۶۱ منشور حکومت تمام ماوراء النهر را بنام او صادر کرد او نیز اسمعیل برادرخودرا به نیابت خویش‌به‌بخارا روانه داشته سایربرادران را هم هریك بحکومت شهری فرستاد و باین ترتیب نواده های سامان صاحب حکومت و اسم و رسم معتبری شدند .

✿ امارت اسمعیل از ۲۷۹ تا ۲۹۵ ✿

اسمعیل مدتها از جانب برادر بزرگتر بعدل و رفق در بخارا حکومت میکرد تا آنکه رافع ابن هرثمه در خراسان خروج نمود و بحکم مجاورت با اسمعیل طرح دوستی ریخت بد اندیشان این دوستی اسمعیل را با رافع پیش نصر بد تعبیر کرده گفتند اسمعیل خیال‌دارد بکمك رافع ترا از سمرقند بردارد وخود حاکم بالاستقلال ماوراء النهر گردد ـ نصر در نتیجهٔ این سعایت از برادر اندیشه ناك شد و لشکر بدفع او ببخارا فرستاد رافع واسطه شده خصومت بین دو برادر را بصفامبدل ساخت ولی‌اندکی‌بعدباز سعایت مفسدان‌دوستی بدشمنی مبدل شد و ایندفعه جنك درگرفت و نصر اسیر شد (۲۷۵) اسمعیل برادر را ببخارا آورد و آنچه لازمهٔ احترام و تعظیم بود در بارهٔ او بظهوررسانید و دست اورا بوسید وبعزت تمام بسمرقندفرستاد و خود بهمان وضع سابق بنیابت برادر در بخارا ماند تا آنکه نصر در ۲۷۹ وفات یافت و اسمعیل فرمانفرمای بالاستقلال تمام ماوراءالنهر

گردید تشکیل سلسلهٔ سامانی در ماوراءالنهر مسئلهٔ کشمکش تاریخی ایران و توران را تجدید کرد و سامانیان را بدفاع ایران از هجوم طوایف ترك و مغول که از قدیم ترین ازمنهٔ تاریخی با ایرانی کینهٔ دیرینهٔ داشتند مامور و مجبورنمود چنانکه اسمعیل کمی پس از فوت نصر یعنی در سال ۲۸۰ از سیر دریا گذشت و بایکی از پادشاهان ترك جنك کرده او را مغلوب ساخت و پدر و زوجه اش را باسیری بسمرقند آورد و بقدری غنیمت آورد که بهر یك از سپاهیانش قریب هزار درهم رسید .

امیر اسمعیل چنانکه دیدیم در ۲۸۷ در بلخ بر عمرولیث ظفر یافت و اورا مغلوب و مقید ساخته فرمان حکومت ماورء النهر و خراسان و سیستان و جرجان و طبرستان و ری را تا حدود اصفهان گرفت و حدود دولت سامانی را از لب سیر دریا تا اواسط عراق عجم بسط داد .

بعداز غلبه برعمرو لیث اسمعیل بطبرستان لشگر کشید (۲۸۸) و بعضی از بلاد آنجارا از تصرف اعیان علوی بیرون آورده بری آمد و آنجارا هم گرفته پسر عم خودرا بر آنشهر حاکم کرد وخود بیخارا بر گشت از آن بعد غالباً بجنك با ترکان مشغول بود تا در ۲۹۵ وفات یافت ،

اسمعیل مردی شجاع و جوانمرد و پرهیزکار و عادل بودو ودر باب خدا پرستی و عدالت و پرهیزکاری اوحکایات متعدده روایت کرده اند وزیری داشته است فضل دوست و شاعر پرور بنام ابوالفضل بلعمی ،

✲ نصر اول ۳۰۱ - ۳۳۱ ✲

بعداز اسمعیل پسرش احمد بامارت رسید و او چندان کفایتی نداشت بعداز پنجسال و کسری حکومت بدست غلامـان خود کشته شد و پسرش نصراول جانشین او گشت .

نصر اول بعداز اسمعیل مشهورترین سامانیان است چه مـدت سی‌ساله بسربلندی و عدالت امارت کرده و دراین مدت همواره بنشر علم و ادب و تشویق فضلا و شعرا مشغول بوده و ذخیرهٔ جاویدی از نام نیك برای خود فراهم می‌کرده است و در ابتدا وزارت اورا هم همان ابوالفضل بلعمی سابق‌الذکر داشته و آن وزیر در زمان آن پادشاه امر داده است کتاب کلیله و دمنه را از عربی بفارسی ترجمه کرده‌اند ورودکی شاعررا بنظم آن بشعر فارسی‌مامور نموده‌رودکی هم این‌کار را بانجام رسانده ولی از بدبختی این منظومه او از میان رفته است ــ رودکی را در مدح ابوالفضل بلعمی و امیر نصرسامانی مدایح فراوانی بوده که مختصری از آنها هنوز هم باقیست .

✲ منصور اول ۳۵۰ - ۳٦٦ ✲

بعداز نصر پسرش نوح اول بامارت رسید و بعداز اوفرزندش عبدالملك اول دورهٔ امارت این دو امیر واقعه مهمی ندارد .

چون عبدالملك اول در حین گوی بازی از اسب بزمین خورد و جان سپرد امرا برادر خرد سالش را بعنوان منصور اول در بخـارا بادشاه کردند البتکین ترك که سپهسالاری کل‌اردوی سامانیان وحکومت خراسان را داشت از این انتخب راضی نبود و منصور را نظر بخرده سالی لایق امیری نمیدانست و همین امر مقدمهٔ کدورت بین امیر

سامانی والبتکین شد واین حال باقی بود تاسال ۳۵۶ که منصور البتکین را بیخارا خواست واو چون ازجان خود* ایمن نبود پس از یك جنك باسپاهیان سامانی وغلبهٔ برآنها راه افغانستان را پیش گرفت وبعد از استیلای بر شهر غزنین درآنجا مقر کرد وبا پادشاه کابل ونواحی مجاور دیگر بجنك وجهاد پرداخت وکارش رونق گرفت منصور یك بار دیگرهم لشکری بجلوی او فرستاد ولی نتیجهٔ نبرد وسپاهیانش منهزما برگشتند .

❀ نوح دوم ۳۶۶ — ۳۸۱ ❀

نوح دوم جانشین وفرزند منصور اول ویکی از امرای مشهور سامانی است واو چون بامارت رسید ابوالحسین عتبی را که جوانی فاضل وکاردان وکافی بود بوزارت خود انتخاب کرد ولی ابوالحسن سیمجور سپهسالار اردوی خراسان که بعد از البتکین باینمقام رسیده بود بانتخاب او مخالفت کرد وباین سبب بین وزیر وسپهسالار اردو صفائی وجود نداشت تاآنکه عتبی نوح را بعزل ابوالحسن وا داشت وبجای او یکی ازغلامان پدرش را که بابوالعباس تاش موسوم و به حسام الدوله ملقب بود بحکومت خراسان و سپهسالاری اردو فرستد و ابوالحسن فایق را هم بمقام حاجب سالاری نوح منصوب نمود چون دراین زمان خلف بن احمد صفاری در سیستان قیام کرده وباسپاه سامانی مشغول نبرد بود وسامانیان بگرفتن قلعهٔ که خلف در آنجا محصور شده قادر نمیامدند امیر نوح ابوالحسن سیمجور را بدفع خلف فرستاد ولی عتبی وزیر پنهانی با خلف قرار داد که او قلعه را بتصرف یکی دیگر ازسران سپاه سامانی دهد و خود بقلعهٔ دیگری

پناه برد تا فتح نصیب ابوالحسن نشود چون خلف چنین کرد و مطلب کشف شد ابوالحسن برای کشیدن انتقام از وزیر با فایق همدست شده بکمک هم آن وزیر کافی هنرمند را بقتل رسانیدند (۳۷۱)

بعد از قتل ابوالحسن عتبی عرصهٔ خراسان میدان تاخت وتاز شد وهرج ومرج درکار دولت سامانی روی کرد بالاخره امیرنوح برای رفع غائله ها واعادهٔ امن وراحت قرار داد که سپهسالاری اردو وحکومت نیشابور حسام الدوله تاش را باشد وبلخ فایق را وهرات و قهستان ابوالحسن سیمجور را و چون ابوالحسن وفات یافت نوح حکومت این قسمت اخیررا به پسرش ابوعلی سیمجور داد .

این تقسیم بجای آنکه منازعات امرای سامانی را خاتمه بخشد اسباب کشمکش های دیگری شد که قسمت عمدهٔ آن جنگهای ابوعلی سیمجور و ابوالعباس تاش است ـ عاقبت تاش از سامانیان رو گردان شده پیش فخرالدوله دیلمی رفت واز او حکومت جرجان را گرفته تا سال ۳۷۹ درآنجا بسر میبرد تادرهمانجا وفات کرد وامیر نوح مقام اورا به ابوعلی داد لیکن بزودی از او رنجید وهرات را از حوزهٔ حکومتی او مجزا ساخته بفایق واگذاشت و بدست خود آتش جدال بین فایق وابوعلی را روشن کرد .

فایق بعد ازیك جنگ ازابوعلی شکست خورد وبمرو گریخت بعد لشکریانی فراهم کرده بی اجازهٔ امیر نوح عازم بخارا شد نوح یکی دیگر از امرارا یعنی بکتوزون حاجب او را منشمدد معاونش ساخت سپس جرم ابوعلی سیمجوررا بخشیده بار دیگر بحکومت خراسانش گماشت .

ابوعلی این دفعه سودای امارت وسلطنت دردماغ خود می پخت

و برای رسیدن باین مقام بهر وسیله متشبث میشد چنانکه عاقبت به بغرا خان ترك پادشاه کاشغر توسل جست و از نفهمی یك مشت ترك نیم وحشی آسیای مرکزی را برای تحصیل سلطنت دو روزه بطرف یکی از آباد ترین وبهترین قسمتهای ایران آن عصر کشاند .

بغراخان بتحریك ابوعلی بماوراء النهر آمده فرمانده سپاه سامانی را اسیر کرده متوجه سمرقند شد امیر نوح فایق را خواست و اورا بالشکریانی بجلوی بغراخان فرستاد ولی فایق هم خیانت کرد و سمرقندرا گذاشته ببخارا گریخت ونوح ازناچاری فرار اختیارنمود .

بغراخان ببخارا آمد و برتخت امارت جلوس کرد بلخ را بفایق داد وابوعلی سیمجوررا مثل سابق بسپهسالاری اردوی خراسان بنیشابور فرستاد وچیزی دیگر برشغل او نیفزود عاقبت بغراخان از بدی هوای بخارا بیمار شده راه ترکستان پیش گرفت ولی دربین راه مرد ونوح اینموقع را مغتنم شمرده بار دیگر در بخارا بتخت امارت نشست .

چون فایق وابوعلی هیچکدام از امیر نوح دل خوشی نداشتند بعد از مردن بغراخان چاره جز آن ندیدند که دست یکانگی بیکدیگر دهند ومتفقاً امیر سامانی را ازمیان بردارند امیر نوح هم بدین علت که خود قدرتی نداشت بسبکتکین داماد البتکین وپسر او محمود متوسل گردید واین پدر وپسر درسال ۳۸۴ ازغزنین متوجه خراسان شده ابوعلی وفایق‌را دفع و خراسان را امن کردند وامیر نوح‌بپاداش این‌خدمت سبکتکین‌را ناصرالدین ومحمود را سیف‌الدوله لقب داد وسیف‌الدوله بجای ابوعلی سپهسالارکل اردوی سامانیان شد

✿ انقراض سلسلهٔ سامانی در ۳۸۹ ✿

بعد از نوح ثانی پسرش منصور ثانی بامارت رسید واوفایق‌را بکارهای بزرك گماشت بعضی دیگر ازامرا ایلك خان جانشین بغراخانرا ببخارا دعوت کردند ایلك‌خان بخارا گرفت و منصور گریخت فایق سپاهی جمع آورده ایلك‌خانرا شکست‌داد ومنصور ببخارا آمده حکومت خراسانرا به بکتوزون داد ولی بکتوزون عاقبت بهمراهی فایق امیر سامانی را گرفته کور کرد و برادرش عبدالملك ثانی را اسماً امیر نمود چون این خبر بسیف الدوله محمود رسید بکین‌خواهی منصور برخاست و بافایق وبکتوزون مصاف‌داده ایشان را مغلوب کرد و فایق‌شد این‌دو هم بپناه ایلك ترك رفته اورا ببخارا وارد کرد و عبد الملك گریخت (۳۸۹) - چون در این تاریخ ماوراءالنهر بکلی در تحت استیلای ایلك خان آمده و بخارا پایتخت سامانیان نیز بچنك او افتاده‌است‌دولت سامانی را باین سال ختم میکنند .

سامانیان چنانکه در شعر ذیل تعداد شده نه‌نفر بوده‌اند :

نه تن بودند زال سامان مشهور
هر یك بامارت خراسان ماءور
اسماعیلی و احمدی و نصری
دو نوح دو عبدالملك و دو منصور

پایتختشان شهر بخارا حوزهٔ حکومتشان ماوراءالنهر وخراسان و سیستان و گاهی هم طبرستان و ری - این سلسله اول سلسلهٔ معتبر ایرانی است که باترکان توران نزاع پرداخته و برای دفاع ایران در مقابل سیل هجوم ایشان قدمردانگی علم کرده ظهور آل‌بویه درایران جنوبی وغربی و گرفتاری امرای سامانی در منازعات باآنان ایشان را

به ضعف دوچار کرده و بالنتیجه راه و رخنه برای نفوذ ترکها در ایران باز شده است .

خدمت دیگر سامانیان بایران سعی بلیغی است که امرای این سلسله در احیای ادبیات و نظم و نثر زبان فارسی بخرج داده اند و این در آن ایام کار بزرگی بوده است که از هر جهت قابل توجه است چه بالاخره در نتیجهٔ همین مساعی زبان فارسی نضجی گرفته و در مقابل عربی شأن و اعتباری یافته است - آنچه غزنویان وسلاطین دیگر بعد از سامانیان در ترویج نظم و نثر فارسی کرده‌اند در واقع تعقیب خیالات این امرای بزرگوار است زیرا که تخم درخت پرثمری را که ادبیات فارسی میگوئیم در اصل اینان کاشته و بقدر وسع در تربیت آن کوشیده‌اند مساعی دیگران بیشترموقوف باز کردن شکوفه‌ها و بثمر رساندن میوه های آن بوده است .

(سامانیان ۲۷۹ - ۳۸۹)

تعداد	اسم	از	سال	الی	سال
۱	امیر عادل اسمعیل ابن احمد	«	۲۷۹	«	۲۹۵
۲	امیر شهید احمد ابن اسمعیل	«	۲۹۵	«	۳۰۱
۳	امیر سعید نصر ابن احمد	«	۳۰۱	«	۳۳۱
۴	امیر حمیــد نوح بن نصر	«	۳۳۱	«	۳۴۳
۵	امیر رشید عبدالملك بن نوح	«	۳۴۳	«	۳۵۰
۶	امیر سدید منصور بن نوح	«	۳۵۰	«	۳٦٦
۷	امیر رضی نوح بن منصور	«	۳٦٦	«	۳۸۷
۸	امیر ابوالحارث منصور بن نوح	«	۳۸۸	«	۳۸۹
۹	امیر عبد الملك بن نوح	«	۳۸۹	«	۳۸۹

فصل سوم

(غزنویان)

چون دولت عباسی رو بضعف گذاشت (از بعد از متوکل) و خلیفه آلت‌دست وزراء و امرا شد خلفا نظر بهنر شجاعت وبیباکی که در ترکها سراغ داشتند جماعتی ازایشانرا بعنوان قراولان‌خاصه‌استخدام کردند و اول خلیفهٔ که‌باین امر مبادرت نموده معتصم خلیفهٔ هشتم عباسی‌است که‌مادرش ترك نژاد بوده و بهمین جهت طبع ترکی بر مزاجش غلبه داشت ترکها از این زمان ببعد برای آنکه در دربار خلفا نفوذ یابند و آزادانه رفت و آمد کنند و بمشاغل مهمه برسند بتدریج قبول اسلام کردند وبالاخره‌بمقصودیکه سالهادرپی آن‌میکوشیدند رسیدند یعنی از زمان معتصم ببعد ابتدا بشکل رفت وآمد و داد و ستد و بعد بطرز مهاجرت و کوچ نشینی ازسیر دریا (سیحون) گذشتند و مانند خاری جگرشکاف در پهلوی ایران جای گرفتند نفوذ ترکها در ایران بشکل مهاجرت و کوچ نشینی مقارن شده‌است بااوقاتیکه امرای ایرانی شمال شرقی (سامانیان) و ایران‌مرکزی جنوب‌غربی (آل بویه) بایکدیگر مشغول کشمکش بوده و بالنتیجه رو بضعف میرفتند غیراز ترکانیکه بغلبه وزد وخورد وارد ایران شده‌اند عدهٔ از ایشانراهم امرای سامانی در ضمن جنك با طوایف تورانی آنطرف سیر دریا باسیری گرفته و در ماوراء النهر و خراسان بغلامی فروخته بودند ازاین غلامان بعدها بعضی ترقی یافته و بمشاغل و مناسب مهمه

رسیده‌اند - ترکان سلجوقی از نوع اول و ترکان غزنوی از نوع دوم اند .

چون در اول امر در ایران مذهب عمومی تسنن بود ترکانیکه اسلام آورده اند همه بتسنن گرویده‌اند و همین پیش آمد هم اختلاف دیگری بین ایرانی های مایل بتشیع و ترکان متعصب سنی ایجاد کرده است .

چون ترکها عموماً در مذهب خود متعصب بوده و هیچوقت مثل ایرانیها وعربها بازادی وارد مرحلهٔ تحقیق و بحث در مسائل مذهبی نشده اند از همان اوانیکه اسلام آورده اند برای مسلمان کردن مشرکین مجاور و پیشرفت اسلام پا در رکاب جهاد گذاشته و بالشکر کشی و غلبه و قتل و غارت مقداری از ممالك اطراف را گرفته و مردم آنرا بائین اسلام آشنا ساخته‌اند .

✿ اصل و نسب غزنویان ✿

ترکان غزنوی منسوبند بشهر غزنه یا غزنین که از بلاد افغانستان حالیه است ابتدای کار و شوکت و اعتبار ایشان از آنجا شروع میشود اول پادشاه این سلسله سلطان محمود پسر سبکتکین سابق الذکر است که اورا محمود غزنوی هم میگویند و پدر او سبکتکین غلام و داماد شخص دیگری بوده است الب تکین نام که اورا احمد بن اسمعیل سامانی از میان غلامان ترك خریده بود

البتکین در خدمت سامانیان تربیت شد و ترقی کرد تا در ایام نوح اول بسپهسالاری اردوی خراسان و حکومت آن کشور منصوب و برقرار گردید و در نیشابور مقام نمود این شخص چنانکه در تاریخ سامانیان

دیدیم در آخر کار بطر باختلافیکه با منصور اول پیدا کرد راه افغانستان پیش گرفت و قلعهٔ غزنین را تصرف در آورده در آنجا برای خود دستگاه حکومتی ترتیب داد - بعداز الب تکین دامادش سبکتکین جانشین او شد واین شخص که پدر غزنویان است در اندك مدتی بقوهٔ شجاعت و عزم تقریباً تمام افغانستانرا مسخر خود ساخت و بر بلاد کابل و قندهار و بست و قصدار (این دو شهر از بلاد سیستان قدیمند) مسلط شد و قشون معتبری از ترکان و افغانهای جنگی گرد خود جمع آورد .

سبکتکین در مدت اقامت در افغانستان چند کرت به پنجاب و قسمت شمال غربی هندوستان بعزم جهاد حمله کرده و غنایم بسیار از این سفر های خود بدست آورده است و در یك نوبت بین کابل و پیشاور قریب ۱۰۰،۰۰۰ نفر از هندیان را مغلوب و منهزم نموده است .

☆ سلطان محمود غزنوی ۳۸۷ - ۴۲۱ ☆

در همان سالیکه نوح دوم وفات یافت سبکتکین هم زاد دیدهٔ دیگر گرفت و بحکم وصیت جانشینی او بپسر کوچکترش اسمعیل که در افغانستان حضور داشت رسید .

محمود که درخراسان بکفایت کار سپهسالاری اردوی سامانیان مشغول بود چون خبر وفات پدر و انتصاب برادر را شنید بغزنین حرکت کرد وبکمك امرا برادررا گرفته محبوس نمود وخود پادشاه شد .

چون محمود بر برادر غلبه یافت از منصور ثانی سپهسالاری

اردوی سامانی را که شغل پدرش بود خواست لیکن منصور مسامحه نمود و آنرا بیکتوزون واگذاشت ، محمود لشکر بخراسان کشید و بکتوزون را منهزم کرد واین سپهسالار فراری ببخارا پیش منصور رفته اورا بجنگ بامحمود واداشت ولی محمود نظر بحقوق ولینعمتی که سامانیان براو و پدرش داشتند برای مبارزه حاضر نشد بغزنین بر گشت .

موقعیکه محمود بغزنین مراجعت نمود بکتوزون وفایق همدست شده منصور را کور کردند و برادر خرد سالش عبدالملک ثانی را بتحت امارت نشاندند و درهمین اوان هم ایلك خان بر بخارا مستولی شده آنجارا گرفت ودولت سامانی را منقرض کرد (۳۸۹)

چون محمود از کور کردن منصور و استبداد امرای سامانی اطلاع یافت ازغزنین عزیمت خراسان نمود وپس ازیك جنگ برفایق وبکتوزون فایق شده خراسانرا از وجود ایشان تاك کرد و حکومت آنرا به برادر خویش نصربن ناصرالدین سپرد و در ازاء این خدمت ازطرف خلیفه بلقب یمین الدوله وامین الملة مفتخر وسر افراز گردید

بعد از چندی محمود با ایلك خان صلح کرد و دختر اورا بزوجیت گرفت وباین ترتیب بین این دونفر امیر ترك که برسر تملك قسمتی از ایران با یکدیگر نزاع می کردند صلح برقرار شد و محمود تامدتی از طرف سرحد ماوراء النهر آسوده خاطر گردید .

درسال ۳۹۳ مردم سیستان که ازظلم امیر خود خلف بن احمد صفاری بجان آمده بودند محمود را بدفع او وفتح سیستان دعوت کردند محمود هم بان سرزمین رفته خلف را گرفت وحبس کرد وبرسیستان مستولی وازاین زمان سلطان مشهور شد خلف در حبس

محمود بود تا در ۳۹۹ وفات کرد .

✿ غزوات محمود در هند ✿

سلطان محمود پس از آنکه تاحدی از طرف ماوراء النهر و خراسان فارغ وراحت شد دنبال خیالات پدررا گرفت واز کوههای شرقی فلات ایران گذشته قدم درجلگهٔ سند گذاشت و باراجه ها و امرای برهمنی مذهب هند بجهاد پرداخت . . سلطان محمود ده الی دوازده سفر جنگی بهندوستان کرده وبا نیت جهاد بتسخیر بلاد کشمیر وپنجاب و دوآب وغارت معابد وبتخانه های هند پرداخته و غنایم واموال زیاد از آنجا بایران آورده است و او اول کسی است که مذهب اسلام و زبان فارسی‌را در هند داخل کرده و اهالی این مملکت بزرك را به‌آئین محمدی وادبیات فارسی آشنا نموده است .

سلطان محمود درمدت ۲۵ سال (از ۳۹۲ تا ۴۱۷) هر وقت مجال میکرده و از حدود ماوراء النهر و عراق آسوده خاطر میشده بطرف هندوستان توجه مینموده و بابت پرستان آنديار بجهاد میپرداخته است وما ذیلا باهم وقایع ایندوره اشاره میکنیم

سلطان محمود سفر اول خودرا بهند درسال ۳۹۲ یعنی قبل‌از دستگیری خلف بن احمد صفاری شروع کرده و دراین دفعه مقداری غنیمت و اسیر بچنك آورده بغزنه برگشت بعد درسالهای ۳۹۵ و ۳۹۶ بجلگهٔ سند داخل شده شهر مشهور (مولتان) را گرفت و بر پادشاه آنجا ظفر یافت واورا دست نشاندهٔ خویش کرد .

✿ وفات سلطان محمود در ۴۲۱ ✿

سلطان محمود باآنکه قسمت عمدهٔ سلطنت خودرا مشغول جهاد

با کفار هند بوده باز ازتوجه بسایر حدود ممالك خویش غفلت نکرد و هر وقت مجال یافته بطرف ماوراء النهر و عراق هم توجه نموده است و در ایندو سمت پیشرفت های عمدهٔ او یکی فتح خوارزم است در سال ۴۰۷ که درنتیجهٔ آن ملوك آن ناحیه که بخوارزم شاهیان قدیم معروفند درتحت حمایت او قرار گرفتند .

دیگر فتح ری است در سال ۴۲۰ که آخرین فتوحات سلطان محمود حساب میشود این قسمت ازعراق را پس از گرفتن از مجدالدولهٔ دیلمی به پسر خود مسعود واگذاشت و سال بعد یعنی در ۴۲۱ پس از سی و یکسال سلطنت وفات کرد سلطان محمود اگرچه ترك بود و طبع ترکی اقتضای خشونت و بی توجهی بعلوم و ادبیات را دارد ر سلطنت خویش بعلم و ادب توجه کرده و این توجه او بیشتر از دو راه بوده یکی بنظر رقابت با امرا وشاهان دیگر ایران وعقب نماندن از امرای سامانی که در این راه پیشقدم بوده دیگر بواسطهٔ وجود وزراء و امرای دیگر که در دربار او اجتماع داشته و خود ایشان مشوق علم وادب بشمار می آمده‌اند مشهور ترین این جماعت احمد بن حسن میمندی وزیر است که از منشیان زبردست و درفارسی وعربی هر دو شاعر و استاد بوده و تا ۴۲۴ هم حیات داشته و سه سال نیز وزارت سلطان محمود را کرده است .

اقداماتی را که امرای سامانی در تشویق نظم و نثر فارسی و احیای ادبیات این زبان شروع کرده بودند ازخوشبختی سلطان محمود در زمان او بثمرهٔ کامل رسید و شعرای بزرك مثل فرخی و عنصری و عسجدی و از همه بزرگتر استاد ابوالقاسم فردوسی پیدا شد که معاصر شدن ایشان هم با محمود مقداری او را مشهور کرده این

سلطان با آنکه باین شعرا صلات بسیار میداده و برای شکوه دربار خود این قبیل مردمرا از اطراف جلب مینموده باز اسم خوبی در ادبیات فارسی ندارد زیرا که نظر بتعصب مذهبی و کینهٔ با شیعه بزرگترین نمایندگان شعر فارسی یعنی فردوسی را از خود رنجانده و چنانکه باید قدر آن وجود یگانه را ندانسته است .

❀ سلطنت سلطان مسعود ۴۲۱ - ۴۳۳ ❀

سلطان محمود در ایام حکومت خراسان وعراق وخوارزم را بمسعود و حکومت غزنه و هند را بپسر کوچکترش محمد واگذاشت و محمد پس از وفات پدر چون مسعود در پایتخت نبود بجانشینی او انتخاب شد .

وقتیکه مسعود از سلطان شدن محمد اطلاع یافت از اصفهان عزیمت غزنین کرده با برادر روبرو شد واورا گرفته کورومحبوس نمود و بتخت سلطنت جلوس نمود .

مسعود نیز در طرف هندوستان دنبالهٔ خیالات پدر وجد خودرا گرفت و در سال ۴۲۵ بنارس شهر مقدس برهمائیان را تسخیرنمود ولی از جانب خراسان گرفتار بلیهٔ بزرگی شد که بالاخره هم همان سلطنت را از کف او بدر برد و آن حملهٔ ترکان سلجوقی بود که در این موقع قوت گرفته و تاحوالی مرو پیش آمده بودند سلطان مسعود در سال ۴۳۱ در مرو از ایشان شکست خورد و بغزنه گریخت ولی گرفتار لشکریان خود شد و ایشان محمد نابینا برادرش را از حبس خارج نموده سلطان کردند و بعد در سال ۴۳۳ مسعودرا کشتند .

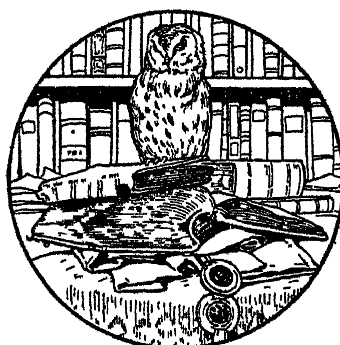
❀ انقراض سلطنت غزنویان در ایران ❀

بعد از شکست سلطان مسعود قسمت مشرق ایران از دست غزنویان خارج شد و بتصرف سلاجقه درآمد و درنتیجه متصرفات غزنویان منحصر گشت بافغانستان و قسمتی از هند که اولاد سبکتگین مدتها بعد از سلطان مسعود و بر افتادن سلطنتشان از ایران در آنجا امارت داشته‌اند ولی دیگر چندان صاحب اسم و رسمی نبوده وطرف اعتنا شمار نمی آمده‌اند مشهور ترین ایشان بعد از محمود و مسعود یمین الدوله بهرامشاه (۵۱۲ ـ ۵۴۴) است که از مشوقین ادبیات فارسی است و شعرای بزرگ مثل نظامی و سنائی او را مدح کرده و کتاب مهمی مثل کلیله و دمنه را ابوالمعالی نصر الله منشی شیرازی بنام او بفارسی ترجمه نموده است ـ انقراض سلطنت غزنویان‌ازایران بدست سلاجقه در ۴۳۱ و سپری شدن دولت ایشان از هند بدست سلاطین غور در ۵۹۸ اتفاق افتاده است اهمیت عمدهٔ غزنویان بیشتر از جهت خدمت بانتشار مذهب اسلام و تشویق وترویج ادبیات فارسی در هندوستان است که در جای خود اهمیت کای دارد .

(اسامی سلاطین غزنوی با مدت سلطنت هر یك)

تعداد	اسم	از سال	الی سال
۱	یمین الدوله محمود پسر سبکتکین	» ۳۸۷	» ۴۲۱
۲	شهاب الدوله مسعود	» ۴۲۱	» ۴۳۳
۳	امیر محمدبن محمود	» ۴۳۳	» ۴۳۴

تعداد	اسم	از	سال	الی	سال
۴	مودود پسر مسعود	»	۴۳۳	»	۴۴۱
۵	مسعودثانی پسر مودود	»	۴۴۱	»	۴۴۲
۶	بهاء الدوله علی پسر مسعود	»	۴۴۲	»	۴۴۳
۷	عبدالرشید پسر سلطان محمود	»	۴۴۳	»	۴۴۴
۸	فرخ زاد پسر عبدالرشید	»	۴۴۴	»	۴۵۰
۹	ظهیرالدوله ابراهیم پسرسلطان مسعود اول	»	٤٥٠	»	٤٩٢
۱۰	مسعود ثالث پسر ابراهیم	»	۴۹۲	»	۵۰۸
۱۱	شیرزاد پسر مسعود ثالث	»	۵۹۷	»	۵۰۹
۱۲	سلطان الدوله ارسلانشاه برادر شیرزاد	»	۵۰۹	»	۵۱۲
۱۳	یمین الدوله بهرامشا پسر مسعود ثالث	»	۵۱۲	»	۵۴۴
۱۴	خسروشاه پسر بهرامشاه	»	۵۴۴	»	۵۵۱
۱۵	خسرو ملك پسر خسرو شاه	»	۵۵۱	»	۵۹۸



فصل چهارم

(دیالمهٔ آل زیار و آل بویه)

❀ سرزمین دیلم و دیالمه ❀

دیلم درقدیم قسمتی بوده است از ولایات ساحلی بحر خزر که بیشتر گیلان حالیه را شامل میشده وسلسلهٔ عظیم البرز بین آن و عراق عجم قرار داشته .

بواسطه وجود حصار البرز اهالی دیلم هم مثل مردم طبرستان سالها درمقابل لشکریان اسلام مقاومت کردند ومدتهارا پس‌از انقراض سلسلهٔ ساسانی بهمان کیش آبائی خویش یعنی آئین زردشتی ماندند و باآنکه مسلمین چند بار بان سمت لشکر کشیدند نتوانستند تمام آنرا مسخر سازند بهمین نظر دیلم پناهگاه مأمونی شد برای سرکشان و مخالفین ومدعیان خلفای عباسی مخصوصاً اولاد علی .

مقصود از دیالمه امرا و پادشاهانی است که از سر زمین دیلم خروج کرده و برخلفا شوریده‌اند وایشان دوسلسله عمده‌اند دیالمهٔ آل زیار ودیالمه آل بویه

❀ تشکیل سلسلهٔ زیاری در ۳۱۶ ❀

در سال ۲۵۰ مردم قطعهٔ سرحدی بین طبرستان ودیلم از ظلم حاکم خود که عامل سامانیان بود بتنگ آمدند وبراو شوریده بیرونش کردند بعد یکی از سادات مقیم ری را که حسن بن زید علوی نا

داشت و بداعی کبیر ملقب شد بسر زمین خود دعوت نموده با او بیعت کردند و داعی سلسلهٔ علویان طبرستان را تشکیل داد .

سرکردکان دیلم وسرکشان آن ناحیه ظهور علویان را درطبرستان ودیلم غنیمت شمرده همه درخدمت ایشان داخل شدند و بدعوت آن جماعت باعمال خلفا و سامانیان بنزاع پرداختند .

یکی از سرداران معروف دیلم اسفار پسر شیرویه است که در سال ۳۱۵ (زمان امیر نصر سامانی) برطبرستان استیلا یافته وبرای خود اسم و رسمی تحصیل کرده است ــ در جزء سرکردکان سپاه اسفار دلاور دیلمی دیگری بود بنام مرداویج پسر زیار که بعدها قدرت بسیار حاصل کرده ومؤسس سلسلهٔ زیاری شده است ــ مرداویج مردی باند نظر وعالی همت بود وبالشگریان بخوبی رفتار میکرد بطوریکه ایشانرا فدائی خودکرده بود عاقبت بکمك ایشان برآقای خود اسفار شورید و در ۳۱٦ اورا کشت وخود مستقل شد سپس نواحی قزوین وطبرستان وری وهمدان وبروجرد وقم وکاشان واصفهان واهواز را گرفت و اصفهان را پایتخت خود داد ــ مرداویج چون شخصی ایران دوست و علاقمند به آداب قومی و ملیت ایرانی خود بود همه وقت میل داشت بغداد را از خلیفه بگیرد و دولت عرب را منقرض نموده حکومت را بار دیگر بایرانیها برگرداند

چون مرداویج سپاهیان ترك قشون خود اعتماد نداشت وایشانرا تحقیر میکرد جماعت مزبورهم امیر دلیردیلمی را در همان سالکه میخواست عازم بغداد شود در اصفهان بقتل رساندند و او را از اجراء مقصد عالیه اش باز داشتند . (۳۲۲)

مرداویج مؤسس سلساه زیاری است و اگرچه خود ودولت

مُستعجل بوده و بزودی از میان رفته است ولی اولاد او که بدیالمهٔ آل زیاد معروفند مدت ۱۱۸ سال (از ۳۱۶ تا ۴۳۴) درقسمتی از طبرستان و جرجان و استرآباد حالیه سلطنت میکرده و با سامانیان و غزنویان و آل بویه روابط صلح و جنك داشته اند

✿ شمس المعالی قابوس و شمگیر ۳۶۶ - ۴۰۳ ✿

بعداز وفات مرداویج سرکردگی دیالمه ببرادرش وشمگیر رسید ولی او با مخالفت اولاد بویه مواجه شده از عراق صرف نظر کرد و بهمان طبرستان و جرجان قناعت نمود .

بعداز وفات وشمگیر (۳۵۷) بین دو پسرش قابوس و بهستون بر سر جانشینی پدر اختلاف شد و این اختلاف تا ۳۶۶ که سال وفات بهستون است باقی بود چون بهستون وفات یافت قابوس جرجان و طبرستان را تسخیر کرده مستقلا پادشاه شد

شمس‌المعالی قابوس درخشان ترین نمایندهٔ خاندان زیاری است و از پادشاهان عالم و فاضل و کریم و جوانمرد و بدوستی علم وهنر و خوشی خط معروفست و در عصر خود باین صفات در تمام ممالك اسلامی اشتهار داشته مخصوصاً دربار او انجمن علم و ادب ومجمع شعرا و فضلابوده و یکی از بزرگترین این جماعت ابوریحان بیرونی عالم و حکیم بزرك ایران است که مدتها پیش او باحترام میزیسته و کتاب آثارالباقیه خودرا بنام اونوشته است سلطنت قابوس بدو دوره تقسیم میشود : یك دوره از ۳۶۶ تا ۳۷۰ که چهارسال اول سلطنت اوست و در آخر این دوره بواسطه حمایتی که از فخرالدوله دیلمی کرده مجبور بترك مملکت خویش شده است وهیجده سال‌از ۳۷۰

تا ۳۸۸ در خراسان سرگردان مانده ، دوره دیگر از ۳۸۸ تا ۴۰۳ که در این دوره بالاخره بواسطه شدت سخت گیری و انتقام کشی جماعتی از کسانش او را گرفته ابتدا حبس و بعد مقتولش کردند و سلطنت را به پسرش فلك المعالی منوچهر (۴۰۳ - ۴۲۴) دادند و این فلك‌المعالی ممدوح اولی منوچهری شاعر مشهور است .

(دیالمهٔ آل بویه ۳۲۵ - ٤٤٧)

✲ فرزندان بویهٔ ماهی‌گیر ✲

در موقعیکه مرداویج برضد خلیفه قیام کرده و درعراق بتاخت و تاز مشغول بود سه نفر جوان دیلمی فرزندان بویهٔ ماهیگیر باسامی علی و حسن و احمد که به بهرام گور نسب میرسانند در خدمت او قرار گرفتند و امیر زیاری ایشانرا بملازمت خود پذیرفت بعد برادر بزرگتر یعنی علی را بحکومت کرج (ولایتی بوده است در جنوب همدان) فرستاد و او پس از قتل مرداویج بدستیاری دو برادر خود عراق و فارس را مسخر ساخته خود و برادران را از قید اطاعت آل زیار خلاص ساخت و باین ترتیب سلسلهٔ سلاطین آل بویه که طبقهٔ دیگر دیالمه اند تشکیل یافت (۳۲۵)

علی برادر کوچك خود احمد را بفتح کرمان فرستاد و او پس از فتح آندیار بتسخیر خوزستان مأمور شد و بزودی اهواز را گرفته عزیمت بغداد کرد و در ۳۳۴ برمستکفی خلیفه استیلا یافته بغداد را گرفت و خلیفه از راه تملق اورا معزالدوله و علی را عماد الدوله وحسن‌را رکن الدوله لقب داد احمد هم کمی بعد مستکفی را

خلع و کور کرد و بر عمارات بغداد لعن معاویه را نوشت و مردم را باقامهٔ مراسم تعزیه داری آل عبا واحیای عاشورا واداشت

✿ سلطنت عضد الدوله ۳۳۷ - ۳۷۲ ✿

چنانکه گفته شد عماد الدوله بمناسبت آنکه پسر نداشت یکسال قبل از وفات برادر زادهٔ خود یعنی عضد الدوله پسر رکن الدوله را بشیراز خواست و او را ولیعهد و وارث ملك خود نمود عضد الدوله پس از وفات عم بکمك پدر خود فارس را مطیع و آرام و در ۳۵۷ کرمانرا ضمیمهٔ ممالك خود نمود بیاری پسر عم خویش عز الدوله بختیار پسر معز الدوله در عراق عرب مغلوب ترکان قشون خود شده بود شتافت و ایشانرا در ۳۶۴ مغلوب نموده عزالدوله را بواسطهٔ بیکفایتی از سلطنت عراق انداخت و حبس کرد سپس آنجا را هم بممالك دیگر خود ملحق نمود .

رکن الدوله قبل از وفات ممالك خود را بین سه پسر خویش عضدالدوله و فخر الدوله و مؤید الدوله تقسیم کرد فارس و کرمان را بعضد الدوله داد و همدان و قسمتی از عراق عجم را بفخرالدوله واصفهان را بمؤید الدوله واگذاشت وایندو پسر کوچکتر را توصیه کرد که از اطاعت عضد الدوله برادر بزرگتر خویش خارج نشوند .

درسال ۳۶۹ بین فخر الدوله و عضدالدوله بهم خورد ومؤیدالدوله مأمور ضبط ممالك برادر شد چون فخر الدوله تاب مقاومت نداشت بجرجان بپناه قابوس و شمگیر رفت و چنانکه پیش ذکر شد در سال ۳۷۱ بکمك آن پادشاه با دو برادر جنك کرد ولی شکست خورد و با قابوس بخراسان فرار کرد وطبرستان وجرجان وری مسخر عضدالدوله

و مؤید الدوله شد -

فخر الدوله و قابوس هیجده سال در خراسان ماندند چون عضدالدله در ۳۷۲ و مؤید الدوله در ۳۷۳ وفات یافت فخر الدوله بدعوت از صاحب بن عباد وزیر مؤید الدوله بجانشینی او دعوت و بسلطنت اختیار شد وقابوس نیز بار دیگر بمملکت خود رسید ـ صاحب بن عباد که تربیت شده و پروردهٔ ابوالفضل بن عمید وزیر رکن‌الدوله است وزارت مؤید الدوله و فخرالدوله هردورا داشته و تا ۳۸۵ در حیات بوده و او و استادش ابن عمید از منشیان بزرك زبان عربیند .

عضد الدوله مشهورترین سلاطین آل‌بویه است پادشاهی بود آباد کننده و فضل دوست و شاعر پرور علمای بزرك در دربار اوجمع بوده و شعرای مشهور اورا مدح کرده‌اند و کتب بسیار بنام او نوشته شده و مشهورترین شعرای او متنبی شاعر عرب است که غیر از او خلف بن احمد صفاری و سیف‌الدولهٔ حمدانی را هم مدح گفته است ـ از بناهای عضدالدوله یکی بیمارستان عضدی بغداد است که اطبای معتبر در آنجا هم‌مریضی‌را معالجه میکرده وهم‌شاگردانرا درس‌طب‌میداده‌اند این پادشاه در مشاهد امام حسین و علی بن ابیطالب ابنیهٔ معتبر ساخته و در فارس نیز وجود او منشا آثار خیریهٔ بزرك مثل بنای بند رودخانهٔ کر معروف به‌بند امیر ودارالشفا وآب انبار و غیره گردیده است .

خاندان آل‌بویه را درسال ۴۴۷ طغرل اول‌سلجوقی برانداخته‌است سلاطین آل بویه یکطبقه از شاهنشاهان خوب ایرانند چه‌علاوه برآنکه غالبا مردمانی با کفایت و مدبر و عادل و نیکو رفتار بوده‌اند بعلم و فضل توجه کامل داشته و در احیای مذهب شیعه جد بلیغ بخرج داده‌اند

تعزیه داریرا معمول و عیدغدیر وعاشورارا مرسوم کرده‌اند ـ مشاهد ائمه را ساخته وسادات علویین را احترام بسیار نموده‌اند سعی معزالدوله و عضدالدوله دراین راه ازدیگران بیشتر بوده

جدول اسامی سلاطین آل بویه

تعداد	اسم	از	سال	الی	سال
۱	علی عماد الدوله پسر بویه	»	۳۲۵	»	۳۳۸
۲	احمد معزالدوله پسر بویه	»	۳۲۰	»	۳۵۵
۳	حسن رکن الدوله پسر بویه	»	۳۲۰	»	۳۶۶
۴	عزالدوله بختیار پسر معزالدوله	»	۳۵۵	»	۳۶۷
۵	مؤید الدوله پسر رکن الدوله	»	۳۶۶	»	۳۷۳
۶	فخر الدوله پسر رکن الدوله	»	۳۶۶	»	۳۸۷
۷	ابوطالب رستم مجدالدوله پسرفخرالدوله	»	۳۸۷	»	۴۲۱
۸	عضد الدوله شاهنشاه پسر رکن الدوله	»	۳۳۷	»	۳۷۲
۹	صمصام‌الدوله ابو کالیجار مرزبان پسر عضدالدوله	»	۳۷۳	»	۳۷۹
۱۰	ابوالفوارس شرف‌الدوله پسر عضدالدوله	»	۳۷۶	»	۳۷۸
۱۱	ابونصر بهاءالدوله پسر عضدالدوله	»	۳۷۹	»	۴۰۳
۱۲	ابوشجاع سلطان الدوله پسر بهاء الدوله	»	۴۵۳	»	۴۱۴
۱۳	ابوعلی مشرف‌الدوله پسر بها الدوله	»	۴۱۱	»	۴۱۶
۱۴	ابوالفوارس قوام الدوله پسر بهاءالدوله	»	۴۱۵	»	۴۱۹
۱۵	ابوطاهر جلال الدوله پسر بهاء الدوله	»	۴۱۹	»	۴۳۵
۱۶	ابو کالیجار مرزبان پسر سلطان الدوله	»	۴۳۵	»	۴۴۰
۱۷	ابومنصور فولادستون پسر ابوایجار	»	۴۴۰	»	۴۴۵
۱۸	ملك رحیم خسرو فیروز پسر ابو کالیجار	»	۴۴۰	»	۴۴۷

فصل پنجم

(سلاجقه)

۱ - ❁ اصل و نسب سلجوقیان ❁

سلاجقه دستهٔ هستند از ترکان غز - که درشمال سیردریا بین رود اورال ودریاچهٔ بالخاش سکونت داشتند وبت پرستی یا بعضی از شعب مذهب مسیح سر میکردند در اواخر سلطنت سامانیان و رئیس ایشان که (دقاق) نامداشت قبایلهٔ خود را از توران کوچانده بماوراء النهر آمد وقبول اسلام نموده ودرآنجا ساکن شد .

سلجوق پسر دقاق چهار پسر داشت : اسرائیل - میکائیل - موسی - یونس چون سلطان محمود از کثرت عدد و استیلای ایشان بیم داشت اسرائیل را پیش خود خواند وحبس کرد وآنقدر در حبس نگاهداشت تامرد بعلاوه قسمتی از سلجوقیان را ازماوراء النهر کوچانده دربعضی از ولایات شمالی خراسان مقیم نمود .

در زمان مسعود سلجوقیان بخیال کشیدن انتقام اسرائیل در ممالك غزنوی دست بقتل و غارت برداشتند وبتاخت و تاز پرداختند مسعود هم نتوانست جلوی ایشانرا بگیرد مخصوصاً هرقدر امرا گفتند دفع سلاجقه واجب تر ازجهاد کفار هند است قبول نکرد وراه آن دیار پیش گرفت چون مراجعت کرد دیگر بهیچوجه ازعهدهٔ دو پسر میکائیل یعنی طغرل بیك وچغر بیك که در ۴۲۹ مرو و نیشابور را

گرفته بودند برنیامد وچنانکه دیدیم در ۴۳۱ ازایشان شکست فاحشی خورده خراسانرا از دست داد وبهند فرار کرد .

✿ طغرل اول مؤسس سلسلهٔ سلجوقی - ۴۲۹ - ٤٥٥ ✿

طغرل اول پسر میکائیل است که در ۴۲۹ پس ازفتح نیشابور وشکست دادن سلطان مسعود رسماً پادشاه شده و بعدها اصفهان راهم فتح کرد .

طغرل بعد ازفتح اصفهان آنجارا پایتخت خود قرار داد بعددر ۴۴۶ ملك رحیم دیلمی را گرفت و سلسلهٔ ایشانرا منقرض ساخته بر بغداد مسلط شد و خلیفه القائم بامرالله امر داد باسم او خطبه بخوانند

طغرل بعد ازآنکه یکسال دربغداد ماند در ۴۴۹ عازم الجزیره و موصل ونصیبین ودیار بکررا تسخیر نمود وباعیسویان گرجستان قفقازیه بجهاد پرداخت و امپراطور روم شرقی ازترس هدایائی به نوان او فرستاده ازاو تملق گفت طغرل پس ازمراجعت از گرجستان الجزیره مدعیان خلیفه را از میان بر داشت و دختر اورا بزوجیت گرفته بری آمد و درهمان سال یعنی در ۴۵۵ درری وفات یافت برج ری معروف ببرج طغرل طاهرا از فخرالدوله دیامی است از طغرل .)

طغرل بیك مؤسس سلسلهٔ سلجوقیان ایران است و سلجوقیان ل سلسلهٔ هستند که بعد ازاسلام تمام قسمتهای ایران را درتحت یك طنت واحد آورده وسلسله های کوچك امرا وسلاطین جزء را از ن برداشته اند وزارت طغرل را عمید الملك کندری داشته که یکی منشیان بزرك است واو کیست که حکم داده است دیوانها و دفاتر

دولتی را ازعربی بفارسی بر گردانند .

✿ الب ارسلان — ٤٥٥ - ٤٦٥ ✿

بعد از طغرل بموجب وصیت او سلطنت سلاجقه بپسر برادرش الب ارسلان بن چغر بیك تعلق یافت و او در اوایل کار عمید الملك کندری وزیر را بکشت و وزارت خودرا بخواجه نظام الملك طوسی داد (۴۵۶) .

الب ارسلان ابتدا قسمتی از ماوراء النهر و افغانستانرا که زیر بار اطاعت او نرفته بودند تسخیر کرد بعد باپسر عم خود ، قتلومش پسر ارسلان بن سلجوق) که جد سلاجقهٔ آسیای صغیر محسوب میشود جنك نموده اورا مغلوب ساخت سپس در سال ۴۶۱ عازم الجزیره شده دیار بکر و حلب را گرفت و بحدود ارمنستان رسیده بر بسیاری از بلاد آن استیلا یافت .

امپراطور روم شرقی که رومانوس دیوجانوس[1] نامداشت برای آنکه جلوی سپاهیان پادشاه سلجوقی ایرانرا بگیرد سپاهیانی جمع آورده بارمنستان آمد ولی در محل (ملاز گرد) شکست عظیمی خورد و خود و بسیاری از لشگریانش درچنك الب ارسلان اسیر شدند (۴۶۳)

جنك ملازگرد یکی ازمحاربات قطعی ومهم تاریخ آسیای غربی است چه بعد ازآن واقعه رومیها دیگر نتوانستند درارمستان و آسیای صغیر دوام کنند بلکه مسلمین بتدریج آن نواحی را از تصرف ایشان بیرون آورده راه تسخیر قسطنطنیه وشبه جزیرهٔ بالکانرا برای خود صاف نموده اند بعد از فتح ملاز گرد الب ارسلان با امپراطور صلح

کرد و دختر اورا بازدواج پسرش ملکشاه گرفت و اورا باحترام بمملکت خود باز گرداند سپس عزیمت ماورالنهر کرد و با ۲۰۰۰۰۰ سواره از جیحون گذشت ولی در آنجا بدست قلعه بانی یوسف نام بزخم کارد ازپای درآمد وپس از نه سال و نیم سلطنت وفات یافت (۴۶۵) .

جلال الدین ملکشاه - ٤٦٥ - ۴۸۵

بعد از آنکه الب ارسلان در ماوراء النهر بقتل رسید پسرش جلال الدین که همراه بود بالقب ملکشاه بسلطنت اختیار شدوخواجه نظام الملك هم مثل سابق بوزارت باقی ماند .

چون ملکشاهرا برادران ونزدیکان متعدد بود که همه ادعای سلطنت داشتند پادشاه جوان در ابتـداى كار مجبور شد بدفع ایشان پردازد بهمین عزم ابتدا باعم خود (قاورد پسر چغربیك) که سر بطغیان برداشته بود بمحاربه پرداخت و اورا منهزم و مسموم کرده بعد بر برادر خود غلبه یافت واورا کور نمود و درهمین سال پسر قتلومش سابق الذکر یعنی سلیمان را با نطاکیهٔ شام بحکومت فرستاد و او چنانکه بعد خواهیم دید شعبهٔ سلاجقهٔ آسیای صغیر یا سلاجقـهٔ روم را درآن نواحی تاسیس نمود

درهمان ایامی که سلیمان بن قتلومش بنام ملکشاه آسیای صغیر و شام را تسخیر مینمود خود پادشاه هم از سـال ۴۷۱ ببعد بتسخیر ماورالنهر مشغول شده بود واو دراندك مدتی برسمرقند وبلاد دیگر ماوراء جیحون تسلط یافتـه حدود ایرانرا بحوالی ترکستان شرقی وآسیای مرکزی رساند و درهمین سفر بوده که خواجـه نظام الملك

برای نمودن عظمت دولت و وسعت ممالك سلاجقه اجرت ملاحان جیحون را بر خراج انطاکیه نوشت .

✿ خواجه نظام الملك ✿

قسمت عمدهٔ رونق و اعتبار سلطنت الب ارسلان و ملکشاه بلاشبهه نتیجهٔ کفایت و دانش و سیاست و تدبیر وزیر ایرانی بزرك ایشان خواجه نظام الملك است که از بسیاری جهات در میان وزرای ایران نظیر ندارد

نظام الملك پسر یکی از ملاکین طوس است که بسال ۴۰۸ در آن شهر تولد یافته و در آنجا کسب معلومات و فضایل کرده سپس در مشاغل دیوانی داخل شده و برتبهٔ استیفا ونویسندگی رسیده است .

این مرد دراوان کار سلاجقه پیش چغربیك بمرو آمد واوچون از مراتب فضل و لیاقتش مطلع شد بخدمت الب ارسلانش گماشت و الب ارسلان چنانکه دیدیم پس از قتل عمیدالملك درسال ۴۵٦ وزارت خودرا بنظام الملك واگذاشت و او از این تاریخ تاسال ۴۸۵ وزارت الب ارسلان و پسرش ملك شاه را داشت .

نظام الملك یکی از وزرای کافی و کاردان و از بزرگترین رجال تاریخ ایران است چه علاوه بر مراتب تقوی وزهد و سیاست و حسن اداره مردی دانشمند و دانش دوست بوده و در بلادعمده مثل هرات واصفهان و بصره وبغداد ابنیه وآثار و مدارس متعدده بنا کرده که مشهورترین آنها مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد است ـ یکعده ازبزرگان اسلام در این مدرسه تحصیل معلومات کرده و جماعتی ازمشاهیرایشانهم در آنجا درس گفته‌اند .

از بزرگترین آثار خواجه نظام الملك کتابی است باسم «سیاست نامه»

که آنرا خواجه در طرز آداب و حکومت و سلطنت بفارسی نوشته و آن کتاب که حاوی نکات تاریخی مهمی است یکی از بهترین آثار نثر زبان فارسی عصر سلاجقه محسوب میشود .

ملکشاه چهار پسر داشت : برکیارق ـ محمد ـ محمود ـ سنجر ـ نظام الملك نظر بمصالح مملکتی همه وقت پادشاه را ترغیب میکرد که برکیارق پسر بزرگتر خود را ولیعهد کند ولی زوجهٔ دیگر ملکشاه (ترکان خاتون) برخلاف اصرار داشت پسرش محمود باین سمت برسد باینجهت بین نظام الملك و ترکان خاتون صفائی نبود و ترکان خاتون هم آتش فتنه را دامن میزد عاقبت ملکشاه اندکی قبل از وفات خواجهٔ بزرك را ازمقام خود معزول نمود خواجه را فدائیان اسمعیلی که تازه ظاهر شده بودند درنزدیکی نهاوند کشتند و ملکشاه هم ماه بعد وفات یافت (۴۸۵) ودراندك مدتی دولت عظیم الشان سلجوقی از وزیری کاردان و پادشاهی عادل و نیکو رفتار محروم شد و زمان زوال آن رسید .

ملکشاه مدت بیست سال بسربلندی سلطنت کرد مملکتش ازحدود چین تا بحر روم امتداد داشت و درتمام بلاد اسلام بنام او خطبه میخواندند در ترویج علم و ادب و تشویق علما و شعرا نیز سعی بسیار کرده از معاصرین او یکی خواجه ابوالفتح عمربن خیام نیشابوری حکیم ومنجم و شاعر مشهور است که در ۴۶۷ بفرمان او تاریخ جلالی را ترتیب داده دیگر معزی شاعر که مدایح بسیار ازاو گفته است .

سلطنت پسران ملکشاه

بعد از وفات ملکشاه زوجه‌اش ترکان خاتون مقتدی خلیفه را مجبور کرد که سلطنت پسر چهار ساله‌اش محمود را تصدیق کند و برای

آنکه بدیگران هم سلطنت اورا بقبولاند دراصفهان بجمع سپاه پرداخت ولی نظام الملك و اصحاب او سر بمخالفت برداشته بابر کیارق پسر بزرگتر ملکشاه همراهی کردند و در حدود بروجرد عساکر ترکان خاتون را شکست داده اصفهانرا گرفتند و تاج الملك جانشین نظام الملك را بانتقام خون او بقتل رسانده وزارت را بپسر نظام الملك دادند (۴۸۶)

اندکی بعد از فتح اصفهان برکیارق از عم خود که بکمك سلطان محمود و مادرش برخاسته بود شکست خورد و فراری شد ولی چیزی طول نکشید که مجددا غالب گردید و باصفهان آمده با برادر صلح کرد و چون محمود همانسال یعنی در ۴۸۸ مرد برکیارق رسما جانشین پدر گردید .

برکیارق بعد از استقرار بکرسی سلطنت برادر خود سنجر را در سال ۴۹۰ بحکومت خراسان فرستاد ولی چندی بعد بین او و برادرش سلطان محمد ازیکطرف و بین او و سنجر ازطرفی دیگر نزاع در گرفت و از هردو شکست یافت بالاخره بعد از چند کرت زد و خورد عاقبت بین او ودوبرادرش درسال ۴۹۶ صلح برقرار گردید و ممالك سلجوقی بین او و سلطان محمد تقسیم شد و سنجر مثل سابق بحکومت خراسان باقی ماند .

ملاحدهٔ اسماعیلی

ملاحده یا باطنیه جماعتی بودند اسماعیلی مذهب یعنی بجای امام موسی کاظم اسمعیل پسر دیگر امام جعفر صادق را امام میدانستند و درزمان ملکشاه و وزارت خواجه نظام‌الملك شروع بنشر عقاید خود کردند و دست بکار کشتن هر کس که مخالف مصالح ایشان بود زدند

و چنانکه دیدیم اول دفعه نظام‌الملك را بقتل رساندند .

مؤسس این جماعت فدائی حسن صباح است که بقول مشهور با نظام‌الملك همدرس بوده وبا وجود خوبیهائی که خواجه درایام وزارت بااو کرده نظر بهمت عالی وعزم بلند و فضل و کمالی که داشته سر بمراتب پست فرو نیاورده وعاقبت جاه طلبی اورا بر آن داشت که اسباب زحمت خواجه شده ومصمم گرفتن منصب او گردیده است و چون باین مقصود نرسیده بتاسیس فرقهٔ اسماعیل پرداخت .

حسن صباح مردی فاضل وجسور وکاری بود چون بمصر رفت و خدمت خلیفهٔ فاطمی آنجا که مذهب اسماعیلی داشت رسید مصمم نشر آن مذهب در ایران گردید و در اندك مدتی فدائیانی دور خود گرد آورده برقلعهٔ الموت قزوین مستولی شد و مریدانش در قهستان وعراق وجبال البرز قلاع دیگری را هم تصرف نمودند وبزحمت و آزار وقتل مردم مشغول شده فتنهٔ غریبی درسر تاسر ممالك اسلامی برپا کردند .

برکیارق و سلطان محمد هریك در ایام سلطنت خود مدتی با فدائیان این طایفه مشغول زد و خورد بودند ولی هیچکدام بقلع وقمع ایشان قادر نبودند وسنجر هم که دنبالهٔ اقدامات دو برادر را گرفت بنتیجهٔ نرسید بلکه ملاحده بوسیلهٔ کارد زدن برکیارق و سنجر و مجروح ساختن ایشان آنهارا از تعقیب خیالات خود باز داشتند .

✲ سلطان محمد — ٤٩٨ - ٥١١ هجری

برکیارق درسال ٤٩٨ وفات یافت وسلطان محمد مستقلا پادشاه

شد و او جز ملاحده مدعی دیگری نداشت و برای آنکه بکلی آسوده خاطر شود برادر زادهٔ خود ملکشاه ثانی پسر برکیارق را که طفلی پنجساله بود کور نمود بعد در ۵۰۲ بجهاد بهندوستان رفت واز آنجا مقداری غنیمت آورد و در ۵۱۱ وفات نمود . اولین جنك صلیبی مشرق چنانکه سابق هم دیدیم در زمان این پادشاه اتفاق افتاده .

بعد از وفات سلطان محمد پسرش محمود ثانی که جوانی بیکفایت بود قشونی جمع آورده بجنگ عم خود سنجر آمد ولی در نزدیکی ساوه مغلوب شده از در استغفار پیش آمد و سنجر جوان مردی کرده گناهانش را بخشید وسلطنت عراق وآذربایجان وفارس و ارمنستان و گرجستان وبین النهرین را باو واگذاشت ودختر خودرا هم بزوجیت باو داد .

درضمنیکه پسران ملکشاه بایکدیگر در نزاع بودند سلاجقهٔ آسیای صغیر و کرمان ایندو ولایت‌را بکلی مستقل کردند وخودرا از تحت تبعیت سلاجقهٔ ایران بیرون بردند .

✿ سلطان سنجر - ۴۹۸ - ۵۳۶ ✿

سنجر با آنکه اسما از جانب برادر در خراسان حکومت داشت بعداز وفات بر کیارق برای خود قدرت و دستگاه سلطنت فراهم کرد و از سال ۴۹۸ببعد رسماً پادشاه و در خراسان جانشین پدره گردید .

سلطان سنجر از سلاطین نامدار و مشهور ایران است و بعد از الب ارسلان و ملکشاه بزرگترین عضو خاندان سلجوقی است و

زندگانی او سراسر بجنك و نزاع با امرا و سلاطین مقتدر وقبایل
و ایلات زورمند اطراف صرف شده و سنجر در ۱۹ جنگی که
کرده جز در دو جنك در بقیه فاتح بوده و رشادتها و شجاعتهای
بسیار از خود بظهور رسانده است .

این پادشاه بعداز غلبه بر محمود برادر زادهٔ خود بسطدامنهٔ
اقتدار خود پرداخت ابتدا بهرامشاه غزنوی را که از برادرش شکست
یافته بود کمك کرد و او را بسلطنت رسانیده خراجی بر او مقرر
نمود سپس در سال ۵۲۴ بماوراء النهر هجوم برد و صاحب سمرقند
را که از دادن خراج ابا داشت مغلوب و اسیر کرد ولی چندی بعد
باز او را بحکومت آنجا برقرار نمود شش سال بعد بهرامشاهغزنوی
بمخالفت برخاست سنجر بغزنین رفت و بهرامشاه را مغلوب و مطیع
و بار دیگر بادای خراج مجبور کرد سلطان سنجر در طرف مغرب
با علاء الدین جهانسوز غوری ودرطرف شمال با اتسز خوارزمشاهجنك
کرده و هر دو را مغلوب ساخته ولی اینمغلوبیت ها نه سلسلهٔ غوری را
از میان برده و نه سلسلهٔ خوارزم شاهی را چه پس از اندك فاصلههردو
سلسله جانی گرفته وبجهانداری و مملکت گیری مشغول شدهاند .

❀ قراختائیان ❀

قراختائیان طایفهٔ هستند از ترکان زرد پوست شمال چین که
در ۵۲۰ هجری در ترکستان شرقی و حدود کاشغر دولت وسیعی
تشکیل داده و با ممالك سلجوقی همسایه شده بودند وچون بمذهب
ودائی و کنفوسیوسی سر میکردند بامسلمین مجاور خود دشمنی سخت
داشتند چون اتسز خوارزمشاه در سال ۵۳۵ از سنجر شکست یافت

از قراختائیان کمک خواست و ایشانرا بگرفتن ممالك سنجری ترغیب نمود سنجر بجلوگیری قراختائیان رفت ولی لشگرش مخالفت کردند و پادشاه سلجوقی در ۵۳۶ درحدود جیحون در جنك بزرگی که اتفاق افتاد شکست خورد و قریب صدهزار نفر از مردانش تلف شدند قراختائیان نیشابور و مرو را گرفتند و اتسز بر خوارزم مستولی شد سنجر منهزما بخراسان آمد و متعاقب این هزیمت که اولین شکست او بود مقداری از اعتبار او از دست رفت شش سال بعد سنجر لشگر دیگری تهیه دیده بجنك اتسز بخوارزم شتافته او را مغلوب ساخت ولی چون اتسز از درعذر خواهی و کوچکی درآمد پادشاه او را بخشید و خوارزم را مثل سابق بر او مقرر داشت .

✿ ترکان غز و سلطان سنجر ✿

ترکان غز که از ابتدا درشمال خوارزم و دریاچهٔ آرال سکونت داشتند در زمان استیلای قراختائیان از جیحون گذشته بحدود خراسان آمدند وقبایل چندی از ایشان از سلطان سنجر اجازه گرفتند که در حوالی بلخ مقیم شوند و در عوض هر سال ۲۴۰۰۰ گوسفند بمطبخ شاه برسانند چون سالی بین ایشان و خوانسالار سنجر نزاع شد از دادن مقرری سالیانه سر پیچیدند وحاکم بلخ و پسر او را کشتند سنجر بتشویق امرا با صد هزار نفر لشگری در سال ۵۴۷ بدفع ایشان پرداخت ولی ولی شکست خورده با زوجه‌اش اسیر شد و چهار سال درچنك آنجماعت اسیر بود غزان در آن مدت در خراسان خرابیها کردند عدهٔ زیادی از علما و فضلا را بقتل رسانده بلاد عدهٔ آن سر زمین را ویران نمودند

حتی بعد ها بکرمان و فارس همدست یافتند و سلسلهٔ سلاجقه کرمانرا از میان برداشتند .

سلطان سنجر دربنمدت از ترس اینکه مبادا زوجه‌اش دردست ترکان غز اسیر بماند مصمم فرار نشد چون درسال ۵۱۱ه زوجه‌اش وفات یافت تدبیر فرار کرد و خود را بمشقت بمرو رسانید لیکن از غصه دیگر نتوانست ادامهٔ حیات دهد و کمی بعد در هفتاد و سه سالگی مرد و در مرو مدفون شد وخراسان‌را خوارزم شاهیان وغوریان تصرف کردند

سلطان سنجر نیز مثل پدر مردی فضل‌دوست و شاعرپروربوده و شعرای بزرك مثل انوری و معزی و ادیب صابر و عبدالواسع جبلی او را مدح گفته اند دورهٔ سلطان سنجر را از جهت ترقی‌ادبیات فارسی تالی عصر سلطان محمود غزنوی باید دانست

✡ انقراض دولت سلجوقی ۵۹۰ ✡

بعد از سنجر و از دست رفتن خراسان سلاجقهٔ عراق هم بواسطهٔ ضعف و استبداد امرا نتوانستند کاری کنند و روز بروز برضعف ایشان و قدرت امرا و اتابکان افزوده شد تا نوبت سلطنت به‌طغرل سوم رسید و او چنانکه خواهیم دید در ۵۹۰ه در ری مغلوب اتابك آذر بایجان و خوارزمشاه شد و بقتل رسید و سلسلهٔ سلجوقی بدست اوباتنهارسید.

سلاجقه یك طبقه از سلاطین خوب ایرانند و بواسطهٔ آنکه بزودی قبول ایرانیت کرده و دست خشونت و بدویت برداشته اند مروج ادبیات فارسی و مدافع ایران در مقابل ترکان دیگرمحسوب میشوند ولی استیلای ایشان برایران سرمشق بدی بدست ترکان دیگر

داده و درحقیقت راه را برای هجوم دیگران باز کرده است ـ مهاجرت و هجوم ترکان غز در زمان سنجر و استیلای خانمان سوز مغول در زمان سلطان محمد خوارزمشاه نتیجهٔ مستقیم عائلهٔ سلاجقه بر ایران است

(جدول اسامی سلاطین سلجوقی)

تعداد	اسم	از	سال	الی	سال
۱	طغرل اول	»	۴۲۹	»	۴۵۵
۲	الب ارسلان	»	۴۵۵	»	۴۶۴
۳	ملکشاه اول	»	۴۶۵	»	۴۸۵
۴	سلطان محمود اول پسر ملکشاه	»	۴۸۵	»	۴۸۸
۵	برکیارق پسر ملکشاه	»	۴۸۷	»	۴۹۸
۶	سلطان محمد پسر ملکشاه	»	۴۹۸	»	۵۱۱
۷	سلطان سنجر پسر ملکشاه	»	۴۹۸	»	۵۵۲
۸	سلطان محمود ثانی پسر محمد	»	۴۹۸	»	۵۲۵
۹	سلطان طغرل دوم پسر محمد	»	۵۲۵	»	۵۲۹
۱۰	سلطان مسعود پسر محمد	»	۵۲۹	»	۵۴۷
۱۱	سلطان ملکشاه ثانی پسر محمود	»	۵۴۷	»	۵۴۷
۱۲	سلطان غیاث الدین پسر محمود	»	۵۴۷	»	۵۴۸
۱۳	سلطان سلیمانشاه پسر محمد بن ملکشاه	»	۵۴۸	»	۵۵۵
۱۴	سلطان ارسلان پسر طغرل	»	۵۵۵	»	۵۷۱
۱۵	طغرل سوم پسر سلطان ارسلان	»	۵۷۱	»	۵۹۰

فصل ششم

(اتابکان و خوارزمشاهیان)

اتابکان فارس ۵۴۳ - ۶۶۴

مؤسس این سلسله شخصی است سنقر نام که در ۵۴۳ درعهد سلطان مسعود سلجوقی شورش کرده و فارس را مستقل و دولت اتابکان فارس را تأسیس نموده است ـ این سلسله را بنام جدشان که سلغر بود سلغریان هم میگویند

معروفترین اتابکان فارس دو نفرند یکی اتابک سعد بن زنگی (۵۹۹ ـ ۶۲۸) که در ۶۰۰ دست ترکان غز را از کرمان کوتاه کرده و آنجارا مسخر ساخته و باصفهان وعراق تاخته ولی در ۶۱۴ بدست سلطان محمد خوارزمشاه اسیر شده وبفارس برگشته‌است دیگر پسرش اتابک ابوبکر (۶۲۸ ـ ۶۸۸) که مربی و ممدوح سعدی است و سعدی تخلص خودرا از نام پدراو سعد اخذ کرده بوستان را بنام خود او در ۶۵۵ وگلستان را بنام پسرش سعد بن ابوبکر بن سعد در ۶۵۶ تالیف نموده است .

ابوبکر درایام سلطنت خود قسمتی از سواحل عربستان وجزایر خلیج فارس را تسخیر نموده و بآبادی و عمارت بسیار پرداخت و با چنگیزخان از در مسالمت درآمد و باین تدبیر فارس را از بلای استیلای مغول نجات بخشید .

(اتابکان آذربایجان ۵۳۱ - ۶۲۲)

اتابك ایلدگز ۵۳۱ - ۵۶۸

ایلدگز که مؤسس سلسلهٔ اتابکان آذربایجان است اصلا غلام سلطان مسعود سلجوقی بوده آن پادشاه چون در وجود ایلدگز کفایتی میدید او را در سال ۵۴۱ بحکومت ولایت اران (قسمت آنطرف رود ارس) وقسمتی از آذربایجان فرستاد و زوجهٔ طغرل بابی برادر مسعود را هم گرفته بود و بهمین جهت در میان اتابکان دیگر اهمیت خاصی دارد .

زوجهٔ طغرل از ایلدگز دو پسر آورد یکی محمد مشهور بجهان پهلوان دیگری عثمان معروف به قزل ارسلان و این زن از شوهراول خود یعنی از طغرل هم پسری داشت که همان ارسلانشاه سلجوقی است ـ ایلدگز در زمان سلطان مسعود اتابك یعنی للهٔ ارسلان بود و پسرش محمد جهان پهلوان که از طرف مادر برادر ارسلان میشد سمت حاجبی او را داشت در زمان سلطنت سلیمانشاه سلجوقی اتابك ایلدگز نظر بقدرتی که داشت پادشاه را مجبور کرد که ارسلان را ولیعهد خود کند و البته خیال او از این کار این بوده که خود زمام امور را بدست گیرد . در سال ۵۵۶ چون سلیمانشاه وفات یافت ایلدگز بنام ارسلانشاه بتدبیر امور مملکت مشغول شد و او و پسرش جهان پهلوان پیوسته با مخالفان ارسلانشاه در نزاع بودند و سرکشان و دشمنان او را دفع میکردند .

بعد از وفات ایلدگز (۵۶۷) دو پسرش جهان پهلوان وقزل ارسلان

صاحب اختیار امور شدند و پیش ارسلانشاه و پسرش طغرل ثالث بخدمت مشغول گردیدند

✿ قزل ارسلان ۵۸۲ - ۵۸۷ ✿

محمد جهان پهلوان تا ۵۸۲ در حیات بود چون وفات کرد طغرل از اطاعت جانشین قزل ارسلان سر پیچیده بین او و اتابك جنك شروع شد و دولت سلجوقی که در نتیجه مساعی اتابکان آذربایجان اندك اهمیت و انتظامی گرفته بود رو بضعف رفت طغرل در اول فاتح شد و قزل اسلان پیش ناصر خلیفهٔ عباسی فرستاده او را از قوت گرفتن طغرل ترسانید و واداشت که خلیفه در ۵۸۴ قشونی بجنك طغرل بفرستد ولی لشگریان خلیفه شکست خوردند و طغرل غنایم بسیار بچنك آورد

بعد از اینواقعه طغرل برای دفع قزل ارسلان بآذربایجان شتافت و شکست خورد بهمدان منهزم شد و امرا اورا گرفته با پسرش تسلیم قزل ارسلان کردند قزل ارسلان خودرا پادشاه خواند ولی شبانه اورا بقتل آوردند و قاتلش معلوم نشد کیست (۵۸۷)

✿ قتلغ اینانج ✿

بعد از قتل قزل ارسلان برادر زاده‌اش قتلغ اینانج پسر جهان پهلوان از یکطرف با طغرل سوم که از حبس نجات یافته بود وازطرفی دیگر به برادرخود اتابك جانشین قزل ارسلان بجنك مشغول شد ولی ازهردو شکست خورد و به علاء الدین تکش خوارزمشاه پناه برد .

خوارزمشاه با قشون معظمی بری آمد و با پادشاه سلجوقی جنك

کرد ولی مغلوب شد و چون از طرف خوارزم هم آسوده خاطر نبود، با طغرل صلح کرد لیکن اندکی بعد مراجعت نمود و چون این بار طغرل بواسطهٔ عیاشی و شرابخوارگی مست و مغرور شده بود براو دست یافت و او وقتاغ سر پادشاه‌را بریده ببغداد پیش ناصر خلیفه فرستادند و دولت سلاجقه منقرض گردید (۵۰۰ ه) ظهیر فاریابی و نظامی در زمان اتابکان آذربایجان بوده‌اند

(خوارزمشاهیان ۴۹۱ - ۶۲۸)

✿ تاسیس سلسله در ۴۹۱ ✿

خوارزمشاهیان اولاد شخصی هستند انوشتکین نام که اصلا غلام سلطان ملکشاه بوده و از جانب آن پادشاه بشحنگی خوارزم تعیین‌شده و تا آخر عمر هم همین شغل‌را داشته. بعد از انوشتکین سلطان سنجر پسرش محمد را در ۴۹۱ بحکومت خوارزم فرستاد و او از آن تاریخ قطب‌الدین لقب یافته بخوارزمشاه معروف گردید و مدت سی‌سال حکومت خوارزم را داشت.

✿ اتسز خوارزمشاه ✿

بعد از وفات قطب‌الدین محمد سنجر حکومت خوارزم را به پسرش اتسز واگذاشت ولی اتسز چندی بعد از اطاعت سنجر سرپیچید و در ۵۳۵ اسم سنجر را از خطبه و سکه حذف نموده خود را پادشاه مستقل خوارزم خواند.

سلطان سنجر چند نوبت اتسز را مغلوب و مطیع کرد ولی او از آنجا که طبعی سر کش داشت با آنکه از در عذر خواهی و استغفار پیش میامد باز بر خلاف سنجر میکوشید تا عاقبت چنانکه دیدیم ترکان غز را بر خراسان مسلط کرد و برای آنکه سلطنت خوارزم را بلا منازع داشته باشد قسمتی از ایران را باتش فتنهٔ آن وحشی سوزاند و مسبب خرابی و قتل و غارت بسیار شد

✿ علاء الدین تکش ۵۸۹ - ۵۹۶ ✿

بعد از اتسز پسرش بسلطنت نشست این پادشاه در مدت سلطنت خود کار مهمی از پیش نبرد عاقبت هم در ۵۵۸ه از قراختائیان شکست خورده کمی بعد مرد و پسرش سلطانشاه بحکم وصیت پدر پادشاه شد .

پسر بزرگتر ایل ارسلان علاء الدین تکش بر برادر شوریده و با او بجنك مشغول شده سلطانشاه را شکست سختی داد و او بملوك غور پناهنده گشت و چندی بعد بخراسان بر گشته طایفه غز را از ولایت سرخس بیرون کرد و بر نیشابور مسلط شد و تا آخر یعنی تا ۵۸۹ه مزاحم برادر بود — بعد از وفات سلطانشاه علاء الدین تکش بکمك قتلغ اینانج طغرل سوم را در ری مغلوب و مقتول کرد و قسمت مهمی از ممالك سلاجقه را بمتصرفات خود ملحق نمود سپس بخوازرم بر گشت و در ۵۹۶ه وفات یافت .

✿ علاء الدین محمد ۵۸۹ - ۶۱۷ ✿

بعد از تکش پسرش محمد پادشاه شده لقب علاء الدین اختیار

گرد و بسط دامنهٔ متصرفات خویش پرداخت چنانکه در اندك زمانی حدود ممالك خوارزمشاهی را از بلخ تا کرمان وسعت داد و باقراختائیان و غوریان و اتابکان فارس بجنك و جدال پرداخت . از قراختائیان سمرقند و قسمت غربی ممالکشان را گرفت ، و در ۶۱۲ ولایت غزنه وغور را تسخیر نموده سلسلهٔ غوریان را از آن نواحی برانداخت و اتابك آذربایجان مظفر الدین ازبك را تحت‌فرمان خود آورد و بر ابو بکر سعد اتابك فارس دست یافته او را اسیر نمود و صاحب شأن و شوکت عظیمی شد .

سلطان محمد خوارزمشاه پس از فتح غور در ضمن نوشته های ملوك غور کاغذ هائی از ناصر خلیفه دید که ایشانرا بمخالفت خوارزمشاه و اتحاد با قراختائیان ترغیب میکرد بهمین نظر بر خلیفه متغیر شد و امر داد دیگر در خراسان و ماوراءالنهر نام او خطبه نخوانند (۶۱۵) و برای سر کوبی او لشگری تهیه دید عازم بغداد شد ولی در نزدیکی همدان بواسطهٔ آمدن برف فوق العاده و تلف شدن مقداری از اسبان اردو متوقف ماند و چون خبر حرکت مغول را بطرف ماوراء النهر شنید به خوارزم بر گشت و چنانکه بعد خواهیم دید از چنگیز شکست خورده در ۶۱۷ در یکی از جزایر بحر خزر وفات یافت .

آخرین خوارزمشاهان پسر رشید سلطان محمد است که مدتها با چنگیز خان در نبرد بود و چند بار هم او را شکست داد ولی بالاخره منهزم و در ۶۲۸ در کردستان ناپدید شده و سلسلهٔ خوارزمشاهی بانتهی رسیده است .

(جدول اسامی خوارزمشاهیان)

تعداد	اسامی	از	سال	الی	سال
۱	قطب الدین محمد پسر انوشتکین	»	۴۶۱	»	۵۲۱
۲	اتسز پسر قطب الدین محمد	»	۵۲۱	»	۵۵۱
۳	ایل ارسلان پسر اتسز	»	۵۵۱	»	۵۵۸
۴	سلطانشاه پسر ایل ارسلان	»	۵۵۸	»	۵۸۹
۵	علاءالدین تکش پسر ایل ارسلان	»	۵۸۹	»	۵۹۶
۶	سلطان محمد پسر تکش	»	۵۹۶	»	۶۱۷
۷	سلطان جلال‌الدین پسر سلطان محمد	»	۶۱۷	»	۶۲۲

(زبان و ادبیات فارسی قبل از مغول)

بعد از تسلط عرب بواسطه سختگیریهای خلفا زبان وخط ایرانی مضمحل گردید یعنی ایرانیها که اسلام آورده بودند و زبان و خط پهلوی را هم بتدریج از دست دادند و برای رفع احتیاج در موقع کتابت بخط و زبان عربی توسل جستند مخصوصا چون زبان و خط عربی زبان و خط علمی و ادبی و مذهبی و اداری بود و اهل سواد و صاحبان علم و ادب از آن چارهٔ نداشتند همین امر ساب شد که ایرانیهای قرون اولی هجرت باین دو جهت بکلی عرب شدند و هرچه گفتند و نوشتند بزبان و خط عربی بود .

اما روستائیان و اهالی دهات و کوهپایه ها که چندان توجهی بعلم

و ارب نداشتند و از مساکن خود نیز کمتر بیرون میرفتند زبان ایرانی خویش را در موقع تکلم حفظ کردند و آن زبان ما آنکه براثر اختلاط با عرب مقدار زیادی لغات عربی را در خود داخل کرده باز از جهت قواعد صرف ونحو و جمله بندی شباهت تمام بزبان پهلوی عصر ساسانیان دارد و دارای خصایصی است که آنرا از السنهٔ دیگر عالم که عربی هم یکی از آنجمله است ممتاز میکند ـ زبان امروزی ازهمان لهجه‌های معمول روستائیان و دهاتیهای قدیم نتیجه شده و ظهور چند نفر گویندهٔ استاد و سخن سرای ماهر آنرا باین مرتبه رسانده است چنانکه دیدیم قبل از آنکه زبان فارسی یعنی لهجه های معمولی روستائیان و دهاتیهای ایران بکتابت درآید و شاعر و نویسنده پیدا کند زبان معمول کتابت و چیز نویسی عربی بوده و بهمین علت‌هم عدهٔ بسیارزیادی ازفرزندان ایران آثار علمی و ادبی خود را بعربی نوشته و بان زبان‌سخن گفته‌اند حتی بعد از آنکه فارسی هم شان و شوکتی یافته و در مقابل عربی قد رقابت علم کرده و باز بعادت سابق و بعلت‌عربی بودن بیشتر اصطلاحات علمی و حکمتی و شرعی باز جماعتی از ایرانیها چیز نویسی و سخنگوئی بعربی را ترك نگفته و آثار فکری و ذوقی خودرا درلباس آن زبان بمعرض ظهور آورده اند .

❁ شروع زبان فارسی ❁

اگرچه در موقع استیلای عرب عموم دهات و کوهپایه ها و بلاد دور دست ایران بهمان لهجه های خاص خود تکلم میکردند و بنظر نمیاید که هیچوقت عربی برای تکلم معمول اهالی ایران شده باشد باز تمام ساکنین فلات ایران در مقابل عرب یك حال نداشته‌اند

آنها که در پشت حصارهای مستحکم جبال یا در نواحی دور از مرکز خلافت عرب یعنی در سواحل بحر خزر و خراسان و ماوراء النهر و افغانستان سکونت داشتند در استعمال فارسی آزادتر و از تحت نفوذ وتاثیرعربی خارج تربودند ولی ساکنین جلگه ها و بلاد جنوب غربی و جنوب (خوزستان و فارس) بیشتر مقهور عرب و آداب عربی شده‌اند

چون سلسله های سلاطین و امرای ایرانی ابتدا از سیستان و خراسان و ماوراءالنهر شروع شده و مردم آن نواحی زودتر دم از استقلال زده اند لهجه‌هائی از زبان فارسی هم که معمول آن طرف ها بود کم کم قوت و اعتبار یافته و پس از پیدا کردن چند نفر گوینده و شاعر و نویسندهٔ درمقابل عربی زبان رسمی ایران شده و لهجه های نقاط دیگر ایران (مثل طبری و لری و کردی که بطور عموم آنهارا پهلوی میگویند) حیثیتی پیدا نکرده اند - زبان فارسی امروزی دراصل همان لهجه های معمول مردم خراسان و سیستان و ماوراءالنهر است که بتدریج ترقی و تکمیل یافته .

❀ شروع ادبیات فارسی ❀

درادبیات فارسی یعنی ادبیات بعد ازاسلام . فضل تقدم واهمیت واعتبار باشعراست زیرا عرب بجهاتی که ذکر شد کارهای نثری را کفایت میکرد ولغت فارسی دربدو امر آن وسعت وقدرت را که تواند زبان علم وحکمت وانشاء وفقه وغیره شود نداشت علاوه شعرگوئی فطری ایرانی است ومردم روستائی ودهاتی این سر زمین قبل ازپیدا کردن خط وکتاب بخودی خود زبان بزمزمه وسرایش

میگشایند ودرحد ذوق وشعور طبیعی خود سخنانی موزون میکنند ـ در ابتدای امر هم همین حال وجود داشته مخصوصاً چون خریدار نظم زیادتر بوده شیوع وترقی آن بیشتر شده است .

تا حدیکه ما اطلاع داریم اولین آثار شعری فارسی از زمان امرای طاهری و صفاری است و نخستین شعریکه بزبان فارسی گفته شده در ۲۵۳ هجری در مدح یعقوب لیث صفاری است و گویندهٔ آن که اولین شاعر فارسی هم محسوب میشود محمد بن وصیف سیستانی است ـ شیوهٔ گفتار این شاعر و معاصرین او بعد ها برای برای دیگران سرمشق شده .

✿ شعرای اولیه ✿

بعد از امرای طاهری و صفاری چون نوبت امارت بسامانیان رسید چنانکه دیدیم ایشان شعرارا نوازش و تربیت کرده و آثاررا درمقابل مدایحی که از امرای مزبور میگفتند صلات وجوایز بسیار بخشیده اند مخصوصاً امیر نصر و نوح بن منصور در این راه مساعی بسیار بخرج داده .

اقبال و توجه سامانیان بادبیات فارسی باعث ظهور یك طبقه از شعرای بزرك شد که گویندگان اولیهٔ زبان فارسی بشمار می آیند و در واقع ایشانند که این زبان را احیا کرده و آنرا بواسطهٔ سخنان موزون و مطبوع خود قابل حیات و بقا ساخته اند و از اینجهت حق بزرگی بگردن ایرانیها دارند ونسبت باساس ملیت ایران که رکن اعظم آن زبان فارسی است خادمین حقیقی محسوب میشوند مشهور ترین این شعرا ازاینقرارند : ابوشکور بلخی ـ شهید بلخی رودکی دقیقی ـ کسائی مروی ـ منطقی وغیره

❁ ادبیات فارسی قبل ازسلاجقه ❁

بعد ازسامانیان سلاطین غزنوی دنبالهٔ اقدامات ایشانرا درتربیت وتشویق شعرا گرفتند و سلطان محمود ازهمه بیشتر دراین کار سعی داشته بطوری که در زمان اویك طبقه ازشعرای بزرك ایران بظهور رسیده اند و نظر بظهور همین گویندگان است که عصر محمودی را یك ازاعصار مهم تاریخ ادبیات فارسی میشمارند .

دیالمه هم درتشویق ادب و فضل جد داشته اند ولی بیشتر توجه ایشان بزبان عربی و فضلای آن زبان بوده و بهمین جهت فارسی در دربار سلاطین مزبور زیاد ارج وقربی نداشته وشعرای آن زبان غالباً ازبلادایشان روی میگردانده ومتوجه غزنین ودربار محمود میشده اند .

مشهور است که در دربار محمود قریب چهار صد شاعر مقیم بوده اند وهر کدام از آن پادشاه وظیفهٔ مخصوصی داشته - دنبالهٔ عصر محمود تازمان اولاد او وایام سلاطین سلجوقی کشیده شده است .

❁ بزرگان این دوره ❁

در دورهٔ بین سلطنت غزنویان وسلجوقیان درایران شعرا وفضلای متعددی بظهور رسیده که بزبان فارسی شعر گفته و کتاب نوشته اند مشهور ترین شعرای ایندوره : فرخی - عسجدی - فردوسی - منوچهری - اسدی - غضایری - وغیره و ملك الشعرای شعرای محمود استاد ابوالقاسم عنصری است که استاد شعرای قصیده سرا است - ازفضلای ایندوره ابوعلی‌سینا وابوریحان وازمورخین ابوالفضل بیهقی را باید بخاطر داشت . کتاب قابوس نامه نیز از آثار مهم نثر فارسی ایندوره است .

❁ فردوسی طوسی ❁

• بزرگترین شعرای ایندوره که یکی از اعاظم گویندگان عالم نیز هست وازمفاخر ایران بشمار میرود استادابوالقاسم فردوسی طوسی است که کتاب شاهنامهٔ او داستان ملی ایران قدیم و تاریخ سلاطین گذشتهٔ عجم وزنده کنندهٔ زبان فارسی وروح ملیت مردم ایران است .

فردوسی اصلا از دهقانزادگان طوس بوده که پس از تکمیل تحصیلات بخیال افتاده است تاریخ سلاطین قدیم ایران را بنظم بیاورد و کاری را که دقیقی شروع کرده بود بانجام رساند باین نظر شاهنامه های نثری را که در زمان سامانیان از عربی و پهلوی ترجمه نموده بودند با کتب دیگر جمع آورد وقریب بیست سال واندی به آن کار مشغول بود سپس کار ناتمام خود را به غزنین برد و بنام سلطان محمود کرد وپس ازچند سال دیگر آن اثر جاویدرا درسال ۴۰۰ بنام آن سلطان بعد از سی الی ۳۵ سال زحمت تمام نمود ولی محمود قدر زحمات فردوسی را نشناخت و بواسطهٔ دادن ۶۰٫۰۰۰ مثقال نقره بجای ۶۰٫۰۰۰ مثقال طلا اورا از خود رنجاند و شاعر بزرگ ایران پس از مدتی سرگردانی و دربدری بالاخره در ۴۱۱ یا ۴۱۶ در وطن خود طوس وفات یافت ودر همانجا دفن شد .

❁ ادبیات فارسی در عصر سلاجقه و اتابکان ❁
❁ و خوارزمشاهیان ❁

نظم ونثر فارسی که درعصر صفاری وسامانی شروع بنشو و نما کرده ودر ایام جهانداری غزنویان و دیالمه بحد رشد رسیده در زمان سلاجقه و اتابکان وخوارزمشاهیان بمنتهی درجهٔ بسط و قوت

ارتقا یافته واستادان بزرگی دراین دوره ظاهر شده‌اند که‌ازبسیاری جهات نظیر گویندکان معتبر عصر سلطـان محمود محسوب میشوند مخصوصاً درمیان شعرای این زمان قصیده سرایان ایشان که مداحان سلاجقه واتابکان آذربایجان وخوارزمشاهیان بوده‌اند اعتبار مخصوصی دارند .

دراین‌دوره غالب سلاطین یاخود شعر میگفته ویابشعر علاقهٔ تمام داشتند ونظر برقابت ادبی و شعری که مابین پادشاهان بوده اکثر ایشان در دربار خویش شعرای متعـدد داشته‌اند و مشهور ترین این جماعت سلطان سنجر است که عصر او از حیث رونق بازار شعر فارسی و وجود گویندکان متعـدد تالی عصر سلطان محمود غزنوی بشمار می‌آید بهمین وجه ملوك غور وغزنویان هندوستان و اتابکان و خوارزمشاهیان هم برقابت یکدیگر هریك بقدر همت خود شعرا را جلب میکرده وصلات وجوایز میداده‌اند .

نثر فارسی هم مثل نظم آن در اینـدوره ترقی یافته وشیوع بازار آن زیادتر شده بطوریکه علما وحکما وادبا ومورخین این‌دوره عدهٔ از تالیفات خود را بنثر فارسی نوشته‌اند واز خوشبختی مقداری از آن آثار منثوره هم باقی مانده است .

❁ بزرگان این دوره ❁

بزرگان ایندوره که دورهٔ قبل از مغول و زمان منتهی ترقی ایران بعد از اسلام وایام رواج کلی بازار علم و ادب دراین مملکت است متعدند وذکر تمام آنها امکان ندارد بهمین جهت ما ببیان اسامی مشاهیر ایشان اکتفا میکنیم شعرای ایندوره برخلاف گویندکان عصر

سامانی وغزنوی که اکثر اهل خراسان وماوراء النهر بوده اند بواسطهٔ بسط دامنهٔ تسلط سلاجقه و اتابکان ازاهل عموم بلاد ایرانند حتی به علت فتح قسمتی از هندوستان بدست غزنویان و غوریان جماعتی از ایشان هم یا از مردم هندند و یا از ایران به آن سرزمین رفته ودرآنجا بزبان شیوای فارسی سخن سرائی مشغول شده اند .

گویندگان این دوره سه طبقه تقسیم میشوند :

۱ ـ شعرای خراسان و افغانستان و هندغربی یاشعرای سلاجقه و غزنویان و غوریان

۲ ـ شعرای ماوراءالنهر یا شعرای خوارزمشاهیان وامرای دیگر ترکستان .

۳ ـ شعرای عراق و آذربایجان یا شعرای اتابکان و مشهورین هرطبقه از اینقرارند :

از طبقه اول : معزی ـ ازرقی ـ عبدالواسع جبلی ـ انوری ابیوردی ـ ابوالفرج رونی ـ سنائی غزنوی ـ عمادی ـ مسعودسعد سلمان ـ سید حسن غزنوی و غیره

از طبقه دوم : ادیب صابر ـ سوزنی سمرقندی ـ رشیدوطواط عمعق بخارائی

از طبقه سوم : خاقانی ـ نظامی گنجوی ـ ظهیر فاریابی ـ مجیرالدین بیلقانی ـ جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی و پسرش کمال الدین اسمعیل وغیره

از فضلا و اهل علم و حکمت ایندوره و عمرخیام ـ امام محمد غزالی ـ ناصر خسرو علوی ـ امام فخر رازی وغیره

از آثار نثری فارسی ایندوره چنانکه گفته شد آثارمهمی بدست

است و مشهورترین آنها بقرار ذیل باشد : کتاب کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی
که ابوالمعالی نصرالله منشی شیرازی از عربی بنام بهرامشاه غزنوی
ترجمه کرده دیگر کتاب چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی که
در ۵۵۰ تالیف شده وحاوی بسی حکایات تاریخی وشرح حال بعضی
از شعرای بزرگ و از اینجهت بسیار مهم است دیگر کتاب سیاست نامهٔ
خواجه نظام الملك که آن نیز از نوادر آثار زبان فارسی بشمار میرود
دیگر تاریخ کرمان بنام عقدالعلی تالیف احمدبن حامد کرمانی که در
تالیف شده دیگر کتاب مقامات حمیدی تالیف حمیدالدین عمربن محمود
بلخی از معاصرین انوری که در ۵۵۰ برشته تالیف آمده دیگر حدائق
السحر رشید وطواط و مرزبان نامه و چند کتاب تاریخ و غیره



فصل هشتم

[استیلای مغول]

﴿ نظر اجمالی ﴾

مملکت متمدنهٔ ایران نظر بموقع جغرافیائی خاص خود وفاصله بودن مابین ممالک متمدنهٔ مجاور از اول تاریخ مطمح نظر فاتحین اطراف واقوام مهاجم بوده وچنانکه تا این زمان دیده‌ایم ازهمین راه بلاهای بسیار دیده وضربتهای متعدد چشیده است مخصوصاً کسانیکه بیش ازهمه مزاحم ایران میشده وحشیان غارتگر زرد پوست بوده‌اند که از شط سیر دریا تا اقیانوس کبیر دردشتهای توران وسیبری سکونت داشتند وبواسطه فقر واحتیاج همه وقت خودرا بدستبرد بممالک اطراف مثل چین و ایران و اروپا مجبور میدیدند و ایران از آن نظر که هم بتوران نزدیکتر بود وهم خود راه رسیدن بممالک متمدنهٔ دیگر بشمار میرفت بیشتر طرف نظر ومورد تعرض قرار میگرفت واز اقدم ازمنهٔ تاریخی ایرانی و تورانی دشمن خونی یکدیگر بوده و پیوسته درحدود شمال شرقی ایران بجنگ بایکدیگر اشتغال داشتند .

از بعد از اسلام بمناسبت اسلام آوردن قسمتی از ترکان زرد پوست حدود ماوراء النهر و خراسان وآزاد شدن رفت و آمد ایشان بنواحی مشرق و شمال شرقی ایران راه نفوذ برای دشمنان دیرینهٔ این مملکت باز شد و تورانیهای زرد پوست بتدریج بشکل مهاجرت

در قسمتهای سرحدی ایران قرار یافتند وخلفا وامرای ایرانی هم عدهٔ از مسلمانان آن جماعت را بعنوان غلام یاسپاهی داخل درخدمت خود کردند وازاین گروه چنانکه سابق هم دیدیم عدهٔ قدرت و اعتبار فوق العاده یافته مصدر خدمات عمده شدند حتی بعضی هم تشکیل سلسله های سلطنتی معتبری قادر آمدند .

داخل شدن تورانیهای مسلمان درخدمت واهمیت واعتبار یافتن ایشان تورانیهای غیر مسلمان را بجنبش آورد وچنانکه دیده شد از آن طوایف درعصر سامانیان وغزنویان وسلاجقه چند حمله بجانب ایران بعمل آمد ولی بواسطهٔ قدرت سلاطین وامرای سلسله های مزبور به نتایج مهم منتهی نشد تا آنکه درعصر سلطان محمد خوارزمشاه مغول سدتاریخی را که در مقابل داشتند شکستند وسیل آسا وطن ما را زیرپای اسبان خود گرفتند و بارزوئی که از دیر باز داشتند رسیدند سلطان محمد که خود نیز از همان نژاد ایشان بود علاوه برآنکه توانائی دفاع ایرانرا در مقابل آنجماعت نداشت بدست خود این بلارا بطرف این مملکت متوجه ساخت و بایك حرکت سفیهانه کشوریرا که در آن عصر چشم و چراغ عالم اسلام حساب میشد بباد غارت وچپاول مشتی مردم وحشی خونخوار داد .

اوضاع ممالك اسلامی مقارن هجوم مغول

در موقعیکه طایفهٔ مغول بسرکردگی رئیس خود چنگیزخان متوجه ایران و ممالك دیگر شدند یعنی مقارن اوایل قرن هفتم هجری و مائهٔ دوازدهم میلادی اوضاع ممالك اسلامی بقرار ذیل بود :

در ایران سلطان محمد خوارزمشاه بعد از یکرشته جنگهاماوراءالنهر

را از قراختائیان و افغانستانرا از ملوك غور و عراق عجم و فارس و آذربایجانرا از اتابکان گرفته بود و تقریبا مالك تمام ایران محسوب میشد و خلیفهٔ عباسی هم در بغداد باترس و لرز درمقابل چنین حریف زورمندی روزکار میگذاشت ـ درآسیای‌صغیر سلاجقهٔروم باعیسویان روم شرقی و آناطولی و در مصر و شام کردان ایوبی با صلیبیون بجهاد مشغول بودند هندوستان هم میدان جنك بازماندکان ملوك‌غزنوی و غوری و مشرکین آن‌سرزمین محسوب میشد یعنی عالم اسلام از هرطرف در جنك وجهاد بود و از اتفاق اینکه دراین‌تاریخ سرپرست مقتدر یاشهریار کاردان مصلحت شناسی هم وجود نداشت که بازور شمشیر و یا بنیروی تدبیر جلوی هجوم نیان‌کن مغول‌را بگیرد

❁ ظهور چنگیز خان ❁

چنگیزخان که اصل اسم مغولی او (تموچین) در سال ۵۵۵ هجری در حدود درهٔ علیای شط آمور تولد شد و پس از وفات پدر (۵۷۵) بریاست ایل وسلطنت قبیلهٔ خود منصوب گردید ولی چون جوان‌بود عدهٔ ازایلات مغول ریاست اورا نپذیرفتند تموچین باطرفداران خود مخالفین را در ۵۸۵ شکست مهمی‌داد وبسیاری ازایشانرا زنده در دیگهای آب جوشیده انداخت و بقیه را بسختی تسیه کرد سپس بمطیع ساختن طوایف دیگر ترك و مغول پرداخته از ۵۷۱ تا ۶۰۳ تمام ناحیهٔ مابین نهر اصفر (هوانگهو) و رود خانه ایرتیش[1] را تسخیر نموده حدود متصرفات خودرا از مشرق سرزمین خاقان چین و از مغرب بممالك قراختائیان رساند و در شورائی که از بزرکان ایل

1 Irtich

و سران قبیله تشکیل داد و خود را چنگیزخان (یعنی جنگجوی کامل) نامید و شهر قره قروم از بلاد مغولستانرا پایتخت خود قرار داد

✿ تسخیر چین و انقراض دولت قراختائیان ✿

چنگیز خان پس از مطیع ساختن طوایف مغول نظر بکینهٔ دیرینهٔ که مغول با مردم چین داشتند بچین شمالی حمله برد و در مدت پنج سال خود و چهار پسرش قسمت عمدهٔ آن سرزمین و پایتخت آن پکن را گرفتند و خاقانرا مغلوب و منهزم کردند (۶۱۳) ولی چنگیزخان اندکی بعد بواسطهٔ اتفاقات که حضور او را در مغولستان لازم کرده بود بمملکت خود برگشت و تسخیر چین ناتمام ماند

یکی از مخالفین چنگیزخان بنام (کوچلك خان) پس از مغلوب شدن قوم وقبیله و کسانش از مقابل پادشاه مغول گریخت و بکاشغر پیش (گورخان) پادشاه قراختائی آن سرزمین آمد و گورخان او را باحترام پذیرفته دختر خود را بزوجیت باو داد .

کوچلك خان در تحت حمایت کورخان قبیلهٔ متفرق خود را جمع آوری کرده اقتدار و اعتبار سابق خاندان خویش را تجدید نمود و کمی بعد با سلطان محمد خوارزمشاه داخل گفتگو و مذاکره شده با او و با حکمران سمرقند اتحادی برضد گورخان ترتیب داد سپس خود از شمال وسلطان محمد از جانب جنوب بممالك قراختائی هجوم بردند و گورخان در ۶۰۸ ه اسیر شده ممالکش بین کوچلك وسلطان محمد تقسیم شد و دولت قراختائی بدست ایشان انقراض یافت کوچلك بعد از تسخیر کاشغر و یارقند و ختن بساذیت و آزار مردم پرداخت و دوستان چنگیز را سخت عذاب و اذیت کرد و عیسویان و مسلمان

های آن بلاد را بقبول شرك مجبور ساخت ایشان هم دست توسل بدامن چنگیز بردند چنگیزخان‌هم یکی‌ازسرداران خودرا بدفع کوچلك فرستاده در ۶۱۴ او را مغلوب وکاشغر را تسخیر نمود و کوچلك که بطرف ایران میگریخت درنزدیکی بدخشان گرفتار لشکریان مغول شده بقتل رسید وتمام ترکستان شرقی بممالك چنگیزی ملحق گشت باین ترتیب چنگیز مالك ممالکتی شد ممتد از اقیانوس کبیر تا فلات پامیر و عموم ترکان و مغولان غیر مسلمان مطیع و فرمان بردار او گردیدند .

❁ سلطان محمد خوارزمشاه وچنگیزخان ❁

چنگیز بعدازتسخیر ترکستان شرقی سه نفر نماینده پیش‌سلطان محمد فرستاد و اظهار دوستی باپادشاه مزبور کرده هدایائی برای او روانه داشت سلطان محمد هم نمایندکان را باحترام پذیرفته باعزاز واکرامشان مراجعت داد .

درموقعیکه سلطان محمد درعراق بود وخیال عزیمت بغداد را داشت چنگیزخان عدهٔ ازتجار مغول را بهمراهی سه نفر تاجر خیوهٔ که بمغولستان رفته بودند بماوراء النهر فرستاد تا امتعهٔ مختلفهٔ ممالك خوارزمشاه را خریده برای خان مغول تحفه ببرند — چون تجارمزبور بشهر (اترار) رسیدند حاکم آن شهر که باخوارزمشاه نسبت داشت دراموال ایشان طمع کرد وازسلطان محمد که درعراق بود اجازه کشتن آنهارا خواست ـ خوارزمشاه هم بدون تحقیق اجازه داد و تجار مغول که قریب ۵۰۰ نفر بودند بقتل رسیدند .

چون خبر قتل تجار مغول بچنگیز رسید متغیرشده ازخوارزم

شاه حاکم اترار را خواست تاقصاص کند سلطان محمد ازآنجا که
باحاکم مزبور نسبت خویشی داشت بفرستادن او راضی نشد بلکه از
غرور وبیخبری فرستادهٔ چنکیز را هم کشت وبدست خود سیل لشکر
مغول را متوجه ممالك خوارزم وایران کرد .

درغیاب سلطان محمد عدهٔ ازامرای مغرض و خائن او بوسیلهٔ
نوشتن مکتوبات متعدد پنهانی با چنگیز خان ساختند واو را بگرفتن
خوارزم دعوت کردند ناصر خلیفه هم که باخوارزمشاه صفائی نداشت
آتش این فتنه را دامن میزد .

✿ تسخیر ماوراء النهر وخراسان در ۶۱۶ ✿

جنك اول بین مغول و اردوی خوارزمشاه درحدود سیر دریا
تفاق افتاد ولی بواسطهٔ شجاعتهای جلال الدین پسر خوارزمشاه برای
مغول به نتیجهٔ منتهی نشد درسال ۶۱۶ چنگیز با چهار پسر خود
گتای - جوجی - تولی - جغتای بماوراء النهر حمله برد وجوجی
سر بزرگتر او درحملهٔ اول سلطان محمد را که قریب ۴۰۰،۰۰۰
جمعیت داشت مغلوب ومنهزم کرد .

لشکریان مغول درسال ۶۱۶ پس ازمنهزم کردن سلطان محمد
لاد آباد وپر ثروت ماوراء النهر مثل اترار وخجندو بخارا وسمرقند
ا بباد غارت دادند و مردم آن شهر ها را از دم تیغ بیدریغ
گذراندند مخصوصا دربخارا که آن وقت مرکز علم و ادب ومجمع
لماء و فضلاء و از نقاط آباد و مهمترین بلاد ماوراء النهر بوده
رتکب فجایع بسیار شدند با اسب بمسجد جامع شهر ورود کردند
رآن ها را زیر دست و پا انداخته صندوق های آنها را آخور اسبان

نمودند علما و مشایخ و بزرگان دین را بتربیت ستوران وا داشتند — چنگیزخان که خود را مثل آتیلا عذاب خدا میخواند حکم باتش‌زدن شهر وقتل عام مردم‌داد بیچاره اهالی بخارا بیشتر بقتل رسیدند وعدهٔ قلیلی هم راه فرار پیش گرفتند از یکی فراریان حال‌بخارا را پرسیدند گفت ؛ « آمدند و کندند — سوختند و کشتند بردند ورفتند »

بعد از فتح ماوراء النهر و تسخیر سمرقند چنگیزخان دودسته قشون هریك مرکب از ۱۰٫۰۰۰ لشکری بتعاقب سلطان‌محمد فرستاد دستهٔ اول از راه نیشابور بلاد قوچان و اسفر این و دامغان را گرفتند و دستهٔ دیگر هم پیش رانده در نزدیکی ری با هم متصل شدند و متفقا آن شهر را ویران نمودند .

در این موقع خوارزمشاه در قزوین بود و بجمع سپاهی‌اشتغال داشت چون خبر تسخیر ری را بدست مغول شنید ازترس آنکه‌بدست ایشان اسیر نشود بمازندران گریخت و مغول او را تعقیب میکردند تا سلطان تیره روز بیکی از جزایر ساحلی مرداب استراباد معروف به آبسکون پناه برد و در آنجا بسال ۶۱۷ وفات‌یافت .

✡ سلطان جلال الدین خوارزمشاه ✡

بعد از وفات سلطان محمد یکی از پسران او که جلال الدین نام داشت و در شجاعت وجنك آزمائی بیمانند بود با ۳۰۰نفر سپاهی از خوارزم فرار کرده بخراسان تاخت و به نیشابور وارد گردید ولی چون باعدهٔ قلیل تاب مقاومت مغول‌را نداشت عازم افغانستان شدودر آنجابجمع لشکر پرداخت

چنگیز پس ازتسخیر پایتخت خوارزم باسپاهیانی‌بیشمار بخراسان قدم گذاشت بعد از گرفتن بلخ پسر خود تولی‌خان را بخراب کردن خراسان مامورنمود .

تولی خان و همراهان او طوس و خراسان را ویران کردند و هزار ها از مردم بیگناه آن بلادرا کشتند ولی بفتح نیشابور نایل نیامدند چه مردم نیشابور مقاومت کرده داماد چنگیزخان را بقتل آوردند پسر چنگیزخان بگرفتن شهر مرو یکی از اعاظم بلادخراسان رفت و آنجا را که مهم ترین مراکز علم و ادب ایران بود گرفت و قریب یك کرور الی ۷۰۰۰۰۰ نفر ازمردم آنرا کشت و بعداز آنکه از خرابی کای آنجا اطمینان یافت متوجه نیشابور گردید تا انتقام مقتولین مغول را از مردم آن شهر بگیرد .

تولی‌خان بعد از تسخیر نیشابور حکم داد آنجا را چنان ویران کنند که نتوان در آن زراعت کرد حتی سك و گربهٔ آنرا هم زنده نگذارند مغولان درنده خونریز چنین کردند و نیشابوری که بهشت خراسان بود در اندك مدتی باتل خاك یکسان گردید .

لشکریان مغول پس از خرابی نیشابور و تسخیر هرات بغزنین شتافتند تا سلطان جلال الدین را که در آنجا بجمع سپاه مشغول بود مغلوب کنند ولی دوباره از آن جوان رشید شکست خوردند وچنگیز بالاخره مجبورشد شخصا بالشکر مهمی بتعاقب او عازم شود جنك چنگیز و جلال الدین در سال ۶۱۸ در حدود سند اتفاق افتاد و با آنکه جلال‌الدین رشادت بسیار بخرج داد مغلوب و مجبور شد بهند فرار کند و دو سال در آنجا بماند و بتسخیر بعضی از قسمتهای آن مملکت مشغول باشد .

مرك چنگیز در ۶۲۴

چنگیز خان بعد از منهزم کردن جلال الدین ببخارا آمد و د

۶۲۲ از آنجا بمغولستان رفت ولی آن دو دسته از لشکریانش که ماموریت تعقیب سلطان محمد را داشتند و به ری و حدود عراق رسیده بودند بتدریج قسمت مغرب و شمال غربی ایرانرا تسخیر کردند بلکه از آنجا هم تجاوز نموده بگرجستان قدم گذاشتند و پس از گذشتن از معابر جبال قفقاز وارد خاك روسیه شدند و تا اواسط روسیه را بباد غارت داده بمغولستان بر گشتند.

چنگیزخان در اواخر کار چون مرك خود را احساس کرد یکی از پسران خویش یعنی اکتای را بجانشینی اختیار نمود و در سال ۶۲۴ بسن ۶۶ عالمیرا از زحمت و وحشت نجات داده راه دیار دیگر پیش گرفت در حالیکه قسمت عمدهٔ دنیای متمدن آن عصر را بد ترین وضعی بدست خرابی و ویرانی سپرده بود.

هجوم مغول بزرگترین بلیاتی است که بمملکت بلاکشیدهٔ ایران وارد آمده فقط خوشبختی در اینجاست که دامنهٔ آن بجنوب اینمملکت توسعه یافته و آن قسمت تا حدی از این مصیبت آسوده مانده اگر این ناحیه هم پایمال سم ستوران مغول میشد خیلی مشکل بود برای دورههای بعد چیزی از آثار ادبی فارسی و کتب علمی و حکمتی باقی بماند و مجالی جهت برگشت بوضع قدیم برای ایرانی بعد از مغول فراهم شود

❁ تقسیم ممالك مغول ❁

بعد از مرك چنگیز ممالك وسیعهٔ او بین پسران و نزدیکانش تقسیم شد ولی تمام ایشان بنا بوصیت او اکتای را بسر کردگی خود و ریاست مغول قبول کردند و اکتای به (اکتای قاآن) معروف گردید

اکتای مدت سیزده سال (۶۲۴ - ۶۳۹) بجانشینی پدر و

ریاست مغول باقی بود و چون طبعی سخی و کریم داشت بجود و بخشش بسیار پرداخت و بسیاری از خرابی های پدر را مرمت کرد - راجع به کرم و سخای او حکایات متعدد نقل نموده و او را حاتم آخرالزمان لقب داده اند.

در شورائی که پسران چنگیز و پسران مغول بجهت انتخاب اگتای بریاست خود تشکیل داده بودند تصمیم گرفته شد که جهت تعقیب مقاصد جهانگیرانهٔ چنگیز سه اردوی بزرگ بطرف ممالك فتح شده بفرستند یکی جهت فتح روسیه یکی برای تعاقب جلال الدین خوارزمشاه و یکی هم برای تسخیر چین شمالی ریاست این اردوی سوم را خود اگتای قبول کرد

درسمت روسیه مغول به پیشرفتهای بزرك نایل شدند و تالهستان و مجارستان جلو رفتند و مدت دو قرن روسیه را تحت استیلای خود گرفتند ولی در طرف چین تامدتی پیشرفت مهمی نصیب ایشان نشد

عاقبت سلطان جلال الدین

سلطان جلال الدین بعد از شکست از چنگیز چندی درهند به تاخت و تاز وجمع آوری لشکر وتهیهٔ معین ویاور برای خود مشغول بود بعد درسنهٔ ۶۲۵ از رودسند گذشته باوچستان و کرمان آمد و از آنجا بفارس پیش اتابك سعد رفته دختر اورا بازدواج گرفت سپس در ۶۲۶ بخیال قلع و قمع ناصر خلیفه دشمن پدرش عازم بغداد شد و لشکر خلیفه را شکست سخت داد ولی بجای آنکه وارد بغداد شود باذربایجان شتافت و سلسلهٔ اتابکان آنجا را منقرض ساخته در ۶۲۳ گرجستان و پایتخت آن تفلیس را فتح نمود وبعد پارهٔ از نواحی عراق را هم بممالك خود ضمیمه ساخت .

اردوئی که ازجانب اگتای مامور قلع جلال الدین شده بودند در نزدیکی اصفهان با او رو برو شدند وباآنکه جلال الدین رشادت ومقاومت بسیار بخرج داد بواسطهٔ عادت بشرابخوارگی از لشگر مغول منهزم ومتواری شد وپیوسته ازاین شهر به آن شهر میرفت تاعاقبت در ٦٢٨ در کردستان بدست کردی بقتل رسید و مغول از مبارزه حریف زور مند دلیری خلاص یافتند .

✿ هلاکو خان ✿

بعد از وفات اگتای قاآن پسرش کیوك خان بجانشینی پدر برقرار شد ولی سلطنت او دوامی نکرد واندکی بعد مرد و ریاست مغول به منکو قاآن پسر تولی خان ونوادهٔ چنگیز رسید (سنه ٦٤٨) واو دو برادر خود (قبلای قاآن) و هولاکو خان اولی را بتسخیر چین و دومی را بتکمیل کار فتح ایران فرستاد مخصوصاً هولاکو مامور شد که شر اسماعیلیه را دفع وبغداد را از تصرف خلفای عباسی خارج کند .

منکو قاآن به سال (٦٣٨–٦٥٧) سلطنت کرد و در زمان او چین بدست قبلای قاآن مسخر گردید ودرآنجا برای خود سلسلهٔ سلطنتی تشکیل داد .

✿ قلع وقمع اسماعیلیه ✿

بعد از آن که سلاجقه از دفع حسن صباح و اسماعیلیه عاجز شدند حسن بفراغت بجمع آوری مرید و اظهار عادت و زهد و تفسیر وتاویل احکام اسلام ونوشتن کتب مذهبی مشغول شد وبقدری

در مجری شدن احکام خود مواظبت داشت که در زمان او کسی از مریدانش جرات شرب شراب نکرد و چون دو پسر شرا باین جرم منسوب کردند هردو را کشت - زن و فرزند را ازخود دور کرد وبعبادت پرداخت وچون برای ظاهر احکام شرع باطنهائی قائل بود پیروان اورا باطنیه هم گفته اند - این مرد زیرك بلند همت در ۵۱۸ درگذشت و (کیا بزرك امید) نامی بجانشینی او برقرار شد .

خلفای حسن صباح هفت نفر بودند وایشان تا ۶۵۴ درقلاع و استحکامات رودبار وقهستان و غیره مقر داشتند وغالباً بقتل و آزار مردم و رواج منهیات مشغول بودند آخرین ایشان رکن الدین خور شاه است که در ۶۵۳ جای پدر را گرفته وپیشوای ملاحده اسماعیلی شده است .

چون هولاکوخان بخراسان قدم گذاشت ابتدا بحدود قهستان رفته قلاع ملاحدهٔ آنجارا گرفت بعد بالموت پایتخت خورشاه آمده در ۶۵۴ آن آشیانه فسادرا مسخر ساخت و خورشاه شخصاً بخدمت هولاکو آمده قبول اطاعت کرد وباین ترتیب سلسلهٔ ایشان از ایران برانداخته شد ومردم ازشر آن جماعت آسوده گردیدند .

فتح بغداد و انقراض دولت عباسی در ۶۵۶

هولاکو خان بعد ازقلع وقمع اسماعیلیه بهمدان رفت وآنجارا مرکز عملیات جنگی قرار داده متوجه بغداد شد تاآن شهررا تسخیر کند و دولت عباسی را براندازد شاید عدهٔ از ایرانیان شیعه هم که در خدمت او بوده و از خرابی دربار بغداد و بی کفایتی المستعصم بالله خلیفه خبر داشتند اورا باین امر تشویق میکردند بهرحال هلاکوخان

در ٦٥٦ دودسته قشون قوی روانه بغداد کرد و با حمله دارالخلافه را گرفته خلیفه را بقتل رسانید ودولت ۵۲۴ ساله بنی‌عباس‌را منقرض ساخت ـ مغول بغداد را بباد غارت دادند وقریب دو کرور ازسکنه آنرا کشته آن شهررا ویران نمودند .

بعد از فتح بغداد هولاکو قشون بتسخیر شام فرستاد وحلب و بعضی نقاط دیگر را گرفت ولی مسلمین مصر قشون مغول را درشام مغلوب کرده آن مملکت را ازشر ایشان نجات بخشیدند .

هولاکو خان درآذربایجان مراغه را پایتخت قرار داد وخواجه نصیرالدین طوسی که ملازم خدمت او بوده با چند نفر منجم دیگر درآنجا رصد خانه بزرگی ترتیب دادند خرابه های رصدخانهٔ مزبور هنوزهم درمراغه باقیست .

✡ جانشینان هولاکو ✡

هولاکو خان در ٦٦٣ درمراغـه درگذشت و پادشاهی مغول ایران بپسر ارشدش اباقا خان (٦٦٣ـ٦٨۵) رسید و او بیشتر ایام سلطنت را در طرف خراسان و ماوراءالنهر و آذربایجان و گرجستان با بنی‌اعمام خود ومدعیان دیگر بنزاع مشغول بود ودرشام چند جنگ بامسلمین مصر کرد ولی به نتایج چندان نرسید عاقبت هم درهمان ضمن بسال ٦٨۰ وفات یافت .

بعـد از اباقا سلطنت به برادرش تکودار رسید و او چون اسلام آورد بسلطان احمد معروف شد ارغونخان پسر اباقاخان را که مدعی سلطنت بود مغلوب کرد ـ وزارت سلطان احمد تکودار و برادرش اباقا و دو سال آخر سلطنت هولاکو با شمس‌الدین‌محمد جوینی مشهور

صاحب دیوان بوده و او که رئیس خاندان جوینی است از رجال معروف از فضلای مشهور ایران است و سعدی او را مکرر مدح گفته و برادر همین شخص یعنی علاء الدین عطا ملك که سالها در خدمت مغول بدبیری و حکومت و غیره میزیسته یکی از بزرگترین مورخین و منشیان عالیقدر زبان فارسی است و ما بعد باز از این شخص گفتگو خواهم کرد

در اواخر سلطنت سلطان احمد نظر بانکه عدهٔ از امرا از اسلام آوردن او راضی نبودند بر او شوریدند و او را گرفته ارغون را بسلطنت برداشتند (۶۸۳)

ارغون خان چون خواجه شمس الدین جوینی از هوا خواهان سلطان احمد بود بسعایت حسودان در سال ۶۸۳ آن وزیر نامی را که قریب بیست و دوسال وزارت هولاکو و تکودار و اباقا را داشت کشت و خاندان ایشان را که خاندان فضل و کرم بودند برانداخت سلطنت این مغول زشت کار غیر از این ننك واقعهٔ مهم دیگری را متضمن نیست

بعد از وفات ارغون که در ۶۹۰ اتفاق افتاده امرا دور پسرش غازان و برادرش گیخاتو و پسر عمش بایدو را گرفتند و مدتی در انتخاب جانشین ارغون تردید کردند عاقبت گیخاتو انتخاب شد و او چون خزانه را خالی دید بخیال افتاد پول کاغذ مثل اسکناسهای حالیه بنام (چاو) رواج دهد ولی مردم ازقبول آن استنکاف کردند و چاو رواجی نگرفت .

بعد از گیخاتو پسر عمش بایدو در ۶۹۴ پادشاه شد لیکن سلطنت او دوامی نیافت و پس از هشت ماه بقتل رسید و دورهٔ سلطنت مغولان غیر مسلمان خاتمه پذیرفت .

✿ سلطان محمود غازان خان (٦٩٤ - ٧٠٣) ✿

غازان خان که در ٦٩٤ بجای پسرعم خود بایدو بسلطنت نشسته پسر ارغون است و او چون مسلمان بوده اشتهار و اعتبار مخصوص یافته و شخصا هم کفایتی داشته است

غازان‌خان دو نوبت یك دفعه در ٦٩٩ و یکدفعه در ۷۵۲ بشام قشون کشید و اگرچه در دفعهٔ اول فاتح بود ولی بار دوم در نزدیکی دمشق لشکریانش ازقشون مصر شکست خوردند وپادشاه قبل‌از آنکه انتقام این شکست را بکشد در ۷۰۳ وفات یافت .

غازان خان در زمان سلطنت خود امر خزانه را که سخت پریشان شده بود اصلاح کرد ـ ترتیب عدالتخانه و چاپار را مرتب نمود زراعت را تشویق و اوزان مقادیررا مرتب ساخت واساس شهر سلطانیه را ریخت ـ وزارت او را خواجه رشید الدین فضل الله داشته که اوهم از وزرای مشهور و ازبزرگترین مورخین ایران است .

✿ سلطان محمد خدا بنده ـــ ۷۰۳ - ۷۱٦ ✿

جانشین غازان خان برادرش اولجایتواست که شیعه بوده و سلطان محمد خدا بنده معروف است ـ این شخص شهر سلطانیه را تمام کرد وآنجارا پایتخت خود قرار داد ـ درترویج مذهب‌اسلام وجمع علما سعی بسیار داشت گیلان را که تااین تاریخ از دست اندازی مغول محفوظ مانده بود در ۷۰٦ مسخر کرد ـ وزارت این پادشاه هم باخواجه رشید الدین بود ـ گنبد سلطانیه مقبرهٔ این پادشاه است وهنوز قسمتی از آن برپاست

✿ انقراض سلسله چنگیزی در ۷۳۶ ✿

بعد از الجایتو پسرش سلطان ابوسعید بهادرخان پادشاه شد واو چون جوان بود آلت دست امرا و در اول کار مواجه باسرکشیهای بنهان گردید واز تمام این امرا معروفتر امیرچوپان بود که نیابت سلطنت را داشت و ابتدا هم در تقویت سلطنت ابوسعید میکوشید ولی بعدها سلطان براو متغیر شد و چوپان در خراسان علم طغیان برداشت با کاری از پیش نبرد و مغلوب و منهزم گردید . از کارهای زشت ابوسعید کشتن خواجه رشیدالدین فضل الله بوپسر اوست که بتحریک امرای دیگر انجام گرفته وآن وزیر دانشمند هم در ۷۱۸ مثل دیوان شهید جهالت سلاطین مغول شده است .

بعد ازمرگ ابوسعید (۷۳۶) چند نفر دیگری هم از شاهزادگان مغول عنوان بی مسمای سلطنت را داشته وآلت دست امرا بوده‌اند ولی هیچکدام صاحب اسم ورسمی نشده وقابل ذکر نیستند .

